

# نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی

نو یخنده :  
پوهاند عبدالحی حبیبی

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

Ketabton.com

حوت ۱۳۵۵

ت نجیب و درست وی

خودم یکی از آشنایان

مگر زنده شده می بینم،

روح انسانیت بوده اند،

استاد مرحوم عبدالغفور برهنا



این عکس راسید افغانی به برهان الدین بلخی یادگار داده است .

## فهرست

ص ۱	پیش گفتار
	(۱)
» ۷	الافغانی
» ۱۱	تخلص افغانی
» ۱۲	شهادت چندتن معتبر
» ۱۵	دوبرهان دیگر
	(۲)
» ۱۷	اسدآبادی
» ۲۱	کتاب میرز الطاف اله
	(۳)
» ۲۶	روایات افغانی در سلسله اجداد سید
» ۳۵	نقوذ و اعتبار خانواده سیدعلی ترمذی (پیر بابا)
	(۴)
» ۳۸	ملوک طوایف کنر از دودمان سیدعلی ترمذی
» ۴۴	رقابت های فیودالی و بنای قریه صفدری
	(۵)
» ۵۲	از اسدآباد کنر تا اسدآباد همدان . زادگاه سید
» ۶۴	نتیجه گیری از مباحث گذشته
» ۶۵	کرونولوژی سیدجمال الدین افغانی
	(۶)
» ۷۳	عواقب ملوک طوایف کنر
» ۸۱	استدراک

## تذکر :

مسروبریم که در عصر انقلاب شکوهمند نظام جمهوری اذهان و توجیهات مردم خودرا در شرایط معاصر تقویه می بخشیم تا به نحوی بیندیشند که زندگی را در فروغ ارزشهای علوم و فنون دنیا متمدن آرایش و پیرایش بدهند .

از سوی دیگر در تسلسل احیای میراث های فرهنگی که از طبیعت کهن سرزمین خود ماسرچشمه گرفته است ویوندهای ما را به گذشته های مثبت و پرافتخار باثبات میرساند به معرفی شخصیت ها و رجال نامدار علمی، تاریخی، فلسفی و سیاسی و وطن خود می پردازیم تا رشته های مباحث ملی و تاریخی ما در استمرار حیات ملی و بین المللی ما مستحکم و پایدار بماند .

از آنرو وزارت اطلاعات و کلتور بحکم رسالت فرهنگی و ملی خویش در پرتو پالیسی کلتوری دولت مترقی جمهوری در این آوان مقام شامخ مردی را تجلیل مینماید که هشتاد سال پیش چشم از جهان فرو بست . سید جمال الدین فرزند سید صفدر از خانوادۀ عالی نسب که شجرۀ آن از طریقی سید علی تر مذی محدث مشهور و حسین بن علی بن ابی طالب به دودمان حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میرسد در سال ۱۸۳۷ در اسعدآباد کنر پا بعرضۀ زندگی نهاد .

در این اثر « نسب وزاد گاه سید جمال الدین افغانی » تالیف بنا علی محترم پوهاند « حبیبی » خوانندگان ارجمند در جریان زندگی نامه یکی از فرزندان نامدار و عاقلی مقدار کشور خویش قرار می گیرند که برآستی شیوه های زندگی وی در چنان شرایط دشوار که شرق در حصار فتنه های استعماری افتاده بود شور آفرین و انتباه انگیز است .

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

اول حوت ۱۳۵۵

## پیش گفتار

سرم بد د نیسی و عقبی فرو نمی آید  
تبارک الله ازین فتنه ها که در سراسر ماست

(حافظ)

این بیت عالی و پرافتخار لسان العجیب حافظ شیراز ، حسب الحال سید جمال الدین  
افغانیست.

بر ما خوب روشن نیست ، که خو اجه شیراز ، چه فتنه ها در سر داشت ؟  
اما جمال الدین مرد آزاده نهضت بخش دانش یز و هی که خود را :

«الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان» (۱)

گوید، و چنین هم بود ، فتنه هایی که ما سیدانیم ، در سر داشت . وی بسا  
شاهان زورمند و مقتدر و استعمارگران جهان خوار و خرافت پرستان

---

(۱) مجموعه اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین ، ۱۰ ، طبع تهران

روحانی نما پیکار کردی. ولی آنقدر استغناء مزاج داشتی، که روز نفی و اخراج وی از مصر چون در نهر سویز بکشتی نشست و پولی هم در جیب نداشت، گروهی از سوداگران عجم، برای سفرش زادی نقد فراهم آوردند، مگر سید گفت:

«پول خود را نگهدارید، که شما نیازمند تر بدانید!

ولی شیرهرجائیکه رود طعمه خود را همی یابد.» (۱)

سید از کلکته تا استانبول و از قاهره تا لندن، جنبشی مثبت و مقدس، در افکار هزاران جوان شرق، پدید آورد، که شاگردانش اصطلاحی دلچسپ بنام «الافکار الجمالیه» (۲) برای آن وضع کردند، و بغض و مبارزه آشتی ناپذیر با انگلیس (بزرگترین قوه استعماری عصر) در ادب معاصر عرب به «بغض الافغانی» تعبیر گردید، که سلیم بك العجوری، یکی از شاگردان مکتب سید، در دیوان «سحر هاروت» گفت:

ترنو الی بمقله غضبی اذا

بصرت بطود سال کالودیان

(۱) رشید رضا: تاریخ الاستاد الامام ۳۲/۱، طبع قاهره ۱۹۳۱ م

(۲) همین کتاب ۱/۶۰

فکاءننی بیکونسفیلد زمانه (۱)

وکاء نهامن بغضها الافغانی (۲)

سید را اما افغانان از یک خانواده نجیب سراد مردم، و هم سرد علم و مبارزه و سید صحیح النسب بانجابت میدانیم، که اسلافش مدتها در یک گوشه افغانستان قدیم از مجاری دریای کابل تا کنر و سوات و دریای سند علیا، مراتب بزرگ امارت روحانی داشته و مورد ارادت بی پناه مردم بوده اند. در سیاست و آزادی طلبی و تنبیه ملل شرق او را «استادالاساتید» و از پیش تازان مبارزه با استعمار و خرافات میدانیم.

ولی در برخی ممالک دیگر با تأسف دیده میشود، که این مرد پاکد امن مبارز و غمخوار شرق را حتی به وابستگی به سیاستهای خارجی هم تلویح کرده اند و این عادت سیئه برخی نویسندگان کج نگر است. ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

ولی بانشر اسناد نشر نشده (مانند نامه حجة الاسلام حاجی سیرزا ابوطالب زنجانی، که در سنه ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م به برادر خود نوشته) روشن گردید، که خالد خلیل بیک افندی سفير کبير دولت عثمانی بمرحوم

(۱) کتاب مذکور ۳۲/۱. یعنی: هنگامیکه بسوی او با چشمان اشکبار، که مانند وادی سیلابیست پیاپی نگاه کردم، وی بانظری خشمگین بمن نگر بست، گو یاسن بیکونسفیلد عصر او باشم، و وی دارای بغض الافغانی با منست.

(۲) لار دیکونسفیلد: دسرایلی صدراعظم انگلستان در عصر سید.

حجة الاسلام زنجانی اعتراف کرده ، که جریده عروة الوثقی که برضد کفر (انگلیسی) بود ، حسب خواهش انگلیس در فرانسه توقیف شد ، و باز که سید از تحسن سرقده حضرت عبدالعظیم به اسو حال اخراج گردید ، این هم توطئه انگلیس بود . (۱)

بلی ! شخصی که در مقدمه «تتمة البیان» خود با خصوصت افراطی و وضاحت ، انگلیس آنوقت را «الحضرة الذی لم یسبغه ابتلاع ساتی ملیون من الناس ولم تر و ه سباه الکنک و التیمس . بل فغرفاه لیبتلع بقیة العالم کله و یشر ب سباه النیل و الجیحون» (۲) میگوید ، و در مستعمرات وسیع آن ، جنبشی خطرناک ، برخلاف اومی انگیزد ، و باز بشاگرد ترکستان خود ، شیخ عبدالرشید تاتاری گوید :

«فرزندم ! عنقریب جنازه قیصریت روسیه را خواهی دید و بعد از آن به تشییع جنازه امپراتوری انگلیسی در هند خواهی پرداخت .» (۳)

(۱) عین عکس این نامه زنجانی مرحوم در اطلاعات تهران ۱۲ مرداد ۱۳۰۵ ش شماره ۱۵۰۷۷ طبع شده است .

(۲) یعنی : آن گفتار شکمو ، که او را بلعیدن دوحه ملیون مردم ، و نوشیدن آبهای گنگ و تیمز سیراب نکرد . بلکه دهن خود را برای بلعیدن باقی دنیا و آبهای نیل و جیحون نیز کشوده است .

(۳) محمود ابوریه : جمال الدین الافغانی ۱۳۳ طبع قاهره ۱۹۶۶ م . مراد سقوط امپراتوری تزاری روسی در ۱۹۱۷ م و انحلال امپراتوری برتانوی در سنه ۱۹۳۷ م در هند است ، که سید در آنوقت پیش بینی کرده بود .

چگونه میتواند ، آله دست این و آن باشد ؟ در حالیکه بعد از مردنش ، جز کتابی چند و کاغذ و لباسی اندک کم ارزش از او ترکه بی نمانده باشد ؟ بلی ! وی اگر با سیاستها و سرازیر و سمنند قدرتهای جهانی آنوقت ، تماسها داشت ، برای آزادی شرق و اضمحلال استعمار غرب بود ، تا از یکی در مقابل دیگر کارگیرد . والا اگر برای مطامع مادی ، ناآرام و سرگردان بودی ، البته ترکات بزرگ مالی از او مانند ملکم خان و اسالهم باقی ماندی ، که چنین چیزی راهیچکس در هیچ جایی از او ندیده و نه شنیده است .

چون درباره سید جمال الدین و زندگانی و آثار و اخبار او کتابهای گوناگون نوشته شده ، و تاکنون ۷۰۰ عنوان را در نه زبان بر ما اثر او گرد آورده اند (۱) ، بنابراین مادرین رساله ، درینکه او چه کرد ، و چه گفت ، و چه نوشت ؟ و نیز در رد اتهامات بدبینان او نمی پیچیم ، ولی برخی از مطالبی را که درباره سلسله نسب و اجداد و روابط و دمان افغانیش با اسادات همدان بدست آمده و تاکنون سکشوف نبود ، درین رساله می آوریم . در نوشتن این رساله مراد ما فقط کشف واقعیت عینی بر اساس اسناد و استقرار ، و بهر صورت او را شخصیت نافذ عظیمی دانیم ، که بتمام ملل شرقی تعلق دارد . ولی اگر حقایقی ناسکشف و ناگفته درباره او بدست آید ، آنرا بدون شایبه تعصب و نظر خاص باید نوشت . و امیدوارم درین رساله

(۱) قدسی زاده : بیلوگرافی سید جمال الدین طبع ۱۹۷۰ م .

نیکی کدی : بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین الافغانی ، طبع کالیفورنیا

این مقصد را سراعات کرده باشم . ورنه اگر خود سید ، در بین ما بودی ،  
شاید چنین گفتی :

شایان جنون ما ، پهنای دو گیتی نیست

این راهگذر ما را ، آن راهگذر ما را

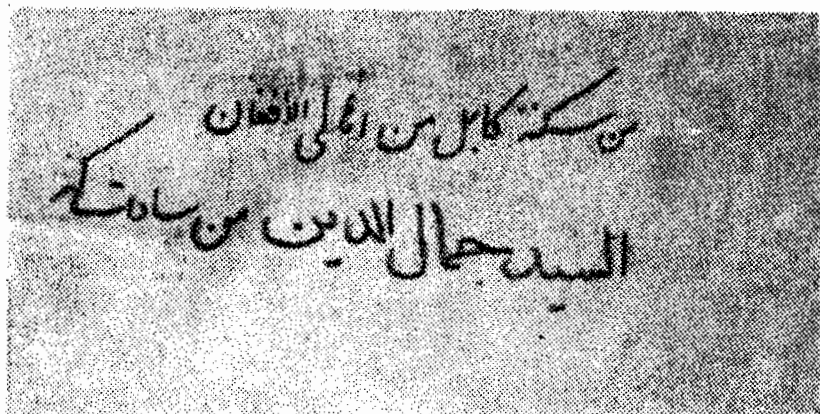
کابل ، جمال بینه ۱۵ سنبله ۱۳۵۵ ش

عبدالحی حبیبی

(۱)

الافغانی

در باره شهرت و انتساب بیک ملت و حسب و نسب اشخاص ، معتبر ترین  
اقوال آنست که خود شخص گفته و خود را بیک ملت و یا جایی نسبت داده باشد  
تا جائیکه در اکثر نامه های امضایی سید در اسناد و مدارک و کتب دیگر  
ظاهر است ، امضای وی جمال الدین الحسینی الافغانی است ، که گاهی  
کابلی و یا استنبولی و روسی و طوسی را هم حسب الضروره بران افزوده .  
و روشن ترین و قوی ترین سند بپلم خود او بر ورق اول سفید کتاب  
«الحاوی للمسائل النقایس» (چاپ بولاق ۱۲۵۳ق) چنین است :



(اسناد و مدارک ، تصویر ۲۳ لوحه ۷)



اینکه کسی بگوید: سن فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفه فلانم. شهادت شخص درباره نفس اوست، که عقلاً و عرفاً و حتی شرعاً معتبرتر است، و در مقابل آن اقوال و تأویلات و توجیهات مصنوعه دیگران را اعتبار نتوان داد. در حالیکه دوست نزدیک و هموطن خدمتگارش سیدمحمد برهان الدین بلخی این بیت را برای لوح سزار سید گفته بود، که در مجموعه شهیدعلی پاشا ۲۷۰۳ (ورق ۶۶) بخط برهان زاده محمدوسی بمقیم استانبول ثبت است.

اوست از سادات معروف کبر همچو جد خویش  
حیدر وارث پیغمبر است (۱)

درین باره قول علامه تقی زاده فراموش شدنی نیست که:

«بهر حال این را باید گفت که منشأ و ایت افغانی  
بودن، خود سید بوده، و اغلب اشخاص غیر

ایرانی که او را دیده اند، از و اینطور روایت نموده اند.» (۲)

محقق دیگر علامه قزوینی سرحوم نیز فرضیات برخی از نویسندگان

ایران را درباره سید:

«فی الواقع، باور نکردنی و خارج از عرف و ویاس و  
منطق، و مخالف رسوم متعارفه بین ملل و دود و  
واشبه اشباه به حکایات الف لیله و لیله شمرده است.» (۳)

(۱) اسناد و مدارک، ص ۱۰۵ به نقل از قول استاد مجتبی سنبوی.

(۲) تقی زاده: مقالات کاوه درباره سیدجمال الدین ص ۳۸۳ طبع تبریز ۱۳۳۸ ش

(۳) محمد قزوینی: شماره ۳ سال ۲ مجله یادگار طبع تهران.

در بین دلا بلی که برای غیر افغانی بودن او گفته اند، یکی ایست، که به قول سرحوم تقی زاده:

«این تظاهر برای اجتناب از تسلط ماسورین ایران در خارجه

نسبت با و مزاحمت وی بعنوان تبعات ایران بوده، که در

آن اوقات این مزاحمت نصیب غالب ایرانیان بمقیم خارجه بود.» (۱)

اگر ما این سخن را دلیل تغییر عنوان ایرانی به افغانی بشماریم، در اسناد و مدارک دو قطعه تذکره سرور (پاسپورت) سید عکاسی شده (تصویر ۱۳ مورخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۸ ق و تصویر ۱۰۵، از عصر ناصرالدین شاه) و ازین برمی آید، که سید ازینکه رسماً تذکره سرور ایرانی بگیرد اجتنابی نداشته و مزاحمتی نبوده است، که خود را برای اختفا و خدعه (با آن شهرتی که داشته) افغانی معرفی نماید.

سرحوم تقی زاده می نویسد:

«در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه عربی و

شاید افغانی داشت و بخصوصاً نوشتن فارسی او نزد یکست انسان را در

ایرانی گری او بشبهه بیندازد... و وقتی سیدخواست به حسن علی خان

امیر نظام کاغذ بنویسد، اول قدری فارسی نوشت. چون بداند خواهش

نشده، پاره کرد و عربی نوشت. چه در فارسی مسلط نبود.» (۲)

خوب! در صورتیکه شخصی بر فارسی مسلط نباشد، و در لهجه اولجینی

(۱) مقالات کاوه، ص ۳۱.

(۲) همین کتاب: ص ۳۱.

که مؤیدین غیر ایرانی بودن او باشد، و خودوی خود را افغانی بگوید و بنویسد، درینصورت چگونه «تصوره بیرون» که نسبت ایرانی بودنش (بدون دخالت تعصب و تصاحب) «(۱) صحیح تر باشد؟

سنبله دیگری که مرحوم تقی زاده طرح کرده، دانستن ترکی سیداست. که بقول آن مرحوم «ترکی عجیبی غیر از عثمانی بوده، در حالیکه در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.» (۲)

این سخن نیز واقعیتی ندارد، زیرا متصل کابل در قریه نانت چی سردسیر هنوز بترکی غیر عثمانی گپ میزنند، و ما در شهر کابل هزاران برادران اوزبکی زبان و لایات شمال افغانستان، اکنون هم حاضر داریم، که بگردو زبان ترکی شرقی و دری گپ میزنند، و اکثر مردم افغانستان زبان یکدیگر را می فهمند و سخن گویند.

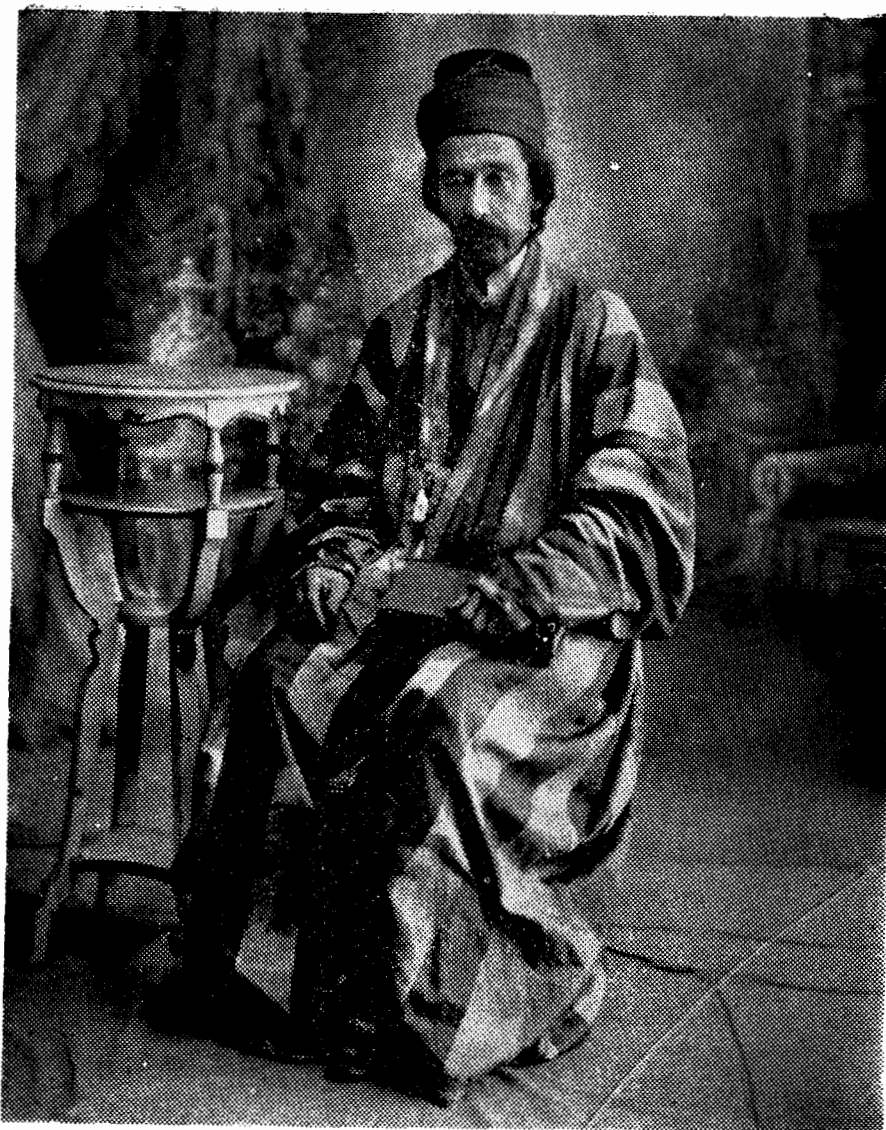
سیدانیم که خدستکار و شاگرد سیدبنام برهان الدین بلخی، زبان اوزبکی (ترکی شرقی) را میدانست. پس هیچ بعدی ندارد، که سید با آن جودت ذهن و قریحه، زبان ترکی غیر عثمانی یعنی لهجه اوزبکی را کم کم از او آموخته باشد. زیرا سید در آموزش زبانها، استعدادی شگفت داشت، و زبان فرانسه را در سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یاد گرفت. (۳)

پس ترکی دانستن او دلیل افغانی نبودنش نیست، و در اسناد و مدارک (ص ۱۱، ۸، ۷، ۶) به اسنادی بقلم خود سید اشاره شده، که اشعار ترکی

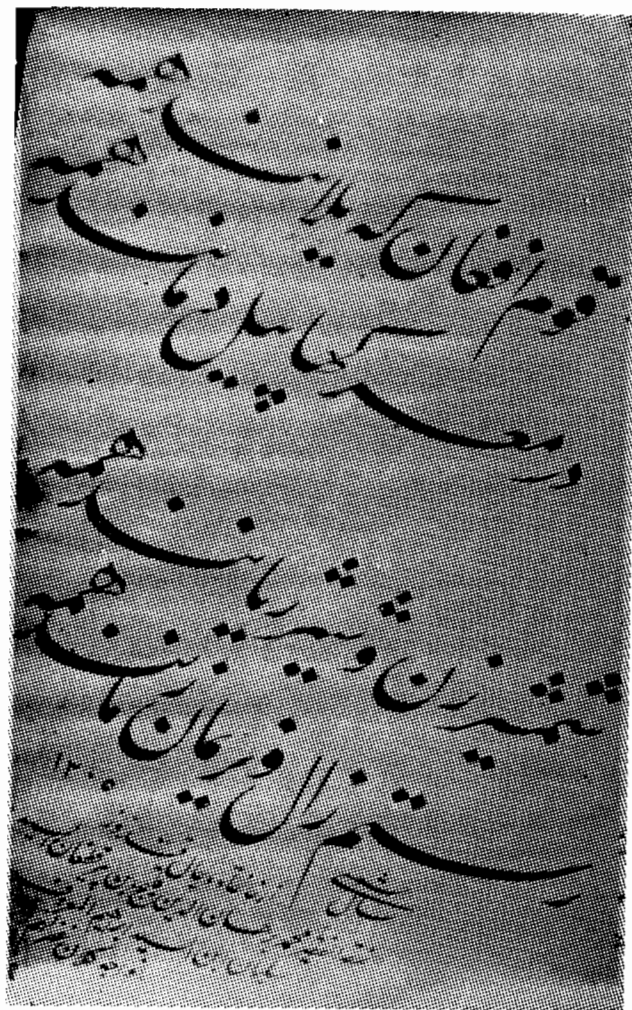
(۱) تقی زاده: همین کتاب ۶۲.

(۲) تقی زاده: همین کتاب ۶.

(۳) تقی زاده: همین کتاب ۳۷.



(عکس اول) سیدبرهان الدین بلخی یکی از مخلصان هموطن سیدجمال الدین افغانی.



(عکس ۲) نمونه خط و شعر سید برهان الدین بلخی با امضای او .



(عکس ۳) نمونه خط نستعلیق شعر ترکی سید برهان الدین بلخی .

فضولی و نوایی رانوشته، و ترکی را حین سکونت افغانستان میدانسته است، و شاگرد بلخی او اشعار ترکی و دری خود را به نستعلیق خوش نوشته، که مبادر بنجاعکس دو قطعه را آورده ایم. (۱). (بنگرید: عکس ۲، ۳)

### تخلص افغانی؟

سرحوم نقی زاده می نویسد:

«حاج غلام حسین در مدت اقامت سید در یوشور ازو پرسید، که

شما از اسدآباد همدان هستید، چرا خود را به افغانی معروف

کرده اید؟ جواب گفتند: افغانی تخلص شعری منست.» (۲)

این سخن هم خیلی بعید بنظر می آید:

اولاً: سیدشعر زیاد نگفتند، و ازو روایت نشده، که در آن تخلصی چنین باشد.

ثانیاً: هفت صفحه اشعار متفرقیکه در اسناد و مدارک (ص ۸۱-۸۷) نقل

شده درجه متوسط دارد، و در آخر این اشعار قصیده بیست در ستایش

رشیدی یا شاناظر داخلیه، مصدر به «بختیم ز سر برفت و نگار از کنار هم»

که در مقطع آن «روسی» تخلص دارد:

روسی درین و لا بتولای حضرتت

دارد اسید عزو دگر افتخار هم

(۱) سید عیسی خان فرزند برهان الدین بلخی می نویسد که وی در

زبانهای ترکی و چغتایی و فارسی شعرها سروده است. (شرح حال و آثار

سید جمال الدین از میرزا لطف الله خان اسدآبادی، ص ۱۳ طبع برلین ۱۳۰۳ ش)

(۲) مقالات کاوه، ۵۵

اگر نسبت این قصیده بسید صحیح باشد (زیرا از مقام و عادت سید دور است که مدح بسراید) (۱) باز تخلص او رومی است نه افغانی !!

\* \* \*

### شهادت چند تن معتبر

در اسناد و مدارک (عکس ۱۲۸) با مضای اسماعیل جو دت و بسرش، نامه بی موجود است، که از رجال مقتدر آستانه و همکیش و مخلص سید بود. در بن نامه به سید گوید:

«نوشته اید که با حکومت افغان باید ارتباط پیدا کرد، ما بشما گفتیم که خودتان می توانید باین هدف برسید نه دیگری. زیرا مناسبت های زیادی شما با آنها دارید! بن جمله نسب شریف شما، و جنسیت شما، و نفوذ خویشان شما...» (۲)

در همین اسناد سکنوی مورخ غره ذیحجه ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۰ م) موجود است که در آن می نویسد: «سید جمال الدین که از اعضاء سابق مجلس معارف عمومی و از سردم افغانستان است، میخواهد به حج برود... سومی البه شایان التفات است... مهر سید حسن» (۳)

(۱) شاید این قصیده را سید بخطش در دفتر اول استاد، از سروده های شاعری به تخلص رومی بن تاریخ ۱۰ محرم ۱۲۸۷ ق در استنبول نقل کرده باشد.  
(۲) اسناد و مدارک ۵۷.  
(۳) همین کتاب ۷۱.

نامه دیگر از دوست مهربان او سید مهدادی حسینی است، که گاهی اسدآبادی و باری اسعدآبادی یا سعدآبادی امضا میکند (۱)، و شخص دانشمند عربی دان باخط خوش شکسته است، که از بلاد مختلف باو نامه های محرمانه دوستانه می نویسد، (حدود ۱۲۸۲-۱۳۰۱ ق) گاهی او را مهجة قلبی و ثمره فوادی، و باری «بارباریسی محبوب پارسی زبان من» خطاب میکند. این شخص گاهی بسید باخط شکسته بی که بمشکل خوانده میشد نامه نوشته، و سید ازو شکوه کرده، ولی وی در یک نامه مفصل خود کسه تاریخ ندارد، و در آن نوشته که سید مسیح الله (برادر سید) سه سال قبل مرحوم شده (و بنابراین در سنه ۱۲۹۳ ق نوشته شده باشد) بسید چنین می نویسد: «اصل خط از اول شکسته عادت شده، تغییر آن متعسر

است بلکه ناممکن است. شما هم باین شدت افغان

نیستید، که این خط را نتوانید بخوانید...» (۲)

از این نامه دوست اسدآبادی بسیار نزدیک محرم اسرار سید هم برمی آید، که او را افغان می شناخته است.

درین نامه تمام اوضاع خاندانی بقایای سید راباجنگ وجدالی که در آنها واقع شده، شرح داده است، و پدر سید را «عمو صفر» میگوید. گویا نزدیکی تمامی با خانواده سید داشته است، که بقول لطف الله، سید پسر عمه مادری او بود. (۳)

(۱) همین کتاب ۲۹، ۱۲.  
(۲) همین کتاب، تصویر ۴۷.  
(۳) شرح حال و آثار سید ۹۷.

سید محمدتوفیق ایرانی که مدت‌ها در استانبول مدیر مدرسه ایرانیان و ناشر مجله خاور بود، در مجله ایرانشهر برلین می نویسد: در کتاب «اشهر مشاهیر ادباء الشرق» تألیف محمد محسن عبدالفتاح شرح حال مفصل سید آمده و در جزء دوم آن افغانیت او را ثابت کرده است. (۱)

«حسن دانش اصفهانی در استانبول در جنوری ۱۹۲۳ م سید می‌نویسد:

«هیچ فراموش نمی‌کنم که روزی پس از قتل ناصرالدین شاه، خبر نگار روز نامه تان در استانبول سلاقتی از سید خواست: «مخبر تان TEMP ازو پرسید: چه می‌گوید در تصدیق یا تکذیب که آنرا که نجر یک قتل شاه را بشما نسبت می‌دهند؟»

(سید باجرات و خشم پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکردم، که دست زکار های چنین ملتبی ..... به‌الایم .....). (۲)

با ملاحظه چنین روایات می‌توان دریافت که سید خود را افغانی می‌پنداشت، و باطن خود را می‌ستود. چنانچه در سندی که بخط خودش (تصویر ۳۳ اسناد و مدارک) موجود است گویند:

«میخواهم به‌ماز تمام اسر در هندوستان، روانه دارالامان افغان شوم، و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بشه، از خونریزی اندیشه ندارند، واز آهنگ جنگ، خصوصاً جنگ دینی درنگ را روا نشمارند، به سحار به دینیه و

سجاده بلیه دعوت کنیم»

(۱) حسن کتابت ۱۳۱۹

(۲) همین کتابت ۱۳۱۹

(۳) اسناد و مدارک تصویر ۲۹ ستون ۲

## دو برهان دیگر

برهان الدین بلخی می‌گوید سید که ذکرش گذشت در پیرایه سادات طبع استانبول (سورخ ماه تشرین ثانی ۱۹۲۶ م) چنین می‌نویسد:

«چون درین روزها می‌نوم شد حضرت استاد را بهیچى ما

ایرانی می‌پندارند، بما برین پیشنهاد داده اند که درین خصوص

حضرت استادم باین کرد دعوت می‌نویسیم»

«من از سادات معروف کمر بوده، در سال ۱۳۰۵ ق در

افغانستان تولدشدم، شیخ جمال الدین که از رؤسای بانی و

از اهالی ایران می‌باشند، بهر جایی که من رفتم ام او هم

مستحق به آنجا رفتم است. ازین سبب ایرانیها دانسته و یانادانسته‌ها

شیخ جمال الدین ایرانی می‌پندارند. این ظن فاسد، مردود و سزا

خطا آو دروغ مطلق است. اگر مرا خود سن خود بترسی شناسم،

اینک خود من می‌گویم: که من اصلاً ایرانی نیستم و افغان

می باشم و تمام افغانیها سرامی شناسند ، و تصدیق میکنند.» (۱)  
 رئیس هیئت علمیۀ استانبول ، ابراهیم علاء الدین بگک در «جریده  
 مصوره» طبع ثبات استانبول در سنه ۱۹۲۷ م مینویسد که سیدگفتی :  
 «هیچ احتیاج باین ندارم که خود را بیک ملتى نسبت دهم ،  
 من افغان می باشم .» (۲)

۲

## اسدآبادی؟

(۲، ۱) قاضی محمد عبدالغفار : آثار جمال الدین افغانی ۹ طبع دهلی . ۱۹۳۰ .  
 باید یاد آوری کرد ، که اکثر مستشرقان و نویسندگان ، درباره سید و  
 اجدادش سهوها دارند . از آنجمله لوئیس ماسنیون در مجله مسلمانان طبع  
 ۱۹۱۰ م مینویسد : که سید نمونه خالص تهذیب ایرانی ولی سنی بود .  
 شاگردش رضا کرمانی اصلاً میخواست شاعرزاده عبدالعظیم (۴) را بکشد، ولی  
 ناصرالدین شاه را کشت !! (قاضی عبدالغفار ۱۷) عجباً ! یک مستشرق  
 مشهور و اینقدر سهویز رگک !

همچنین مستر بلنت یکی از دوستان سید که در لندن چندین ماه در خانه  
 اوساکن بود ، روز نامچه بی دارد ، که قاضی غفار آنرا در ۱۹۲۳ . نزد  
 خواهرش دیده ، وی سید را افغانی میدانند ، ولی گوید مورث اعلا خاندانش  
 سیدعلی محدث ترمذی (مؤلف صحیح ترمذی) است (قاضی ۱۸) که درین

لی نیز بعد زمانی هفت قرن موجود است !!



\*:

نخست باید گفت : که خود سید جمال الدین تا جا بیکه تاکنون از خطوط و آثارش معلومست - هیچ گاهی کتباً خود را به اسد آباد یا اسعدآباد یا اسعد آباد نسوب نداشته و امضا نکرده است ، و این نسبت در خاندان میرزا لطف الله اسد آبادی موجود و مستعمل بود .

طوری که گفتیم : سید محمد هادی حسینی بن سید طاهر ، که بقول لطف الله ، سید جمال پسر عمه سادری او بود (خاله زاده) و در سنه ۱۹۲۶ م سن ۸۸ سالگی داشت ، در نامه های خود به سه اسلا اسد آباد - اسعدآباد - اسعد آباد نوشته ، و معلومست در اسلای این نام ، پیش از کتاب لطف الله اختلافی بوده ، و بنابراین نسبت تولد سید به اسد آباد همدان مورد تأمل است ، و آنچه شاگردان عرب و ترک از و شنیده اند، نیز اسد آباد کنر بوده است که از آن اسعد آباد و اسعد آباد هم ساخته اند . (۱)

اینکه در نام مولد سید اختلاف بوده ، و آنرا هر کس بداف خود بشکلی نوشته ، سهل است . مادر اسناد و مدارک مواردی را می بینیم که نام سید را نیز بجای جمال الدین ، جلال الدین نوشته اند و حاجی سیاح که مدتها با سید و همزمان او محشور بود ، در تلگراف ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳ ق ۱۸۸۶ م نام او را جلال الدین سینو یسد (۲)

و باز جهانگیر وزیر معاند ناصر الدین شاه در رجب ۱۳۰۳ ق در راه پوری گوید :

(۱) مصطفی عبدالرازق : مقدسه عروة الوثقی ۲ ، اسناد و مدارک ص ۱۲ ،

۱۳۹۰، ۱۰، ۲۹ .

(۲) بنگرید : تصویر ۲، ۷ اسناد و مدارک ، ص ۱۱۰ .

«آلان در خدمت جناب مستطاب آقا سید جلال الدین (کذا)

سلمه الله تعالی ... بجهت تبریک عید سلطانی شرفست ...» (۱)

بهر صورت نام این شخص ، با آن شهرت جهانی ، گاهی از طرف مدعیان هموطنیت او از جمال به جلال و نسبتش هم به اسلا اسد - اسعد - سعد ضبط گردیده ، که قضیه را در تحقیق یک اسر مسلم ، دشوار تر میساخته است . در اوقاتی که مراجع مردم در باره مولد و نسب سید ، تنها منابع عربی و ترکی و اقوال شاگردان او در مصر و شام و عراق و یا مشاهیر الشرق جرجی زیدان و غیره بود ، گفتگویی در افغانستان بود و ولی در سنه ۱۹۲۱ م دانشمند محقق تقی زاده مرحوم در مجله کاوه برلن بقالتی چند نشر داد ، و هم سدید السلطنه پسر احمدخان سر تیب ، برخی مشاهدات خود را بر آن افزود . (۲)

تقی زاده مرحوم سینو یسد : که و بفرید بلنت نما ینده سیاسی معروف انگلیسی ، سفارش نامه هایی از و (سید) بنام پیشروان مسلمین هند گرفت و خطی هم بدرد او خورد . هنگامیکه سید با بلنت در پاریس بود ، بتاریخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۰۰ ق ۱۸۸۲ م در مجلسی با او حرف زد و سید از خانواده خود در افغانستان ، حکایات و قصه هایی گفت . (۳)

مرحوم تقی زاده با وجود تمام مطالبی که عروة الوثقی را بنام «الافغانی» نشر کردی ، و با ارنست رنان ، عالم فرانسوی و صدها شاگرد

(۱) اسناد و مدارک ۱۱۳ .

(۲) کاوه : ص ۳۳ تا ص ۳۱ ۱۹۲۱ م .

(۳) مقالات کاوه ۱۶ .

### کتاب میرزا لطف الله

این شخص که بموجب نوشته پسرش صفات الله (ص ۱۴ شرح حال سید) گویند خواهر زاده سیداست ، بقول کاظم زاده ایرانشهر ، یکی از آزادیخواهان روشن فکر بود که در دو وحله ( کذا ) مسافرت سید به پایتخت ایران در خدمت او بود (؟) (ص ۱۰۹، شرح حال ) و در سفر اول دوسه صندوق کتب عربی خود را بدو سپرده و به همدان فرستاد ( ص ۱۱ )

این لطف الله (متوفای ۱۲۲۲ رمضان . ۱۳۰۳ ق مدفون نجف) فرزند طایفه بیگم خواهر اندر سید (زوجه میرزا حسین مستوفی وفات یافته ۱۳۰۳ صفر ۱۳۰۳ ق مدفون نجف) از اولاد میر شرف الدین برادر میر رضی الدین جد سید صفدر معرفی شده (؟) و گوید :

که هر دو پسرهای میر اصیل الدین بوده اند، و برادران دیگر هم داشته اند .

در شجره سازی این میرزای بزرگوار (ص ۱۵) در چند سطر دو تضاد موجود است : اول اینکه میگوید : هوسید صفدر ، بن سید علی ، بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام ، بن میرزین الدین الحسینی القاضی ، بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام ، بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام .

در حالیکه دو سطر بعد گوید: والدۀ ساجده سید ، سکینه بیگم بنت میر شرف الدین الحسینی القاضی است ، که با میر رضی الدین برادر بود ، و هر دو پسر های میر اصیل الدین بوده اند (ص ۱۵)

عربی و ترکی او را بصفت (افغانی) شناختندی ، باز هم تصور میکنند که : « نسبت ایرانی بودنش صحیح تر باشد ، یعنی از اهل اسد آباد همدان (!) » (۱)

تقی زاده مرحوم در مقالات خود باضرس قاطع حکمی نکرد ، و از احتیاط علمی کنار گرفت . ولی در سنه ۱۹۲۴ م طبع و نشر کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین» از طرف اداره ایرانشهر برلن ، احوال را دیگرگون نموده و باتعین خانواده و خواهر زادگان و خویشاوندان و سجدۀ اقامت سید در اسد آباد (؟) همدان ، شکوکت و تأملی را درباره افغانی یا همدانی بودن او ایجاد نمود .

بعد از آن دیده میشود : که در ایران و اروپا و امریکا ، کتابهای متعددی برین موضوع نوشته و نشر شده ، که گویا سید اصلاً اسدآبادی همدانی باشد . و مورد اتکاء اکثر این نویسندگان معجزم همان کتاب میرزا لطف الله و بودن خانوادۀ سادات اسد آبادی همدانی و گورستان ایشانست ، که سید صفدر پدر و خواهران و اقارب سید در آن مدفونند (!)

ولی خواننده گراسی در سطور آتی خواهد دید ، که این دلایل یکی هم سید جمال و پدرش سید صفدر را اباً و نسباً اسد آبادی همدانی نمی سازد .

(۱) کتاب ...

در شجره اول میر رضی پسر زین الدین است. در حالیکه در شجره نسب سادری، دو برادر میر رضی و میر شرف هر دو پسران میر اصیل الدین اند (!؟) و این تضاد دو گونه گی خود، صحت شجره را مورد شبهت و تأمل و عدم سلامت میگرداند.

دیگر: در کتاب شرح حال، بارها گفته شده، که میرزا لطف الله در هر دو سفر سید به تهران، همراه و همدم او بود. و مرحوم تقی زاده هم این روایت را که جوانی ایرانی در سفر اول با سید بود و کتابهایش را به همدان برد، نقل کرده است. (۱)

تا جاییکه بصحت پیوسته، و هم لطف الله تصدیق کرده، پدر سید او را در سنه ۱۲۹۶ ق (۱۸۴۹ م (بعمیر ۱۲ سالگی) به تهران می برد (ص ۱۹) که درین وقت شاگردی با استفاده و استفایه لطف الله از یک طفل ۱۲ سالگی محصل بعید بنظر می آید (در حالیکه تاریخ وفات لطف الله را ۱۲ رمضان ۱۳۳۰ ق ۱۹۲۱ م نوشته اند - ص ۱۲۷) و بدین حساب اگر عمرش را نهایتاً (۸۰) سال پنداریم باید تولدش در حدود ۱۲۹۰ ق (۱۸۴۳ م) بود، و در ایام سفر نخستین سید، طفل شش ساله باشد. بقول همین لطف الله، سفر دوم سید به تهران بعد از بازگشت بمبئی و مکه در سال ۱۲۷۷ ق (۱۸۴۰ م بعمیر ۲۳ سالگی بوده، که خود لطف الله همراهی خود را با سید تصریح نمیکند، و صادر اسناد و مدارک سید جمال الدین (طبع جناب اصغر مهدوی) و جناب ایرج افشار در تهران ۱۳۳۳ ش) دو نامه عکسی باضمای لطف الله می بینیم، که در نامه (تصویر ۱) حدود ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ ق (۱۸۸۳ م مینویسد:

(۱) مشاهدات اولی، طبع بران، ص ۹۰، طبع مجدد در سال ۱۳۳۸ ش

«این ذره بیخمدار لطف الله... عرض شد دانست بپیدا شد: با وجود یکدیگر کمترین ناکنون شرفیاب حضور و بهار که نگر دیده و درکت فیض حضور بهر ظهور را نموده، مدت سه سالست که علی الاتصال شب و روز بفکر و خیال جنابعالی افتاده.....»

و باز در مکتوب تصویر ۳، همین مطالب شدت خواهش ملاحظاتی را با الحاح، تکرار کرده و مینویسد:

«سبحان الله! عجب است، که این بی مقدار، تا بحال شرفیابی حاصل نکرده و از درکت فیض حضور را نور مستفیض نکر دیده.....»  
ازین دو نوشته خود لطف الله پیداست، که تا ۱۳۰۱ ق بملاقات سید نرسیده، ولی آرزوی فراوان و عشقی و حرارتی باینکار داشته است، و بودن او بحضور سید در دو سفر تهران اساسی ندارد، جز آنکه در ۱۳۰۳ ق یا در سفر آخرین سید ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹ ق بخدمتش رسیده باشد.

بادیدن چنین تضادها و امور ناوانج، خود منزات و پایه استواری روایات کتاب، مورد نظر و شک میگردد و مانعی توانیم بر شجره سازی میرزا اعتماد کنیم.  
بقرار نوشته میرزا لطف الله و پسرش صفات الله: گویا خواهر سید طیبه بیگم زوجه میرزا محمد حسین مستوفی (وفاتش ۱۳ صفر ۱۳۰۳ ق) و خود لطف الله (متوفا ۱۲ رمضان ۱۳۳۰ ق) مدفون نجف اند. ولی مریم بیگم خواهر نامادری سید (وفاتش ۱۳۳۰ ق) در اسد آباد همدان لوح سزار دارد. و هم سید سیمین الله برادر سید (متوفا ۱۲ جمادی ۱۳۰۱ ق) کتابه سزار دارد.

بموجب این شجره در گورستان جدعالی همین خاندان، سید عبد الله معاصر امام احمد (متوفا ۸۶۲ ق) لوح سزار دارد و عبدالله فرزند سید



\*

به‌وجب روایت اخوند درو یزه بن گدایی بن سعدی (متوفای ۸۰۴ م. ق  
 ۱۶۳۸ م) پیر طریقت و مرادش سید علی ترمذی (متوفای ۹۹۱ ق ۱۵۸۳ م)  
 مدفون بونیر مشهور به «پیربابا» است (عکس ه) که اجدادش از تربت  
 به قندز کنونی شمال افغانستان آمده، و پدرش قنبرعلی ملقب به اسیر نظر  
 بهادر (مدفون چار دره قندز مشهور به خواجه غلطان) با همایون بن بابر شاه  
 بهند رفت، و سید علی در آنجا تربیه دید. چون از دودمان روحانی بود،  
 در سلسله های طریقت چشتیه و سهروردیه و شطاریه و کبرویه از  
 شیوخ معروف هندوستان مأذون گشت، و جدش سید احمدنور بن سید یوسف  
 بن سید محمد نور بخش ترمذی (۱)، نیز از سریدان خواجه اسحاق ختلانی  
 کبروی بود، که پدر وی سید احمد بیغم راشوی خواهر اسیر تیمور نوشته‌اند.

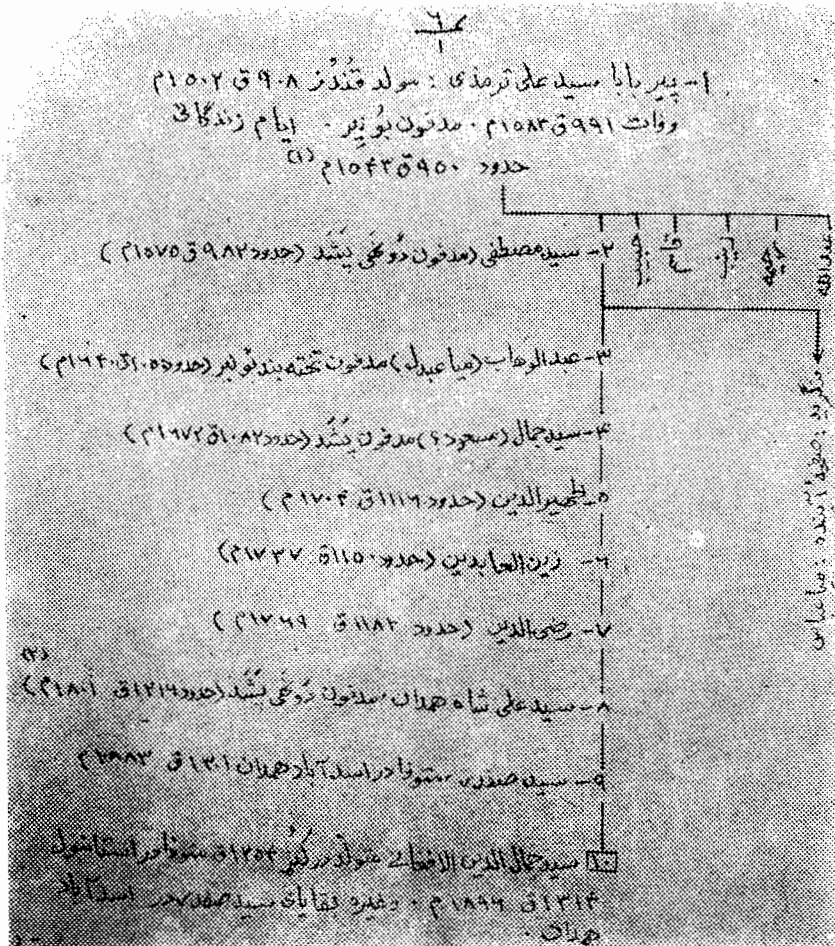
(۱) نور بخش در قرن نهم هجری، مؤسس فرقه «نور بخشیه» است که در  
 زمان شاهرخ بن تیمور، منشأ جنبش عظیم سیاسی شد و فرقه اش در زمان  
 شاه ظهیرالملک صنوی در ایران منقرض گردید. صحیفه الاولیاء رساله مشتمل  
 او باقیست. وی سیدعلی شاه همدمان را شیخ شیخ خود میداند.

(علی اصغر حکمت: یغما ۳۳-۳۳، ۱۳۳۳ ش، تدریس)

-۳-

روایات افغانی در سلسله اجداد سید

### شجره نسب سادات کنر



(۱) در تعیین سنوات تخمینی، اواسط ایام زندگی افراد این سلسله در نظر گرفته شده است .

(۲) بقایای اولاد شاه همدان در کنر، تاجاییکه از ثبت اسناد محکمه کنر (۱۳۱۱-۱۳۱۵ ق) برمی آید در آخرین شجره نسام نویسی شده اند. مرقد شاه همدان در دونهی کنبندی کوچک دارد، که پهلوی آن در داخل محجر قبور سید جمال و سید لطیف و پسرش سید نظیف و بهاء الدین ولد نظیف و درانی بی بی (غالبا دختر وزیر اکبرخان زوجة سید محمود) است و فاصله صد قدم از یسین مزارها، قبور سید مصطفی و اخلافتش میا عباس و میرزاعلی شاه نزد مردم شناخته و معروفست.

دونهی درپشید کنار چپ دریای کنر فاصله ۷۶ کیلومتری شمال شرق جلال آباد واقعست که مسکن ومدفن سید مصطفی و اولاد او بود (بنگريد نقشه ۱۲) .

### نسب وزادگاه سید

این سلسله سادات حسینی در کوهسارهای بدخشان و چیلاس و کشمیر تا یونیر و سوات و کنر و سواحل شمالی دریای کابل تا دریای سند علیا، نفوذ استوار روحانی داشته و در شجره انساب ایشان اشال سید ابو تراب (حدود ۷۰۰ ق مدفون دیر) و ناصر الدین سید خسرو (مدفون چیلاس حدود ۷۹۰ ق) و سید جلال گنج عالم (مدفون دیر) و غیره را تا امام جعفر صادق (رضوان الله علیهم اجمعین) آورده اند (۱) .

که مادر صفحات آینده، این نسب نامه را تاجاییکه با موازین زمانی مطابقت است می آوریم : (بنگريد عکس ۶)

(۱) اخوندرویز: تذکرة الابرار والابرار ۱۱۳۳، ۱۳۵ طبع اشاعت سرحد، پشاور، ۱۹۶۰ م .

- عبدالحلیم اثر : روحانی ترون (پشوو) ۸۳۹ طبع پشاور ۱۹۶۵ م .
- الله بخش یوسفی : یوسفزایی افغان ۲۷۳۲۵۵ طبع کرچی ۱۹۶۱ م .
- اولف کیر و : پتهانها (انگلیسی) ۲۹۹۱۲۶۳۶۳۵۲۰۰ طبع لندن ۱۹۵۸ م .
- سیر احمد شاه رضوانی : تحفة الاولیاء ۱۶ طبع لاخور ۱۳۲۱ ق .
- پتهانده شعرا : جلد سوم . طبع کابل ۱۳۳۲ ش .
- سجد آصف خان : تاریخ ریاست سوات (پشوو) طبع پشاه ۱۹۵۹ م .



و یادداشت‌های مرحوم سید عبدالجبار امیر مخلوع سوات، و برخی افراد خانواده بزرگ سادات کنړ استفاده شده است.

باید تصریح کرد: که سید علی ترمذی، طوری که اغلب نویسندگان عرب و راهمان امام محدث ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی صاحب السنن و الجامع الکبیر (متوفی در ترمذ ۲۷۹ ق) شمرده اند (۱)، و بایکی از نویسندگان افغانی او را سید علی خطاط و هنرمند ترمذی پنداشته که باهما یون بن بابر از کابل بهند رفت (۲) نیست. بلکه وی شخصیت روحانی متفکر دیگر است، منسوب به آل محمد و خاندان حسینی، که سلسله نسبش رابه حضرت علی و فاطمه (رض) رسانیده اند، و از طرف مادر به دودمان امیر تیمور کورگان تعلق داشت (۳)، ولی زوجه اش بی بی سریم، خواهر سلك دولت ملی زئی یوسفزی افغان ساکن بو نیر بود (م)، و ازینرو همه اولادش به پستو حرف میزدند.

(۱) بنگرید: مقدمه مصطفی عبدالزارق بر عروة الوثقی و مقدمه محمد عبده بر الرد علی الدهرین و: دکتور محمدتاسم: جمال الدین افغانی و دولدیتهر: سیدجمال الدین در دایرة المعارف اسلام.

محمد ابوریه: جمال الدین افغانی ۲۸.

محمد رشید رضا: تاریخ الاستاد الاسام ۲۷/۱.

(۲) بنگرید: غلام جیلانی اعظمی: سیدجمال الدین افغانی، طبع کابل ۱۳۱۶ ش

(۳) درو یزه: تذکرة الأبرار ص ۱۲.

(م) سر اولف کیرو: پنهانها ۱۹۸، طبع لندن ۱۹۵۸ م.

باید این سید علی ترمذی، و یکی از احفادش سید علی شاه همدان پدر سید صفدر رابا سید علی همدانی صاحب ذخیره الملوك (حدود ۷۵۰ ق) نیز خلط نکرد. زیرا این سید اخیر الذکر بقول خزینة الاصفیاء (۲/ ۲۹۳) در سنه ۷۸۹ ق ۱۳۸۳ م در پکهلی ضلع هزاره سرده و جنازه او را سریدانش به کولاب ختلان تاجیکستان شوروی انتقال داده اند، که در آنجا قبرش مشهور است. ولی بابر در تذکره خود گوید:

«میر سید علی همدانی رحمه الله علیه، که در ضمن مسافرت، باینجا (کنړ) آمده، و در دو سبلی کونار جان سپرده است، شاگردانش جسد وی رابه ختلان انتقال داده اند، و بقعه بی درین مکان، برای وی برپاشده، که در هنگام تصرف چغانسرای، در سال ۹۲ ق دوران طواف نمودم.» (ترجمه انگلیسی ص ۲۱۱)

ازین دو روایت پیداست، که بین دو نام کنړ (اکنون در افغانستان شرقی) و کونار (دریایی که از کوهسار کشمیر و دره کاغان برآمده و در شرقی پکهلی ضلع هزاره جاریست و بدریای جیلیم پیوندد) التباس واقع شده است. و ما قول بابر را که قدیمتر است ترجیح میدهیم.

پس همین جایی که اکنون در دونهی پشد کنړ بنام زیارت شاه همدان مشهور است، همان محل وفات میر سید علی همدانی (امیر کبیر علی یا علی ثانی مقتدای کشمیر) است، که جنازه او رازینجا به کولاب انتقال داده اند. و این بقعه متبرکی بوده که بابر آنرا دیده است.

ولی بعداً که سید مصطفی جد بزرگ خاندان سید جمال الدین درین مکان اقامت گزیده، و درین مقبره مدفون گردیده، سید علی پدر سید صفدر



که بسبب اقامت موقت در همدان به همدانی شهرت داشت ، نیز در اینجا مدفون شد. چون سید بود او را نیز «شاه همدان» گفتند ، که مرقدش در بین گنبدکی در همین جاست . (بنگرید: عکس ۱۶)

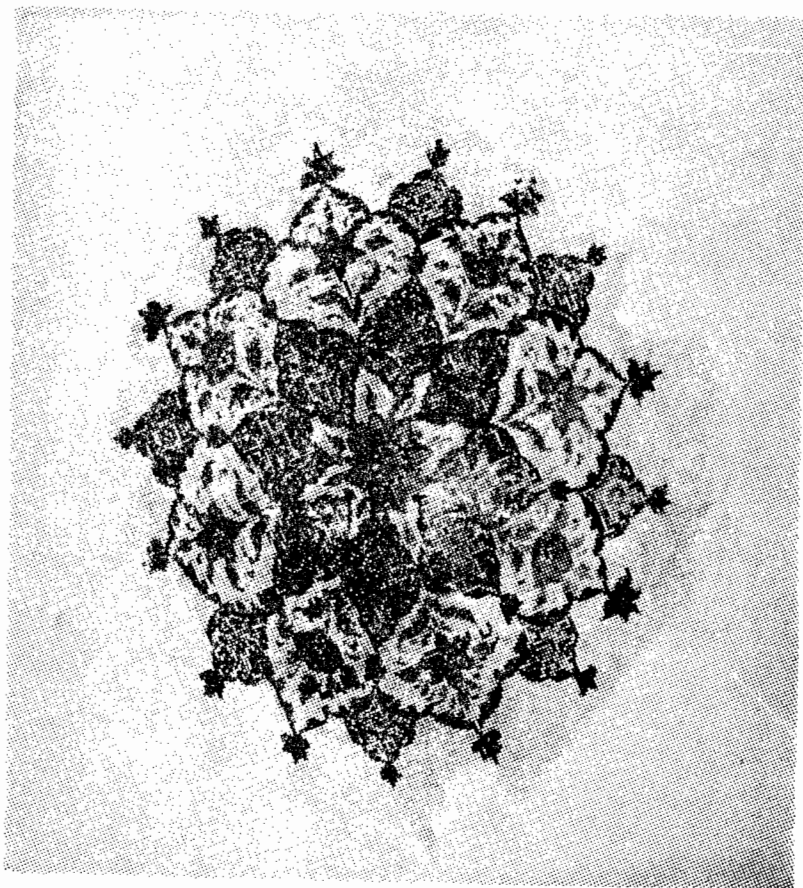
در باره کلمه شاه همدان باید گفت : که این تنها اضافت به محل نیست بلکه در سلسله عرفاء و متصوفه قرن ۸ همدان اصطلاح خاص صوفیانه هم بوده ، و بنا برین برای صوفی صفتی شده میتواند. همان سیدعلی شاه همدان، صاحب ذخیره ، یک «رساله همدانیه» هم دارد ، که کسی معنی کلمه همدان را از او پرسیده ، و او بسه طریق جواب گفته : اول لفظ همدان با اصطلاح اهل لغت. دوم اسم شهر همدان و موضع جغرافی آن . سوم کلمه همدان با اصطلاح متصوفه . ( ۱ )

انتساب به بلادیکه شخصیت مشهوری مدتی در آنجا باشد ، در کشورهای شرقی رواج دارد. خود سید جمال الدین را بمناسبت اقامتش در روم (ترکیه) در کابل روسی گفتند ، و طرزی افغان در قصیده مدحیه خود از سیدکنی ، او را روسی خطاب کرده است .

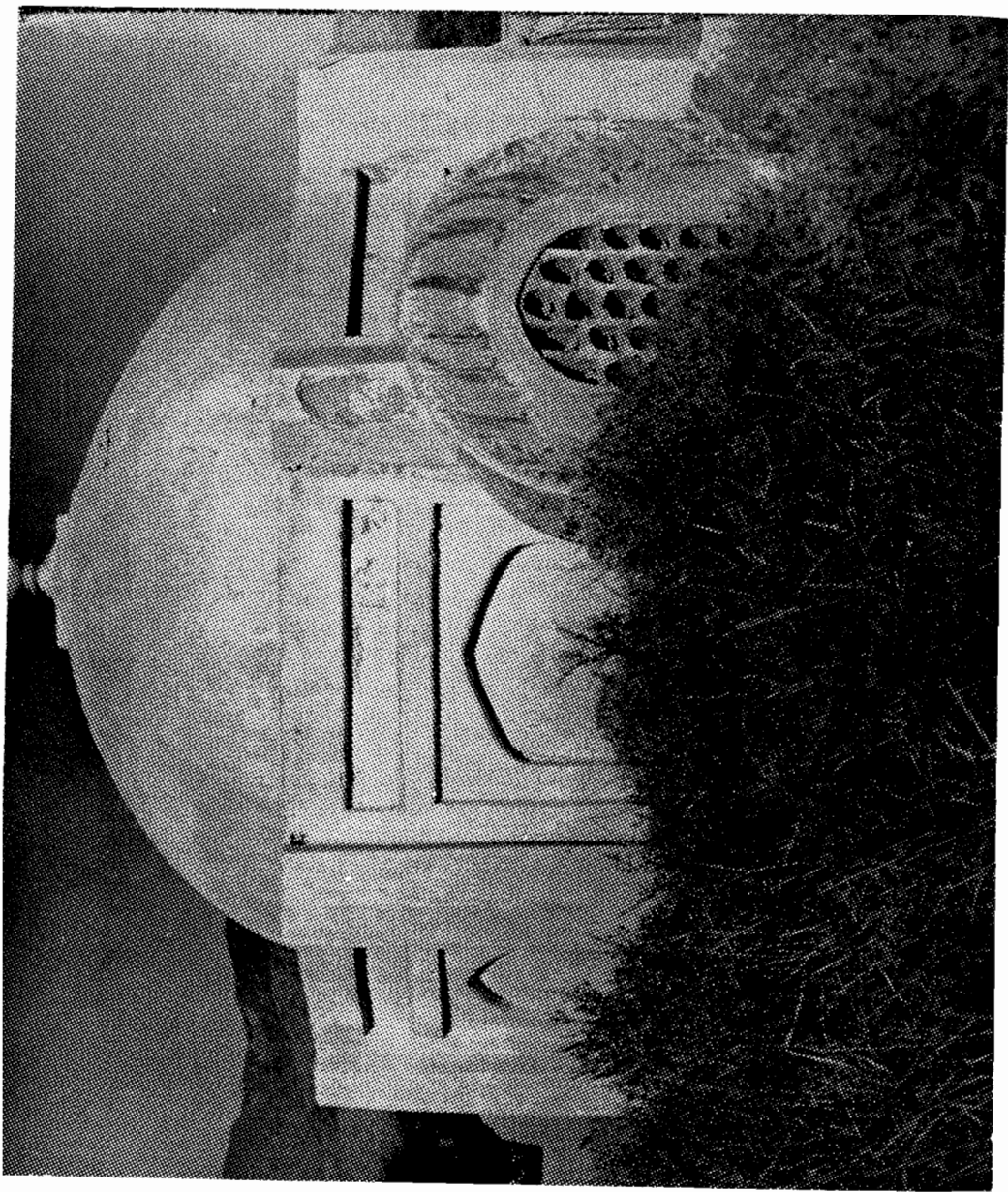
چندین شخصیت معروف هندی و ایرانی به لندن شهرت داشته اند ، زیرا مدتی در لندن زیسته بوده اند .

شهرت سید علی کنری به شاه همدان هم ازین مقوله ، یا اصطلاح متصوفه خواهد بود .

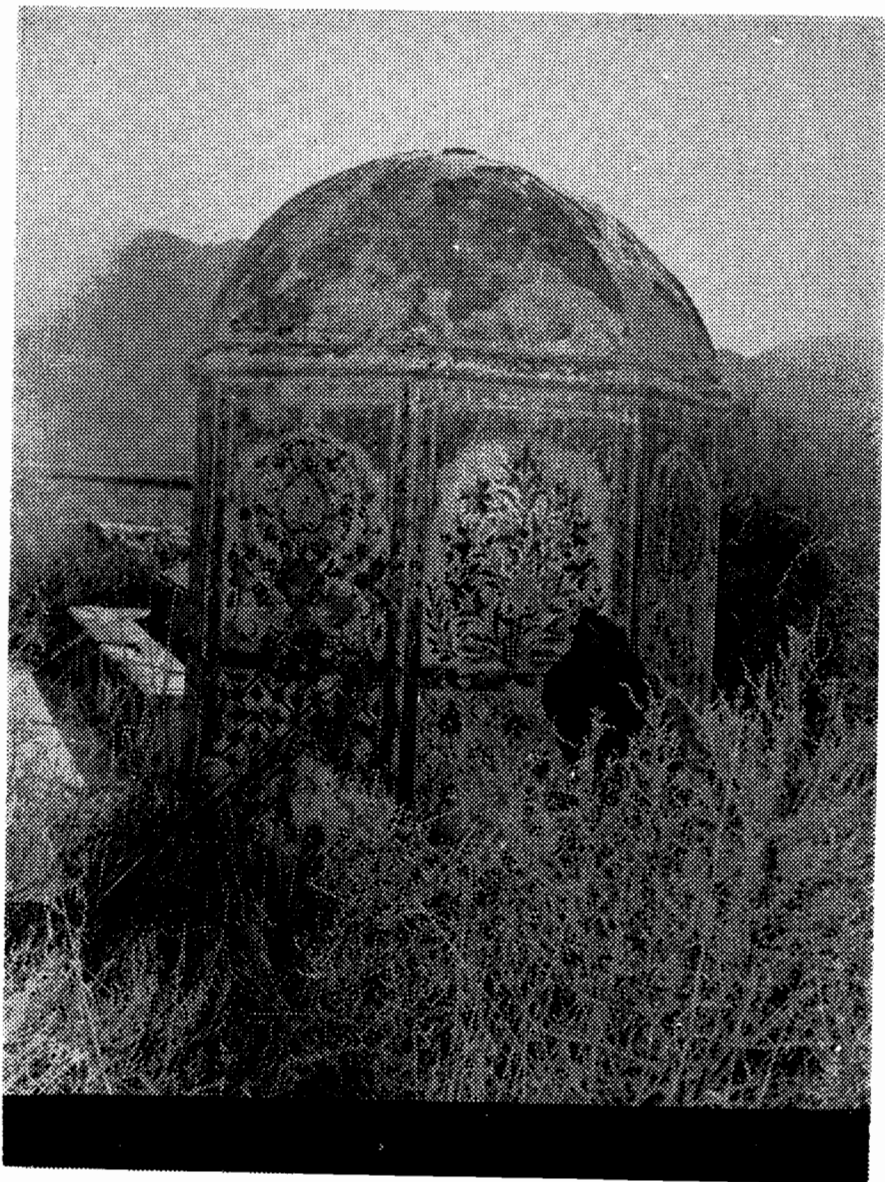
(۱) علی اصغر حکمت : یغما . ۳۳ آبان ماه ۱۳۳۰ ش طبع تهران .



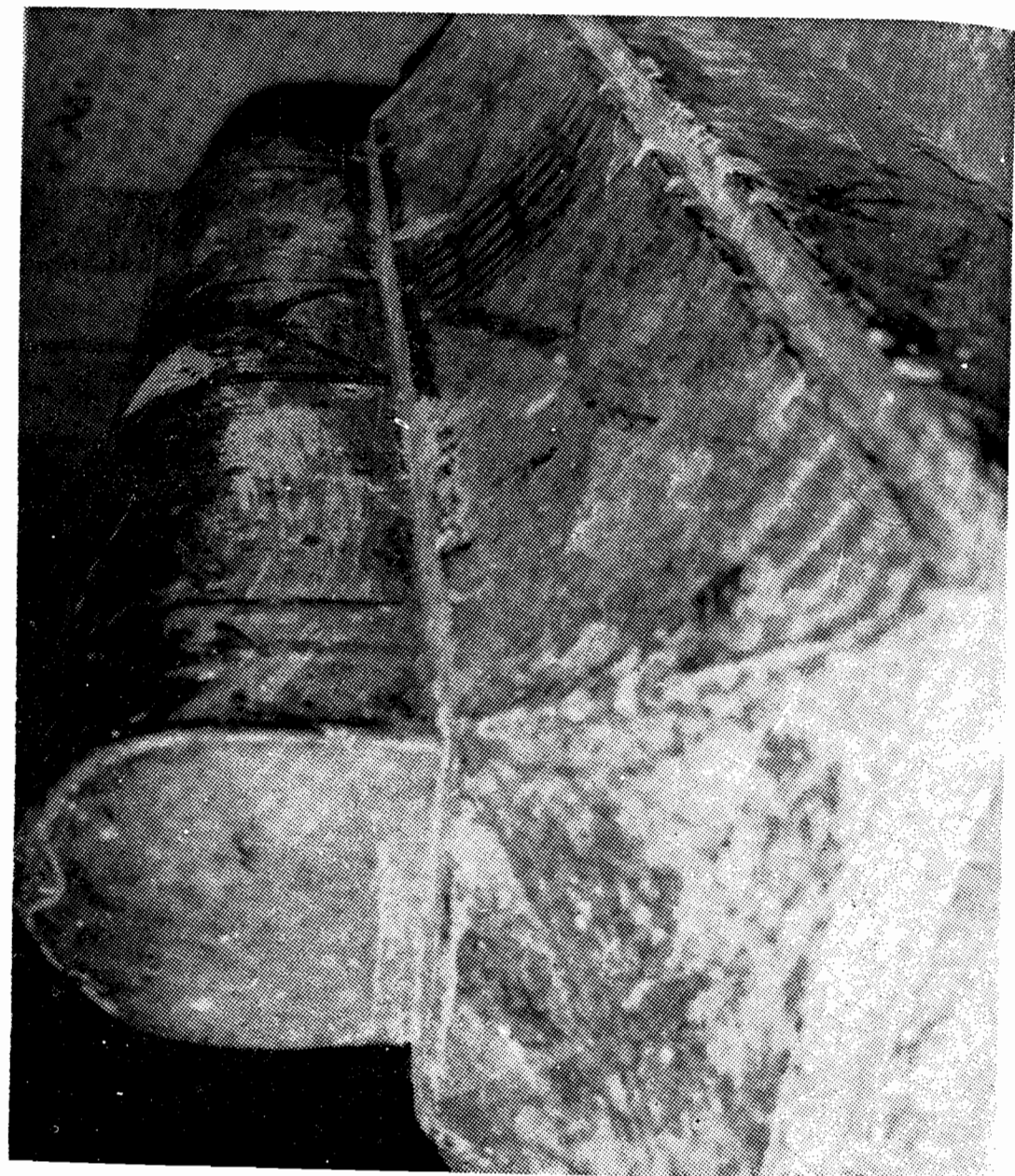
( عکس ۱۶ ) نقاشی درونی گنبد مزار سید علی شاه همدانی در دونهی کنی .



رنگس ۱۶) گنبدمرقد سیدعلی شاه همدان دردونی کتی .



(عکس ۱۶) منظره بیرونی گنبد مزارسید علی شاه همدان دردوآب کتیر .



## نفوذ و اعتبار خانواده سید علی ترمذی

متولد ۹۰۸ ق

بین سال ۹۵۰ تا ۱۱۰۰ ق (۱۵۴۳-۱۶۸۸ م) در کوهساران افغانستان شرقی از سوات و باجوړ و کتر گرفته تا غزنه و وزیرستان و حدود بلوچ، هنگامه جنگهای آزادی طلبی خاندان بایزیدروشان، بالشکر بان شاهان بابر به هند گرم بود. پادشاهان هندوستان بنا بر طبیعت و سنتی که کارکنان استعمار دارند، برای سرکوبی این خاندان حریت طلب، از هیچگونه وسیله‌ی دریغ نداشتند، و بقول خوشحال خان شاعر معروف «نهرهای جواهر خزان هندوستان بطرف این کوهساران جاری بود» و هنگامه مبارزه و خونریزی بهاگرمتر! دربار دهللی و اکبر که خودش مدعی (دین اکبری) جدیدی بود، و علمای عصر، در اسلام اوشک داشتند، در مقابل روشانیان از سلاح مؤثر تکفیر هم کار گرفتند، و بوسیله شاگردان پیربابا و مریدانش، روشانیان را تکفیر کردند، و سیدعلی در اراضی سند علیا تا سوات و بونیر و کنر، نفوذی عظیم یافت، و تاکنون هم مردم از نواحی بعیده بزیارت مرقدش در بونیر برای تبرک و تیمن میروند.

بعد از درگذشت پیربابا در سنه ۹۹۱ ق ۱۵۸۲ م اولاد و احفادش در سرزمین وسیع افغانستان شرقی تا کرانه‌های دریای سند، بحیث ملوک طوایف باقی ماندند. چون زنش یوسفزی بونیر، بی بی مریم خواهر ملک دولت ملی زبی بود (۱)، اولاد او بزبان پهنیو مستکلم بوده و با افغانان

(۱) اولف کیرو: پتهانها ۱۹۸.

، با عرف و رسوم افغانی زندگانی کردند. و مردم هم تعظیماً ایشان را «پاجا» که مغبغ کلمه «پادشاه» است، خطاب کردند، که براداران «سید» از اولاد پیاپی (ص) باشد. ازین شاهان بی تخت و تاج، سید حبیب، پسر پیربابا، در ایام زندگانی پدر درگذشت. و پسر دیگرش سید مصطفی در حدود ۱۰۰۰ ق ۱۵۹۱ م به پشدکنی ساکن شد، که از نسل وی بر تبه نهم سید صفدر بوجود آمد: صفدر، بن سیدعلی، بن سید رضی الدین، بن زین العابدین، بن سید ظهیر الدین، بن سید جمال الدین معروف بسید جمال، بن سید عبدالوهاب، بن سید مصطفی، بن سیدعلی ترمذی (۱).

بدانکه این شجره نسب راسن از کتاب خطی تاریخ خانوادگی یکی از معمرین نامدار این خاندان سید جبار شاه بن سید محمود بن سید عمر شاه، برادر سید اکبر شاه از احفاد پیربابا ترمذی در سنه ۱۹۵۴ م یاد داشت گرفته ام، که عین آنرا مرحوم قاضی عبدالغفار هندی با مختصری از شرح حال، از قول همین سید جبار شاه، در آخر کتاب مفید و تحقیقی خود آثار سید جمال الدین افغانی (طبع انجمن ترقی اردو، ۱۹۴۰ م دهلی) آورده است (ص ۳۰۳). در اوائل قرن نوزدهم، هنگامیکه قوای استعمار انگلیس بکنارهای دریای سندرسیدند، در افغانستان خانه جنگی مدهشی بود. افغانستان بز رگ احمد شاهی که از نشاپور تا کشمیر و دهلی میکشید، پارچه پارچه شده بود، و ملو لوطو ایف در هر گوشه و کنار سر بر آورده. که از آنجمله اراضی غربی کوتل مارگل و ضلع هزاره و پکهلی تا کنار دریای کونار و مهابن و بونیر و سوات و کونار تا مجرای دریای کابل، در تحت نفوذ خانوادۀ سیدعلی ترمذی (پیربابا) بود.

(۱) بنگرید: شجره مفصل انساب خاندان سیدعلی ترمذی در صفحات گذشته.

در حدود ۱۸۲۰ م آخوند عبدالغفور سوات (متوفی ۷ محرم ۱۲۹۵ ق ۱۲ جنوری ۱۸۷۷ م بعمر ۸۴ سالگی) مردم رافراهم آورد، و در حالیکه خودش شیخ الاسلام بود، سید اکبر شاه ساکن ستانه کنار دریای سندعلیا را که جدش سید زمانشاه راهم قبلاً دربار مغولیه متأخر هند به حکمرانی شناخته بود (۱)، با مارت شرعی برداشت، و با او بیعت نمودند، که بعد ازین دوره حکومتش در غالیگی کلی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۶ م بود و به زهد و تقوی و تدبیر نیکو شهرت داشت. (۲)

این امیر محلی، از اعقاب پیربابا، بتاريخ ۱۱ می ۱۸۵۷ م در سوات مرد، و بجایش برادر او عمر شاه و پسرش مبارکشاه و خواهرزاده اش محمود و برادرزاده اش محمود پسر عمر باقی ماندند و با ستجا و زان انگلیس اعلان جهاد دادند. عمر در جنگی در سال ۱۸۵۸ م شهید شد، و سید اکبر شاه را آخوند سوات از آنجا کشید، و بجایش سید مبارکشاه را نشانده. و بعد از آن در سنه ۱۹۱۳ م نوبت امارت سید جبار شاه بن محمود، بن عمر شاه رسید، که او راهم بیباگل عبدالودود نواسه آخوند سوات عزل کرد، و بجایش امارت خود را در سوات اعلان نمود (سنه ۱۹۱۵ م)

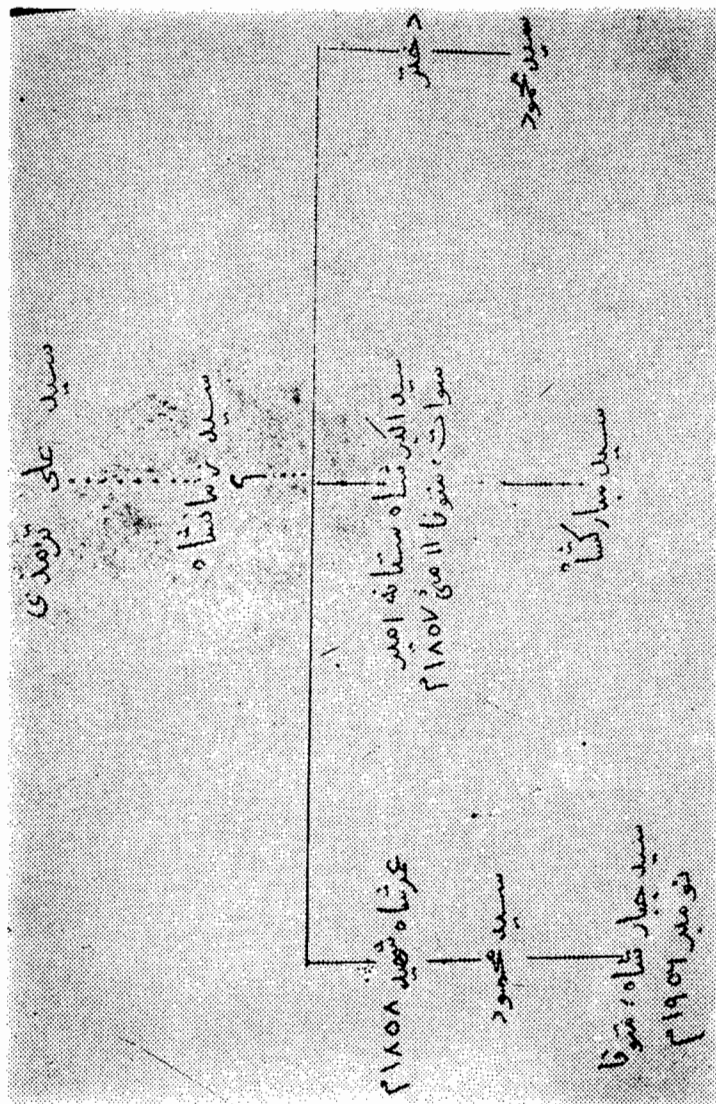
(۱) سر اولف کیرو: پتهانها ۳۹۹.

(۲) محمد آصف خان: تاریخ سوات، ۹۰، ۹۱.

سید جبارشاه سرد موقر کهن سال فصیح و مورخ و ادیب بود. سر اولف کیرو حکمران آخرین انگلیسی پشاور، در کتاب پتهانها ازو روایات فراوان دارد. وی بعد از عزل امارت سوات، در ستانه سکونت داشت، و نویسنده این سطور او را دیده و بسا از وقایع تاریخی را ازو شنیده ام. وفاتش نومبر ۱۹۵۶ م است.

قراریکه از کتب موجوده و روایات ثقه بدست می آید، شجره نسب این سلسله پاچهان سوات چنین است: (۱) (عکس ۷)

- (۱) بنگرید: سر اولف کیرو: پتهانها ۲۹۹، ۳۶۳، ۳۵۱ و غیره
- الله بخش یوسفی: یوسفزئی افغان ۵۰۸ طبع کراچی ۱۹۶۱ م.
- عبدالحلیم اثر: روحانی ترون ۳۳۸ بیعد.
- محمد آصف خان: تاریخ سوات ۳۲۲، ۳۳۱.



نسب نامه سادات سوات

-۴-

## ملوك طوائف كنبر

از

دودمان سيدعلی ترمذی



چنانچه گذشت: فرزند سید علی سید مصطفی جانشین پدرش در کنړ گردید. وی در لباس فقر و طریقت و پیشوائی دینی بر تبت سلطی هم داشت، امرش بر تمام مردم مجاری دریای کابل و کنړ تادریای سند نافذ بود (حدود ۹۸۰ ق ۱۵۷۲ م) که وفاتش هم غالباً در ثلث نخستین قرن یازدهم باشد. سرقدش تا کنون در مقام دونهی پشد کنار چپ دریای کنړ معلوم و مطاف مردم است. (۱)

از فرزندان سید مصطفی، میا عبدل و بعد از وسید جمال در یک گوشه کنړ و قلمرو نفوذ سید علی بر مسند طریقت نشستند، ولی در حدود ۱۰۸۰ ق ۱۶۶۹ م بعد از درگذشت سید جمال، بین دو پسرش سید عبدالله و سید ظهیر الدین بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و طوریکه در شجره نسب سی بیند این خاندان بردو قسمت شدند که از سلالة سید ظهیر الدین در بطن چهارم سید صفدر، و از دودمان سید عبدالله سید نظیف و سید بهاء الدین و غیره در در قرن سیزدهم هجری بوجود آمدند، و بر سر امارت و سجاده طریقت

(۱) پشد به فتحین و دونهی هر دو امروز مربوط علاقدهاری سر دانی کنړ است که پشد یازده هزار و دونهی دونیم صد نفوس دارد (اتلس قریه های افغانستان ۲ / ۶۱۲ طبع کابل ۱۳۵۳ ش) این قصبه مسکن مرکزی مآدات کنړ فیودالان خاندانی این ناحیه بود.

کنړ و قلمرو وسیع آن با همدیگر رقابت داشتند (۱) در حالیکه قوه مرکزی مملکت که از یگانه رسوم فرسوده ملوک طوائف جلوگیری کردی، نیز به نهایت ضعف و انحطاط خود رسیده بود تا که در سال ۱۸۳۹ م ۱۲۵۶ ق در حالیکه سید هاشم و بهاء الدین و سید فقیر پسران سید نظیف در کنړ با همدیگر در آویخته بودند، و اوائل زندگانی سید جمال الدین بود، جیش الطواویس (۲) قرن ۱۹ یعنی «اندس آرمی» (۳) از لودهیانه هند از راه دره بولان و قندهار بر افغانستان تاخت، و جنگ اول افغان و انگلیس با فضیحت بر تانیة عظمی و شکست فاحش و فتای اندس آرمی و کشتن

(۱) در سنه ۱۲۵۵ ق ۱۸۳۹ چون شاه شجاع بممد انگلیس کابل را گرفت سید هاشم کنړی که دوست امیر دوست محمد خان بود اطاعت نکرد، مکناتن فرمانده انگلیسی، لشکری به قیادت میجر میکر یگر به کنړ فرستاد و سید هاشم فراری شد، میگریگر سید بهاء الدین برادرش را که اطاعت نموده بود به حکمرانی کنړ گماشت (سراج التواریخ ۱/ ۱۵۵)

(۲) این اصطلاح نزد مورخان بر لشکری عظیم و مجهز و آراسته و پیراسته حجاج بن یوسف حکمران اموی حدود ۸۹ ق اطلاق شده که به مصرف دومیون درهم و عدد (۵۰) هزار سوار مجهز عرب برای تسخیر زابلستان و حکمران آن رتبیل سوق شده بود، ولی درینجا ازین رفت (افغانستان بعد از اسلام ۲۰۱)

(۳) این اصطلاح را خود انگلیسیان برای لشکر متجا وزیر افغانستان استعمال کرده اند Indus - Army زیرا از راه کنار دریای سند گذشته و از دره بولان بر قندهار و کابل تاخته اند.

حکمرانان انگلیسی مگناتن و برنس و شاه شجاع در حدود ۱۸۴۲ م خاتمه یافت = ۱۲۵۸ ق. درین گیر و دار و پیکارجان او بار دفاعی که دولت مرکزی افغانی وجود نداشت، پسران سید نظیف غالب آمده و سید صفدر از بطن وادی کنر و پشده روستاهای کنار آخرین جنوب وادی کنر سفلی جایکه شیرگر (یعنی اسدآباد) نامد اردپس نشسته بود، و در آنجا قلعه‌یی بنام خود (صفدری) بنا نهاد که تا کنون هم شیرگر و هم صفدری بقا صله. ۵ کیلومتر از جلال‌آباد بهمین نامها کاین اند و همین قریه در شیرگر مولد سید جمال الدین در ۱۲۵۴ ق ۱۸۳۸ م بود.

مخفی‌نماند که در ۳۶ کیلو متری جلال‌آباد، در وادی کنر پشته سنگی موجود است که بالای آن دیهی کوچکیست و آنرا سدر گت (صفدر گر) گویند و احتمال دارد که سید صفدر در اولین مرحله فرار خود از پشده، بدینجا انتقال کرده و بعد از آن به شیرگر و صفدری رفته باشد. هنگامیکه امیر دوست محمدخان در سنه ۱۸۴۳ م ۱۲۵۹ ق از ستفای کلکته برگشت و پس براریکه امارت افغانستان نشست، کار نخستینی که داشت توحید اجزای پراگنده سملکت از ملوک طوائف بود، که یکی از آن در کنر تمرکز داشت، و در آنجا خاندانهای سادات از سلالة پیر بابا، باهمدیگر روبر بودند.

امیر سید محمود پاچارا تقویه کرد، و حتی نواسه خود دختر وزیر اکبر خان (۱) مجاهد جنگ اول انگلیس و افغان رادر جبالش کشیده، و بدینگونه سید محمود پاچارا حکمران و سجاده نشین مطلق کنر شد، و سید

(۱) سرقد این خانم (درانی بی‌بی) اکنون در دونهی پشد کنر در

سجدر سرقد سید علی شاه پدر سید صفدر واقع است.

صفدر در حدود ۱۲۶۰ ق ۱۸۴۳ م با فرزندان و دو دمانش بکابل آورده شد، که سید جمال عمری بیش از ۷۰۶ سالگی نداشت.

سید صفدر که حریفی قوی و متنفذ در دربار و داماد امیر بنام سید محمود داشت برای نجات از دسایس درباری به نیت حج با اولاد و آل خود از راه قندهار و هرات بزیارت امام هشتم در مشهد شتافت، و از آنجا در اسدآباد همدان با خانواده قاضی میر شرف الدین حسینی که شجره نسب ایشانرا میرزا لطف‌الله تاسید مرتضی اسدآبادی (حدود ۸۰۰ ق) و فرزندش سید عبدالله (حدود ۸۶۲ ق) رسانیده (؟) و خویشی و سکونت و قرابت کرد زیرا پدرش سیدعلی چنانچه بیاید - با همدانیان سابقه آشنایی داشت.

آنچه لوح سرقد مسیح‌الله برادر سید (متوفا ۱۲۹۶ ق) و طیبه بیگم (زوجه میرزا حسین مستوفی وفات ۱۳ صفر ۱۳۰۴) و سریم (وفات ۱۲۳۰ ق) و دیگر اقارب نامادری سید در اسدآباد همدان مانده از اعقاب همین خواهران و برادر او باشند، که مانظایر چنین هجرتها و وصلت های خانوادگی صدها خاندان افغانی و ایرانی رادر طول تاریخ نشان داده می توانیم. (۲)

(۲) بر ای مثال هجرت سید احمد ادیب پشاور از افغانان خیبر به تهران و رحلتش در آنجا، و هجرت خان کابلی که در کرمانشاهان بسر می‌برد، و اعمال عجیب و نفوذ میرزا محمدیوسف ریاضی در خراسان و مشهد و هجرت گروه بزرگ افغانان با سردار کهندل خان و باز با سردار محمدایوب خان از قندهار بایران و قانع معروفت که مؤرخان ایران و افغان از آن ذکرها دارند، خانواده سردار سکندر خان سالها در ایران در ایران بوده و بایرانیان قرابت داشته‌اند، قبر سردار محمد اسحاق خان بن امیر محمد اعظم خان که مغرو رماو راء النهر بود در سمرقند است و صدها خانواده افغانی اکنون در پاکستان و کشمیر و هند و سند و غیره باقی مانده‌اند و خود امیر محمد اعظم خان در بسطام مدفون است.



(عکس ۱۱) مرقده درانی بی‌نام متصل گنبد هزار سیدعلی شاه همدان.

## رقابت‌های فیودالی و بنای قریه صفدری

در حدود ۱۲۵۰ ق ۱۸۳۳ م - چنانچه گذشت - دو خانواده سید نظیف پاچا (۱) و سید علی شاه همدانی در کنر با همدیگر در میدان نزاع و رقابت‌های قبیلوی بوده اند که تشعب این دو دمانها در شجره انساب سابقه دیده می شود .

بعد از سید جمال (حدود ۱۰۸۲ ق) در احفادوی سید علی شاه همدان و پسرش سید صفدر ، و در اعقاب میاعباس سید نظیف پاچا دارای نام و نشان و مراد خلایق بوده اند .

گزیتیر افغانستان از قول میجر مکر یگریکی از افسران اندس آرمی در ۱۸۳۹ م که در همین سال برای سرکوبی سیدهاشم بکنر لشکر کشیده بود ، در تاریخ این خاندان می نویسد : از عصر همایون تا زمان شاه شجاع سدوزائی خاندان سیدعلی ترمذی در کنراقتدار داشته و در عصر شاهی محمودبن تیمور شاه ، عرض بیگی اکرم خان پوپلزائی به تسخیر کنر گماشته شد ، و سید نظیف به دینه گل عقب نشست ، تا که ه هزار روپیه مالیات را پرداخت و عرض بیگی از آنجا برگشت و سید محی‌الدین فرزند

(۱) قبور سید لطیف و سید نظیف و بهاء الدین و دیگر اسلاف خاندان

سید محمود در محوطه مرقده سیدعلی شاه همدان در دونهی پشد واقعست

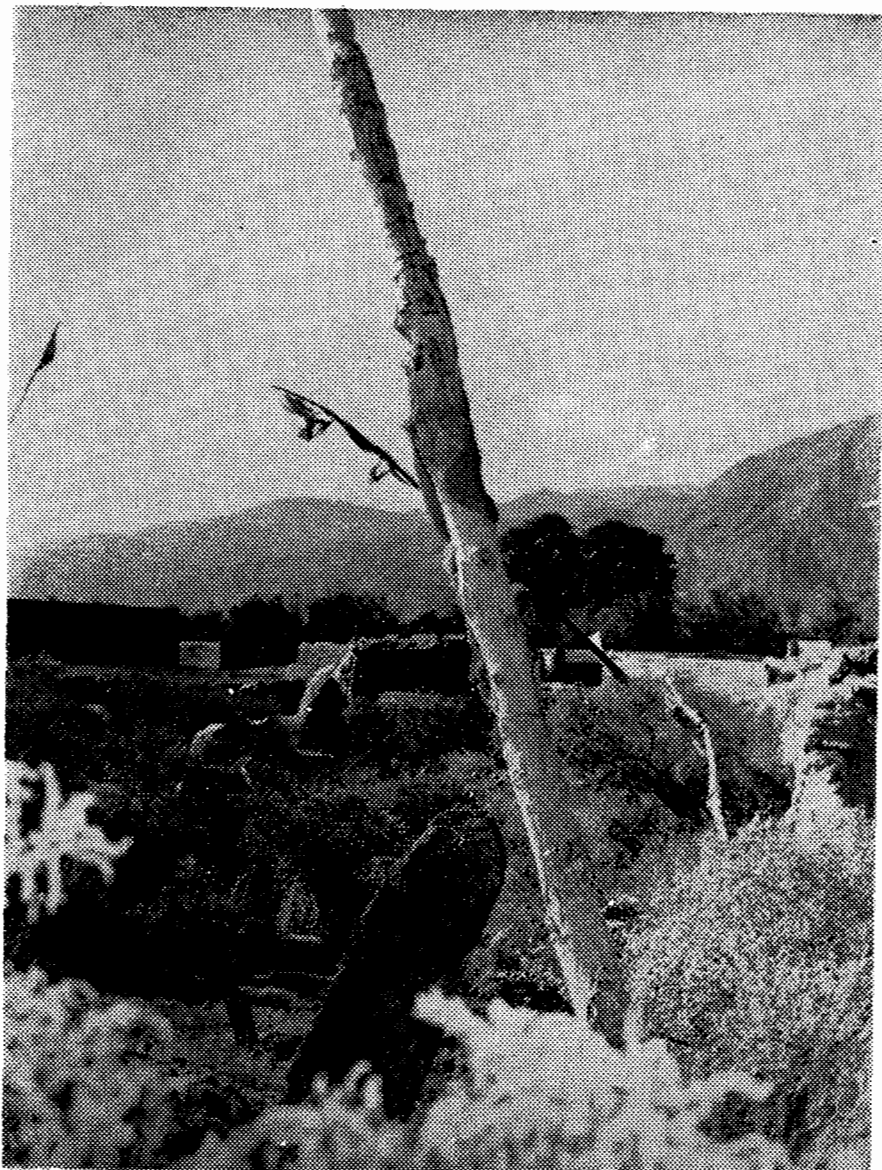
که در عکسهای مربوط دیده می شود (عکس ۸ تا ۱۱)



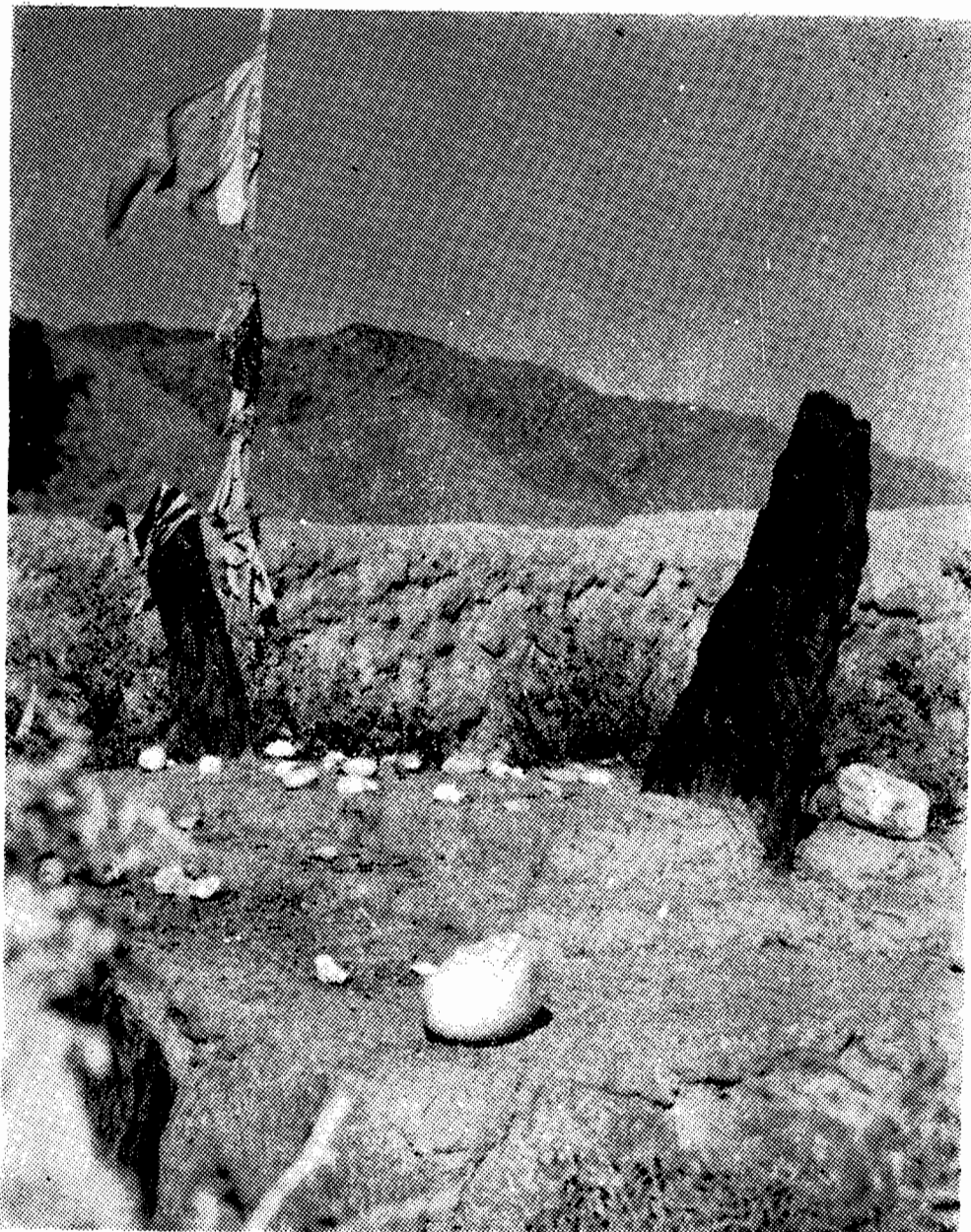
(عکس ۱۱) مرقد سیدعباس بابا از احفادسید مصطفی در دونهی کثر .



(عکس ۱۱) مرقدسید لطیف مدرسیدظریف از بنو اعوام سید صفدر مدرسیدجمال الدین.



(عکس ۱۰) مرقد میرزا علی بابایکی از اجداد سید جمال‌الدین افغانی



(عکس ۹) سید مصطفی ولد سید علی پیر بابا ترمذی در دونی کنر، سرسلسله اجداد سید.



(عکس ۸) مرقد سید نظیف از بنو اعمام سید جمال الدین افغانی.



سید نظیف راگروگان باخود برد (۳۲۱/م) در سنه ۱۸۲۱م چون نواب محمد زمان خان بسوی پشاور میرفت و برکنر لشکر کشیده بود ، سید نظیف به چغانسرای گریخت و به دادن مالیات ۵۸ هزار و پیه نجات و اجازت یافت که بزیاارت سیدعلی بیاید. وی سالیانه چهل هزار روپیه مالیات را نیز پذیرفت ، ولی چون باز باحاکم جلال آباد در او یخت ، نواب عبدالجبار خان بالشکری از کابل برو تاخت و صلح برین شد که سید نظیف بمدد پسرش بهالدین درکنر حکم راند ، ولی شیوه به جلال آباد ملحق گردد (۳۲۲/م) بعد ازین سید بهاءالدین به تحریک سردار محمد عظیم خان، پدر خود سید نظیف رامدتی محبوس کرد ، ولی پدر تمام پسران خود را فراهم آورد ، و بهاءالدین را به گوشته فراری گردانید .

در سنه ۱۸۲۳م در ناوگی جرگه بزرگی بریاست سید نظیف تشکیل شد ، که در آن سید فقیر پسر نظیف برادر خود محی الدین را با ضربه کاردی بکشت ، ولی پدر سه پسر خود سید امیر و سید عباس و شاه داد را به چغانسرای و شیرگر و سرکانی و دونهی مقرر کرد ، و بهاءالدین را از گوشته باز خواند و قدرت مرکز کنر را بدو سپرد ، مگر سید فقیر بر پیشد تصرف کرد و غالب آمد (۳۲۲/م) .

سید نظیف از سن ۵۷ سالگی تا ۸۰ حکمدار کنر بود ، که وفاتش در حدود ۱۸۲۵م باشد و بعد از وسید فقیر غلبه داشت تا که در ۱۸۳۳م امیر دوست محمد خان او را به چهار باغ لغمان تبعید کرد و به جایش سید بهاء الدین را به دادن ۱۹ هزار روپیه مالیه حکمران کنر گردانید ، وی پسر خود نظام الدین را حاکم قلعه سید احمد و حسین الدین را به کوتگی مقرر

داشت (۳۲۳/م) و حسام پاچا و سید محمود دهم پسران او بودند (۳۲۴/م) چون در سنه ۱۸۶۶ م بمرد، محمود بجایش نشست و به امیر شیرعلی خان بیست هزار روپیه مالیات میداد (۱)

سید فقیر پسری بنام غلام احمد (غلام جان پاچا) داشت، که در پبنتو دیوان اشعار دارد (۲) و تاکنون احفادوی در کنړ و لغمان و کابل مقیم اند و از آن جمله سید حسین پاچا (۳) و پسرش جنرال سید حسن و دیگران شهرت داشته اند.

در اسناد ملی کتابخانه عامه کابل مجموعه ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ چهار جزو مربوط ۱۳۰۳-۱۳۰۴ ق ۱۸۸۵-۱۸۸۶ م و ۱۳۱۱-۱۳۱۵ ق موجود است که معلومات مفصلی از خاندا نهی سادات کنړ و نزاعهای خاندانی و رقابت های ایشان میدهد.

طوریکه در شجره نسب صفحات گذشته ذکر کردیم، سیدعلی پدر سید صفدر در اوائل قرن ۱۳ در کنړ در سوار یت فیلو دالی اجدادش زندگانی داشت، و بین مردم به سیدعلی همدانی یا شاه همدان مشهور بود، که در دیوان قضاء کنړ زمین موقوفه سزار سیدعلی همدان را سه سه قطعه ضبط کرده و مینویسد:

(۱) گز یتیر افغانستان جلد ۴ کابل، طبع کلکته ۱۱۹۰ م

(۲) بناغلی محمد امین خوگیانی: تعلیقات بر ترجمه تمة البیان.

پبنتانه شعرا ۳/۶۸۶

ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ ۱۳۰۴ ق ص ۳۶/۶ (خطی کتابخانه عامه کابل)

(۳) متوفاً بعد از جدی ۱۳۱۸ (جنوری ۱۹۴۰ م) که درین وقت ۸۴

سال و ۴۰ روز فرزند و ۱۳ نواسه داشت.

(مجله کابل شماره ۱۰ سال ۹ سنه ۱۳۱۸ ش طبع کابل)

«بدست حضرت شاه مجاورشان است، شرقاً متصل بخانه او، غرباً براه عامه شمالاً جوی جابری، جنوباً براه عامه». (۱)

و در همین صفحه کتاب زمین ملک قاسم هم ثبت گردیده که بدست خود او می باشد (۲) و این ملک قاسم یوسفزئی غالباً همان شخص است که یک زوجه سید صفدر دختر اوست، و در جنگ اول انگلیس و افغان یکی از مجاهدان ملی بود، و مادرش از سادات کنړ است. (۳)

سیدعلی جد سید جمال الدین - طوریکه گفتیم - در راه زیارت حرمین راهش به همدان افتاده و مدتی در آنجا بوده و با خانواده سادات اسد آبادی همدانی آشنا می (و شاید وصلتی) هم داشته است.

وقتی به کنړ برگشته او را - طوریکه در سند گذشته دیدیم - همدانی می گفته اند و حتی از جمله نوادهای سیدعلی ترمذی که او لاد سید مسعود بابا بودند، وی بشاه همدان (که کاتب گاهی سهواً احمدان نوشته) شهرت یافته بود (۴) و تا حدود ۱۳۰۴ ق هم سزارش در کنړ موقوفات و مجاوری داشته است، که وفاتش در او اسطر قرن ۱۳ ق تخمین می شود. (عکس ۱۳)

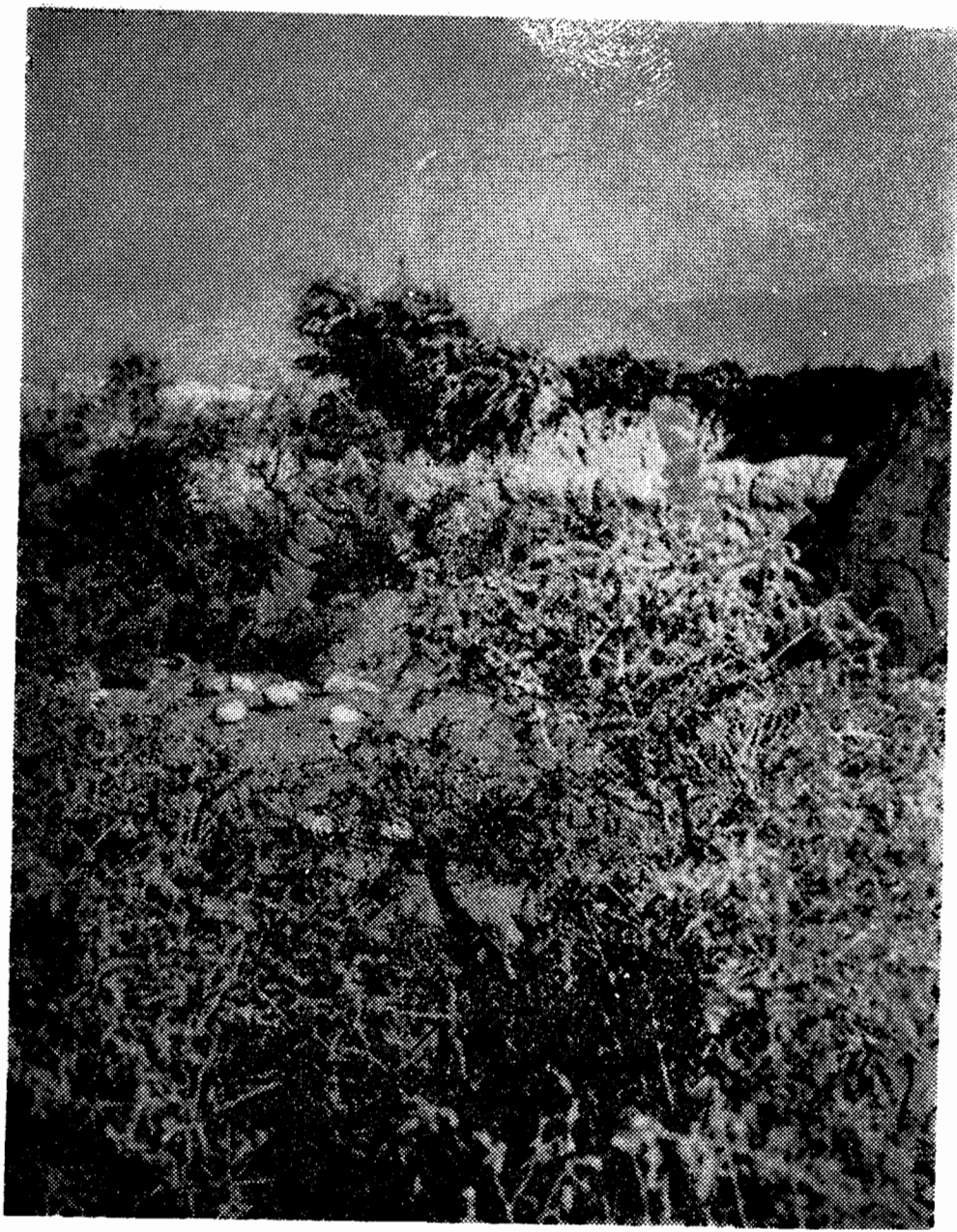
وقتی که سیدعلی شاه همدان درگذشت و پسرش سید صفدر تاب مقاومت

(۱) ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ ۱۳۰۴ ق ص ۳۶ خطی.

(۲) همین کتاب ۳۶

(۳) محمد امین خوگیانی: مقدمه ترجمه تمة البیان ۹ طبع کابل ۱۳۱۸ ش.

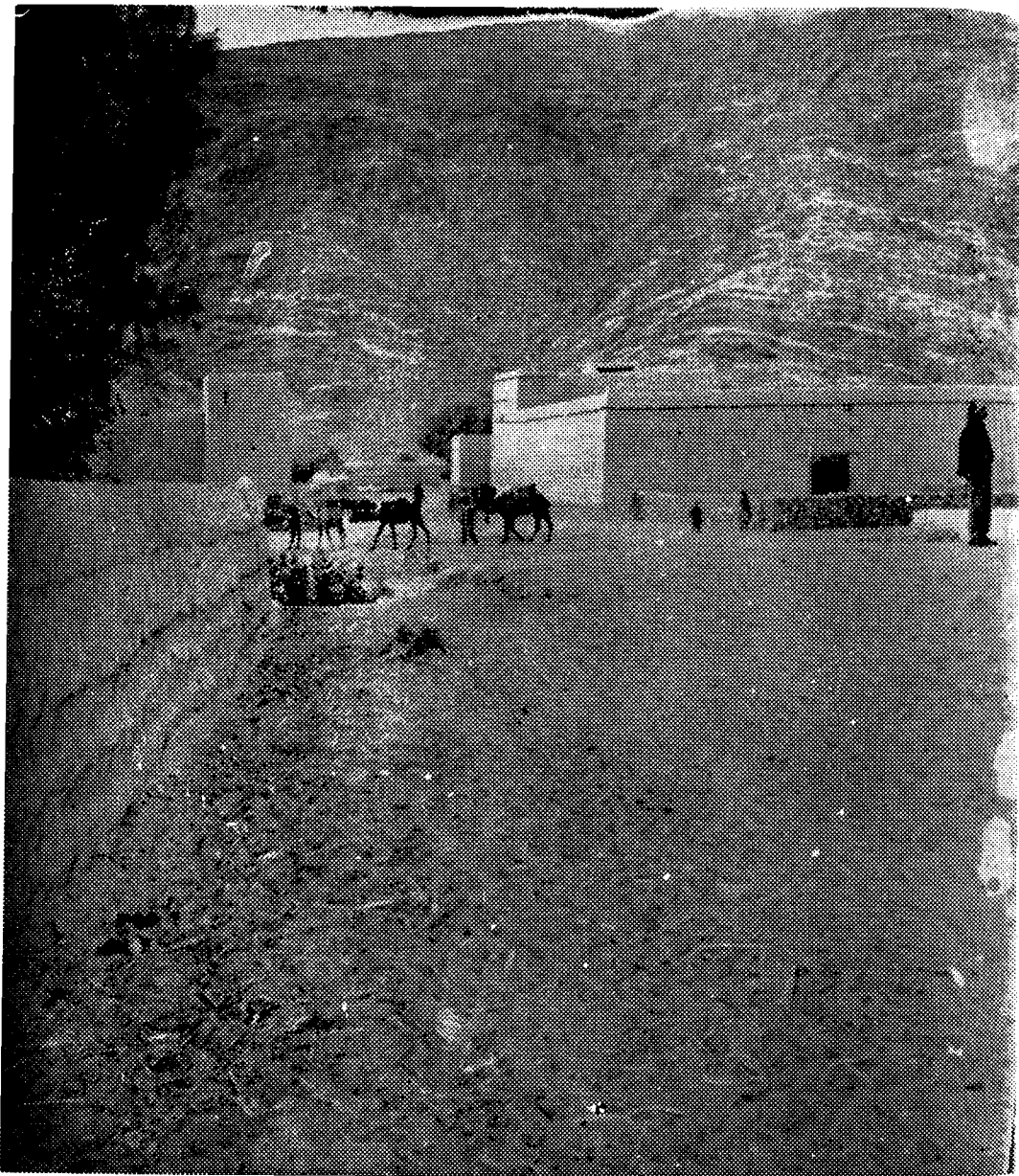
(۴) اسناد دیوان قضاء ۱۷-۱۴۲



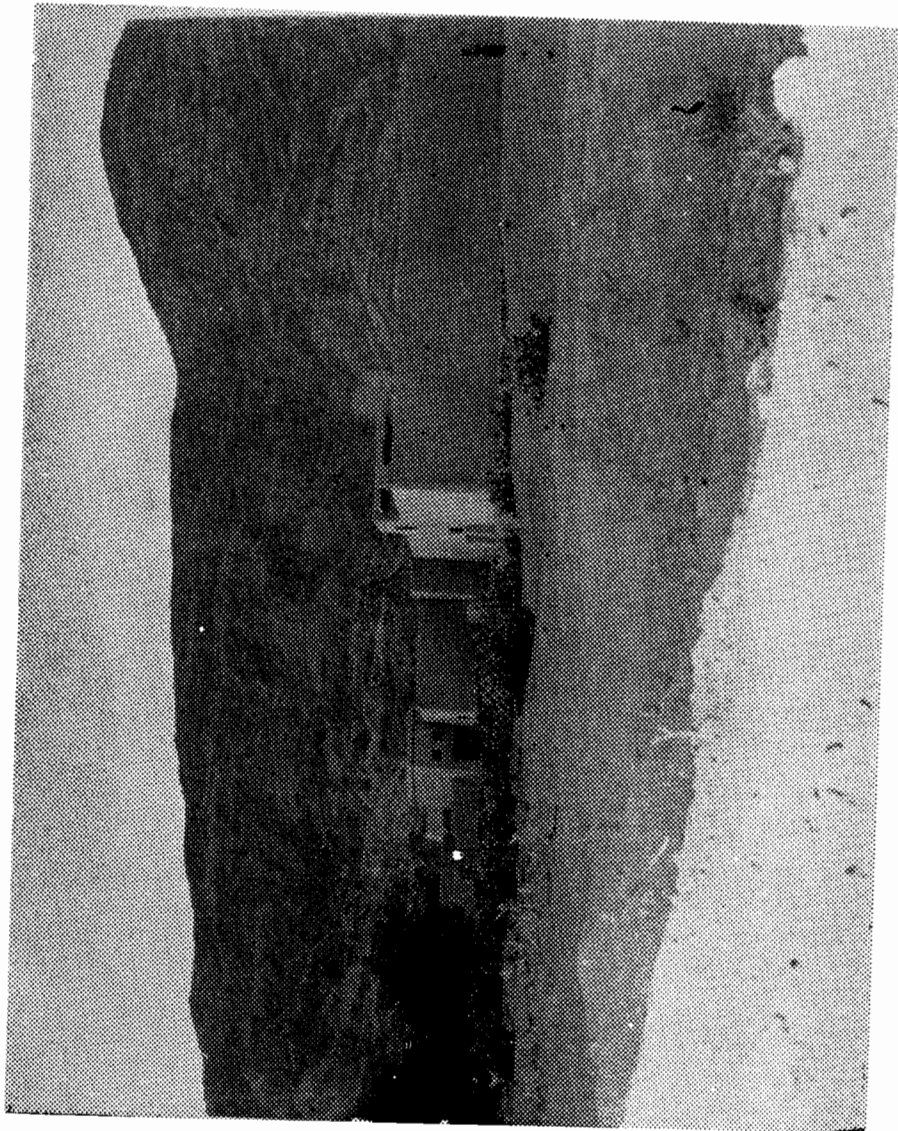
(عکس ۲۲) منظری از مقابر قریه صفدری.

سید فقیر و سید بهاءالدین رانیا ورد و از متن کنیه به کنیه سفلی بطرف جنوب و کاسه بعد از جاییکه کنیه پادریای کابل پیوند د ، و مردم آنرا به پینتو «شیرگر» گویند مقررگفت و قریه بی بناکرد که آنرا بنامش ( صفدری ) گفته اند ، و این شیرگر که بسه حصه ؟ : شیرگر و شیرگر عبدالجلال و شیرگر گل محمد تقسیم شده حالا مربوط اولسوالی (حاکم نشین) کاسه است که جمله ۱۶ هزار نفوس در شمال مرکز کاسه دارد . (۱) و قریه صفدری هم در شمال غرب کاسه بفاصله ۵۰ کیلو متر از جلال آباد بطول شرقی ۷۰ درجه ۳۸ دقیقه و عرض شمالی ۳۴ درجه ۲۵ دقیقه واقع است که عدد نفوس آن ۶۵۰ نفر است . (۲) (بنگریدعکس ۲۰-۲۲)

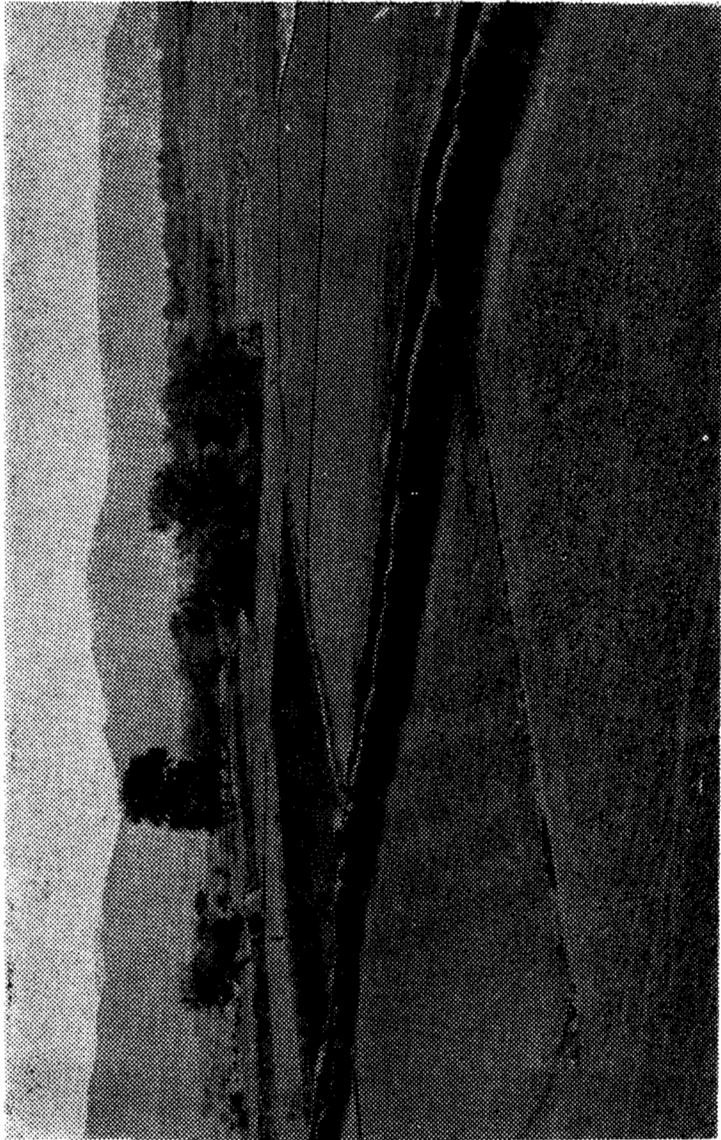
(۱) بنگرید : اتلس قریه های افغانستان از نشرات مؤسسه احصائیه افغانستان طبع کابل ۱۳۵۳ ش ج ۲ ص ۵۵۵  
 (۵) همین کتاب ۵۵۴/۲ . جای تعجب است که برخی از نویسندگان محترم ، بیش از دو هزار کیلو متر دور از کنر نشسته وبدون تحقیق ، از واقعیت های جغرافی و تاریخی و زمانی و مکانی این محیط انکار میکنند ! در کتاب نامه های سید جمال الدین گرد آورده ابو الحسن جمالی اسد آبادی طبع تهران ۱۳۴۹ ش سعد آباد یا اسد آباد همدان را معلوم ، و شیرگر کنیه راسوهوم بقلم داده اند (ص ۱۵) در حالیکه شیرگر تا کنون بدین نام معلوم و مشهور است . و این بدان ماند که من در کابل نشسته وبدون تحقیق وجستجو ، از وجود اسد آباد یا اسعد آباد یا سعد آباد همدان انگار محض نمایم و آنرا سوهوم بدانم . خواننده محیط پر واقعیت های جغرافی همدان ، چقدر بر سخافت اندیشه من خواهد خندید !



(عکس ۲۲) يك گوشه قرية صفدری در شیرگر جنوب کناره بنام سيد صفدر پدر سيد جمال الدين مسمی است .



( عكس ۲۱ ) منقري ازيك گوشه شيرگي (اسد آباد) كتي .



(عکس ۲۰) منظری از شیرگیر (اسد آباد) چونی کتر.

سید صفدر درین آشیانه کوچک هم آرام نیافت، و بنا بر نفوذ فوق العاده رقیبان خاندانی بکابل تبعید گردید حدود (۱۲۶۰ ق ۱۸۳۳ م) و پیش ازین شش سال گذشته بود که سید جمال الدین در سنه ۱۲۵۳ ق در همین شیر گز (۱) که معنی آن (اسد آباد) باشد تولد یافته بود.

مخفی نماند: که سید محمود پاچا بسبب هم جواری متصرفات انگلیسی با حکمرانان نووارد پشاور هم مکاتباتی داشت دوسه مکتوب مفصل بطلای خوشخط از طرف وی در سنه ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م (۱۲۹۹-۱۳۰۰ ق) بنام کمشنر و دیگر مأمورین انگلیسی ارسال شده که در آرشیف پشاور دیده ام، و همچنین مکاتیب متعدد او با دوسیه مکمل (۱۰۷۸/۶۷ سال ۱۸۹۲ م) در آرشیف سری اندیا آفس لندن موجود است که به حمایت وی با امیر عبدالرحمن خان مکاتبه هاشده است و بابه استناد آن شرح ذیل را در باره کنر و حدود و متعلقات آن می نویسیم:

کنر درازمنه سابق تاجنگ دوم افغان و انگلیس که سید محمود پاچا حکمران آن بود از شویه و شگه غرباً تا کوهستان باجوړ شرقاً میرسید، و

(۱) ذکر اراضی نورگل علیا و شیر گز در کتاب ثبت اسناد دیوان قضای کنر مربوط ۱۳۰۳ ق در صفحه ۲۱۰ هم آمده است.

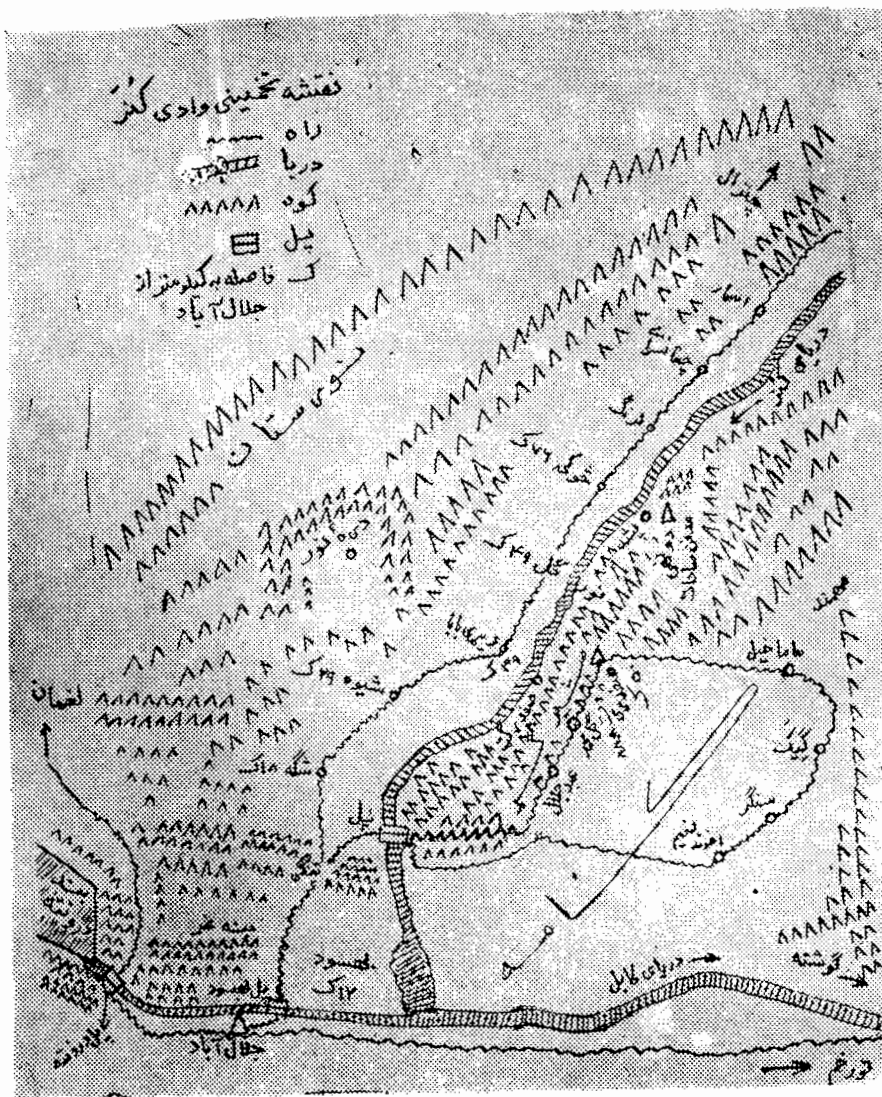
حدفاصل جنوبی آن مجرای دریای کابل بود (۱) و بنا برین کامه و گوشته که بر کنار شمالی دریای کابل واقعند با وجود یک سلسله کوه ها آنرا از وادی متن کنر جدا کرده، شامل قلمرو کنر بوده اند، ولی در تشکیلات کنونی کامه بشمول شیرگرهای سه گانه و صفدری حاکم نشین علاحد قرار گرفته است.

در اسناد بحرمانه دیوان هند (انندیا آفس لندن) 10R : A. 46

گزارش روابط امیر افغانستان با پای کپی محفوظ است که در مکتوب بحرمانه حکومت هند مورخ ۳۱ اگست ۱۸۸۲ م نمره ۷۹ چنین می نویسد: خاندان سید محمود درازمنه گذشته مالک تمام وادی وسیع کنر بوده، ولی اکنون وی فقط کنر تا پشور PASHUR (۲) بر کنار چپ دریای کنر در دست دارد و بیخواهد بر تمام این وادی وسیع حکمران گردد که اکنون یک حصه آن از طرف حکومت به سردار احمد خان (پسر امیر دوست محمد خان) سپرده شده است (ص یکم) شیرگر امروز که مربوط حکومتی کامه است در قدیم جزو جنوبی کنر بود که دریای کابل آنرا از قلمرو جلال آباد جداسی ساخت. چنانچه مستر گرین نماینده سیاسی انگلیس در مکتوب ۱۳ اگست ۱۸۸۰ م با امیر عبدالرحمن

(۱) درگزیتیر افغانستان حصه ۳۰ کابل طبع کلکته ۱۹۱۰ م (ص ۳۱۷) و نیز در مکتوب ۱۲ اگست ۱۸۹۲ م از نامه های سری راولدنی به چیف سکرتر پنجاب (آرشیف سری ۶۷-۱۰۷۷ دیوان هند لندن) حدود جنوبی کنر راجلال آباد (کنار دریای کابل) نوشته اند که درگزیتیر (ص ۳۲۲) شیرگر جزو کنر در قطار سرکانی و دونهی وغیره شمرده شده است. (۲) اکنون پشاور گویند واقع برگه شمال کنر (ص ۱۸۸ اتلس قریه های افغانستان

ج ۲



نقشه کنر عکس ۱۲

مربوط صفحه ۲۸



خان می نویسد که سید محمود حکمران مشهور سرزمین کنر و کوه های اطراف آن ، شخص معزز است که اگر و الاحضرت شما او را بر موقع کنونی او بگذارید ، دولت بر تانیه بسیار خوش خواهد شد. وی اکنون بر کنر کهنه و پیشدینگی تمام سرزمین شرقی مجرای کنر حاکمیت دارد و می خواهد شیوه و شگه هم در قلمرو او باشد (ص ۳ اسناد محرمانه )

جای دیگر در همین اسناد محرمانه انگلیسی کنر را چنین تعریف می نماید . «کنر در غرب بوسیله کافرستان ( ۱ ) آزاد از بقیه افغانستان بریده شده و در شمال آن چترال و در شرق آن باجور و بهمند است و جنوباً در مقابل جلال آباد بسلسله مجاری دریای کابل می پیوندد (ص ۳ م) »

از این اسناد بخوبی بررسی آید شیرگری (اسدآباد) مولد سید جمال الدین در آنوقت جزو کنر شمرده می شد ، حدود جنوبی کنر مجاری دریای کابل بود ، که در نقشه منضمه این مبحث نشان داده شده است (بنگرید منظر نمره ۱۲

(۱) تا آنوقت مردم اینجا مسلمان نشده و کافرستان نامیده می شد . بعد از کمی امیر عبدالرحمن خان آن سرزمین را هم بمرکز وصل کرد و نورستان نامید و مردم آن هم بدین اسلام مشرف شدند .

اعلیحضرت نادرشاه فقید که شخص دانشمند ودانا بامور ومجاری  
 اوضاع ومردم افغانستان بود ، شیوه خوبی داشت که در اوقات ما موریت  
 های بزرگ خود ، ازسپه سالاری تار یاستهای تنظیمیه ، معلومات جغرافی  
 وعمومی مناطق مأموریت خود را فراهم می آورد ، که يك نمونه چنین  
 کار علمی اودر اوقات ریاست تنظیمیه ۱۳۰۱ش ۱۹۲۲ در صفحات شمال  
 «رهنمای قطن و بدخشان» است .

این شخصیت دانا هنگامیکه در سنه ۱۲۹۸ش ۱۹۱۹ م رئیس تنظیمیه  
 سمت مشرقی (ننگرهار) بود این مطلب رادریافته بود که مراد از مولد  
 سید جمال الدین در اسدآباد ، همین نام پښتوی آنجا «شیرگر» است .

در سنه ۱۹۲۷ م هنگامیکه آن نامور فقید وزیر مختار افغانستان در  
 پاریس بود (۱) قاضی عبدالغفار مرحوم دانشمند محقق هندی بحضورش  
 رسیده وبا اودر باره مولد سیدجمال الدین وسلیت اومصاحبه کرده بود .  
 سپه سالار فقید در آنوقت باو شرحی تحریری داده که تلخیص آنرا چنین  
 ضبط کرده است :

«در هندوستان يك عقیده موجود است که سیدجمال الدین مرحوم

را ایرانی اسدآبادی میگویند و این خیال و وهم بنظر می آید.

تمام دلائل ایرانی بودن او در کاوه موجود است ولی هیچ کدام

(۱) اعلیحضرت محمد نادرشاه از سنه ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ش وزیر مختار

افغانستان در پاریس بود وبعد از آن هم در آنجا برای علاج اقامت داشت.

## ۵

### از اسدآباد کنر

تا

### اسدآباد همدان

### زادگاه سید

و نام پښتوودری آن

دلیل نیست. نویسنده محقق کاوه خودش این را قبول ندارد. مگر بیچاره افغانها که امروز در دنیا صدایی در زبانی را مالک نیستند نزدیکست، که این حقیقت هم پوشیده شده و آقای تقی زاده که به آزادی خیال و پاکی از تعصب مشهور اند هم با وجود شهادت برینکه فارسی مشار الیه مرحوم فارسی ایرانی نیست، اراده میل باین عقیده دارند که او ایرانی خواهد بود..... در علاقه موجوده کتر در افغانستان، که برای سکونت سادات مخصوص است شیر گده نام جایست که معنی اسد آباد میدهد»..... (۲)

چنانچه دیدید شیرگر که معنی اسد آباد دارد تا کنون بهمین نام مشهور و کائن است و صفدری نام قریه بی بنام سید صفدر در همین شیرگر دلیل قوی دیگر است که مولد سید همین جای است. ولی سید چون به شاگردان عربی و ترکی یا غریبان یا ایرانیان میگفت که مولد من اسد آباد کتر افغانستان است، مرادش همین شیرگر است که در زبان این جای را اسد آباد می گفته اند، و اکنون فقط نام پبنتوی آن باقی مانده است، زیرا در تمام این نواحی کترو کاسه مردم بزبان پبنتو تکلم نمایند، و اسدآباد فقط ترجمه شیرگر پبنتو است، و رنه در املا و تلفظ اسد آباد هم بدان

(۲) قاضی عبدالغفار: آثار جمال الدین افغانی ۷ - املائی شیرگر در هندی شیر گده است که بفارسی آنرا شیر گده نوشته اند و ریشه همه آریایی قدیم است که در بهلوی " (کرت) و در دردی کرد و در زبان باختری کوشانی هم کرده به کسره اول بود (= آباد)

چنانچه گفته شد - اختلافی بشکل اسعد - اسد وجود داشت و یک دانشمند همدانی سید محمد هادی سه املائی فوق را طوریکه در سابق اشاره شد استعمال کرده است، و این اختلاف املا میرساند که بر صحت یکی از اشکال اعتمادی نبوده و هر کس مطابق زعم خود ضبط کرده، و سید ترجمه نام پبنتوی مولد خود را بزبان دری قابل فهم عامه (اسد آباد) میگفته است که این تسمیه دری را از هموطنان دری زبان خود شنیده بود.

در سالیکه سید در شیرگر کتر (یعنی اسدآباد) تولد می شد لشکریان متجاوز اندس آرمی انگلیس بر وطنش تجاوز کردند، و این سالها از ۱۸۳۹ تا چهار سال دیگر اوقات آزمایش ملی و جهاد مقدس مردم افغانستان بود و سید تا چهار سالگی این جهاد مقدس هموطنان خود را بچشم سردیده بود، و بنابراین از کودکی روحیه نفرت و پیکار با انگلیس هدی داشت.

اسیر دوست محمدخان بعد از جلوس ثانوی بر تخت کابل و بازگشت از ستفای کلکته بطرفداری سید محمود پاچا (داماد پسرش) سید صفدر و تبعه و خاندانش را از کتر بکابل منتقل کرد و درینوقت است که سید صفدر با تمام متعلقان خود از افغانستان برآمد، و بسابقه آشنائی پدرش به محیط اسدآباد همدان و روابط قرابت و وابستگی و صلی زانانه با سادات اسدآباد بد آنجا هجرت کرد، و بنابراین قبور اجدادش بعد از سیدعالی ترمذی و پسرش مصطفی و دیگران تاسید علی شاه همدان در کتر و یونیر و سوات و غیره معلوم و مطاف مردست. ولی مرقد سید صفدر و بستگان و دختران و اولاد ایشان در گورستان اسدآباد همدان معلوم و حتی برخی الواح مکتوبه معلومی هم دارد (؟) که در خور تأمل است.

ازین الواح قبور چون اکثر کتابه ها ندارد ، بنابراین نمیتواند بالاتر ازسید صفدر با ایقان کامل پذیرفته شود و خلطی و تشابهی و اشتباهی نداشته باشد .

اما آنچه کتابه و نام و تاریخ دارد ، میتوان مورد قبول و نظر قرار گیرد ولی معنی ساختن شجره نسب از روی قبور بی نوشته و نام و نشان نه کاریست علمی و نه براساس های مسلمة علم الانساب که از قدیم مقرر داشته اند بدون روایت قوی متواتر مردم صادق القول جامع الشرائط ثابت می آید . و بقول مرحوم تقی زاده :

« بعد ها از قریب سی چهل سال باینطرف بعضی از سادات در اسدآباد مدعی نسبت و قرابت با سید جمال الدین شده و خود را جمالی نامیده اند . لکن اساس این ادعا مورد قطع و یقین نیست (بآنکه صحت آن غیر محتمل هم نیست ) این دعاوی انتساب را قرینه اسدآبادی بودن سیدنمی شناسیم . » ( ۱ )

محقق نامدار معاصر ایران علامه محمد قزوینی نیز گوید که این ادعاها : « فرضیات فی الواقع باور نکردنی است ... که یکی از اهالی اسدآباد که خود را خواهر زاده او معرفی کرده و چند سال قبل رساله بی درین خصوص منتشر ساخته و اعضا خانواده او را به عقیده خود که هنوز در اسدآباد هستند یکایک بر شمرده است » ( ۲ )

( ۱ ) تقی زاده : مقالات کاوه بر سیدجمال الدین افغانی ۶۳

( ۲ ) محمد قزوینی : مجله یادگار شماره ۳ سال ۳ طبع تهران .

با وجود اینگونه نظر محققان ، باید از ادعا های بی دلیل صرف نظر کرد . ولی اگر لوحه مکتوبه مزارى در گورستان سادات اسدآباد و یاسندی کتبی دیگر موجود و مشاهده باشد با تاریخ و نام صاحب سرقد ( با قبول قدمت آن ) آنرا نادیده هم نتوان گرفت .

میرزا الطف الله مدعیست : که جد کبارش ( کذا ) از سنه ۷۷۳ ق در اسدآباد توطن داشته و از بعضی نوشتجات و بخصوص از الواح قبور نیاکان و اجدادش که در جنب اما مزاده احمد و محله سیدان که قرب خانه پدری و اجدادی سید جمال الدین واقعست از سنه ۸۶۲ ق الی یومنا هذا اسامی آبا و اجداد او خلفاً بعد سلف و نسلاً بعد نسل معلوم میگردد . . . . . ) ( ۱ )

خوب ! حال باید دید که این سلسله نسب اسلاف ، در کدام کتاب و سند خطی نوشته شده و یا از کدام الواح مکتوبه مزارهای آن گورستان ثابت می آید ؟

کسانیکه الواح مذکور را دیده اند می نویسند که بر لوحه سرقد سید عبدالله جدا علای این خاندان چنین نوشته شده :

« هذا قبر الولد الصالح المرحوم المغفور السعيد الشهيد الدراج الی رحمة الله من رب الوعيد » ( ؟ ) و هو النتيجة الاکابر و بقية الاخيار جلال الدولة و الدین سید عبدالله ابن سید مرتضی اسدآبادی توفی فی عشرة شهر شوال سنه اثني وستين و ثمان مائه ۸۶۲ . » ( ۲ )

( ۱ ) شرح حال و آثار سید ۱۳ طبع برلین .

( ۲ ) ر ، زنامه اطلاعات ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ طبع تهر ان ضمیمه ۱۶۵

همین راوی کتابه قبر سید مسیح الله بن سید صفدر را چنین نقل کند :  
 « هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل رحمة الله عالی جناب  
 سیادت مآب آقای سید مسیح الله خلف صدق آقا سید صفدر فی سوم شهر  
 ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری . » (۱)

کتابه لوح سزار مریم بیگم خواهر نامادری سید :

« هذا قبر المرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقا سید زکی  
 متوفیه ۱۳۳۰ هجری » (۲)

ازین الواح آنچه قدیمتر است (۸۶۲ق) باید از روی رسم الخط  
 و خصایص هنری و نقاری و حکاکی دیده شود که قدمت آن چقدر است ؟ و  
 کدام وقت نصب شده؟ و دو کتابه متاخر قبور مسیح الله و مریم بیگم که نوشته  
 های آن ضعف های ادبی هم دارد، باز مورد شك کسانیست که آنرا ندیده اند .  
 زیرا صفات الله پسر میرزا لطف الله در کتاب پدرش در سنه ۱۹۲۶ م  
 در تکمله (ص ۱۲۷) یادی از قبر مسیح الله متوفی حدود ۱۳۰۰ ق و مریم بیگم  
 (وفاتش حدود ۱۳۳۰ ق) نموده و اصلاً ذکری از کتابه های قبور ایشان  
 ندارد . و اگر در آنوقت بودی حتماً لطف الله باپسرش برای تأیید مدعای خود  
 از آن عکسی یا نقلی نشر کردی .

اکنون مادر روزنامه اطلاعات سه شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ ش (۶ شعبان  
 ۱۳۹۶ ق) می بینیم که سه کتابه مذکور در گورستان سادات اسد آباد همدان هست .

(۲) منبع مذکور

(۳) منبع مذکور

و این خود شخص پڑ و هشگر رابشک و تردد ید می اند از د که چرا میرزا  
 لطف الله و پسرش برای تأیید مدعای خود در آن کتاب ، از نقل این کتابه  
 ها ، صرف نظر کرده ؟ در حالیکه نص کتابه ها پیش ایشان موجود بود .  
 (یعنی سال وفات مسیح الله ۱۲۹۶ ق و سال وفات مریم ۱۳۳۰ ق مطابق  
 نقل روزنامه اطلاعات) چرا به لهجه تخمین و عدم یقین سال فوت مسیح الله  
 رادر حدود ۱۳۰۰ و از مریم رادر حدود ۱۳۳۰ ق نوشته اند ؟  
 آیا در چین حال پڑ و هنده بی حق شك نخواهد داشت که این دو لوح

سزار را بعد از چاپ کتاب میرزا لطف الله ساخته و نصب کرده باشند ؟

بهر صورت : اگر بنا بر این نقل مضامین کتابه های الواح را (مطابق ضبط  
 اطلاعات) بپذیریم، ترتیب سلسله طویل نسب سید صفدر تا سید عبدالله بن سید برتضی  
 اسد آبادی را میرزا لطف الله و روزنامه اطلاعات و غیر هم از کجا آورده اند ؟  
 تا وقتی که سند کتبی یا تواتر روایت اشخاص بیطرف بی غرض صالح  
 العمل صحیح القول درین نباشد و در گفته های خود لطف الله هم تضادها  
 دیده شود ، و از کتابه های قبور اسد آباد ، خود میرزا لطف الله هم واقف  
 و ناقل نباشد ، و بین تاریخ مکتوب بر لوح سزار مسیح الله و نوشته پسر  
 لطف الله هم چهار سال فاصله زمانی مشهود باشد، پس آیا تمام این دعوی  
 و شجره سازی از نظر انتقادی و دستاویز مقرر علمی ازین میرود ؟

بنابراین شجره سازی میرزا لطف الله چنانچه اکثر محققان گفته اند :

اشبه بحکایات الف لیله و لیله است (۱) و سندی محکم در دست نیست که این

(۱) علامه قزوینی مرحوم : سجدله نادگار

شجره وانتساب راثابت سازد .

در چنین حال ادعای لطف‌الله رادرنسب نامه سند رجۀ بالاتر ازسید صفدر و خواهران نامادری سید دراسد آبادهمدان نتوان پذیرفت . ولی‌مادر اسناد و مدارک سید جمال الدین مکاتیب و نامه های متعدد اقارب بتاخر سید رادر اسد آباد همدان سی بینیم که از وجود پدر وخواهرانش در آنجا انکار نتوان کرد .

مثلاً: درنامه عکس ۳۶-۲ رجب ۱۳۰۱ محمد هادی حسینی (خاله زاده سید) درباره میرزا لطف‌الله تأکید مینماید که وی سیخواهد پیش سید بیاید . وباز درعکس ۳۷ نامه شش صفحه‌بی مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ کیفیت مفصل اوضاع اسد آباد و جنگ و جدالی که در آنجا بوده راپور میدهد از عموصفدر نام‌بی برد ، که وی پیرو افتاده حال‌واز هر دو چشم نابینا شده نه قوه نوشتن دارد و نه خواندن .

عمۀ شما همان سالهایی که شمارفته و ما آمدیم فوت نمود . سیدسیح الله سه سالست مرحوم شده دو پسر ازومانده ، کمال الدین و بهاء الدین که که یکسال بعد فوت شد .

در نامه عکس ۳۵ ، ۳۶ بمهر میرزا شریف بن میرزا حسین مستوفی برادر میرزا لطف الله غره رجب ۱۳۰۱ ق که بالقاب قبله وامید گاها آغاز میگردد وباز اشتیاق شدید لطف‌الله بدیدارسید نوشته می شود گوید : و والده ماجده طیبه بیگم و باجی ملا و سائر اقوام عموماً سلامت اند .

درنامه تصویر ۵۵ ، ۵۶ مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ همین میرزا شریف سینوسد : «قبله گاهان آقا ملا و خان دائی و خاله مکرمه سربیم بیگم و خاله

زاده ها و والده محترمه طیبه بیگم و عمو زاده ها کلهم سلامت اند . روز نامه که از پاریس ارسال می شود (عروة الوثقی) میرسد .

باز همین میرزا شریف در نامه ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ ق از اسد آباد به سیدمینو یسد «چاکران و خاله معظمه محترمه و سائر اقارب چقدر آرزو و اشتیاق دارند ، که بدستخط مبارک خود چیزی مرقوم فرموده ...»

مکتوب دیگر تصویر ۶۰-۶۳ مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ ق بخط همین سید شریف : راپور مفصل اوضاع اسد آباد و نزاع مردم آن و اینکه سید مسیح الله ، چهار سال قبل مرحوم شده و خاله محترمه باجی ملا و والده مکرمه به مصیبت عظیمی گرفتارند و پسرش کمال الدین مشق فارسی میکند و امثله میخواند ۱۳ یام سال دارد . والده جناب عالی هم اوقاتیکه از اسد آباد بسمت ارض اقدس تشریف فرما شدید ، در آن تاریخ مرحوم شده است . قبله گاهی آقا ملا پیر و افتاده حال شده ... و خاله معظمه محترمه و خاله زاده‌ها عبدالله و بی بی جانی و ستاره و نرگس سلامت اند .

از نامه عکس ۶۳-۶۵ بخط سید شریف اسد آبادی ۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۱ ق «دستخط مبارک شهر رمضان ۱۳۰۱ زیارت شد . سید کمال الدین و میرزا لطف‌الله و سائر اقوام سلامتند .»

از نامه های سید شریف مستوفی خواهر زاده سید بطور نمونه چندی در بالاتلخیص شد ، وهم‌درین اسناد نامه های متعددی از سید لطف الله (عکس ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱) منعکس است که در آن اشتیاق شدید ملاقات سید و اوضاع اجتماعی و احوال اقارب نوشته شده است ، و از تمام

آن قرابت سید با این خاندان و وجود خواهران و مادر اندرو پدر و برادرش استنباط میگردد .

ولی اگر کسی بسیار بدین گردیده و برخلاف منطبق ، این نامه هارا معجول و یا بسببی از اسباب مجروح بدانند . در همین اسناد عکس نامه میرزا شریف مذکور (تصویر ۶۸) بنام آقا ابوتراب عارف افغانی خادم سید به بیروت نیز ضبطست که براسله مورخ ۲۰ رمضان ۱۳۰۱ ق ابوتراب از بیروت باسم آقا سید صفدر و آقا سید مسیح الله اسد آبادی رسیده و اطلاع احوال سید جمال الدین راداده است . سید شریف به ابوتراب می نویسد :

«جناب آقای سید صفدر هم دوسه سال بود که از چشم کم قوه شده بودند ، چندی ضعیف شده بود ، شکسته و ناتوان با هزاران انتظار و داغ بیشمار چندی قبل مرحوم شدند . بگری ۱۵- ۱۶ ساله از مرحوم آقا مسیح الله باقی مانده و دونفر همشیره جناب آقا باسائر اقارب و عمو زاده ها حیات دارند ....»

تفصیلات را از اسد آباد بجهت جناب آقا سید هادی عرض کرده بود ، ولی مرحوم شدن آقا سید صفدر انوشته بود ، بنده محض بغرض اطلاع شما نوشتم ، اگر صلاح بدانید شما هم بجناب آقا اطلاع بدهید و الا مختارید .... همشیره های جناب آقا بسیار بسیار اوقات تلخی دارند .

من میرزا شریف مستوفی اسد آبادی همشیره زاده جناب آقای آقا سید جمال الدین سبیشم پسر مرحوم میرزا حسین اسد آبادی (۲۰ ذیقعد ۱۳۰۱ ق از اسد آباد)

از تمام این اسناد بدیدی آید که بین سید جمال الدین و خاندان سادات اسد آباد همدان روابط دوستی و قرابت بوده و سید صفدر پدر و مسیح الله برادر و دو خواهر سید با مادر اندر و خاله و زادگان این اقارب مادراندری او در اسد آباد همدان بوده و در آنجا مرده اند

جای تعجب است که در نامه های خود سید ، که درین اسناد و مدارک عکاسی شده و یاد دیگر آثار دیده می شود هیچ نامه بی بنام این اشخاص باقی نمانده ، و تمام نامه های باقی مانده سید ، مطالب سیاسی و اجتماعی و یا نتایج سفرها و مذاکرات و دیدارهای او با رجال مهم عصر دارد . گویا سید بسیار کمتر با پدر و اقارب مادراندری خود سکاتبه میکرده است و یا مانده ایم . و اگر اسناد دیگر چاپ نشده خاندان امین الضرب چاپ شود ، شاید بر موضوع روشنی زیادی بیفکند .



امیر شیرعلی خان پادشاه افغانستان در عصر سید جمال الدین .

## نتیجه گیری از مباحث گذشته

اکنون بعد از دیدن و خواندن اسناد و مدارک عکاسی شده و مقارنه روایات و آنچه در اسناد رسمی افغانستان و اسناد معین باقی مانده باید گفت: طوریکه ناشران اسناد و مدارک جناب اصغر مهدوی و جناب ایرج افشار در مقدمه آن اشاره کرده اند که:

« خانواده سید یعللی که بر ما مکشوف نیست و شاید روزی کشف

شود، از افغانستان مهاجرت کرده و در اسدآباد مسکن گزیده اند »

من هم عقیده دارم: که سید صفدر بنابر علی که در اوراق گذشته ذکر شده، از شیرگر یعنی اسدآباد کنر و مولد پسرش سید جمال الدین، با عائله و آل خود هجرت کرده و بنابر سابقه بی که پدرش سید علی شاه همدان درین شهر داشته با سادات اسدآبادی قرابت و خویشی کرده و سکونت اختیار نموده اند. و اینهم یکی از نظائر آراگاه بوعلی سینا بلخی در همدان بعد از هزار سال است که ملتین افغان و ایران را با هم وصل می سازد سید در سال پیش از تجاوز اول انگلیس بر افغانستان ۱۸۳۸ م در شیرگر یعنی (اسدآباد) کنر سفلی بین نورگل علیا و کاسه در خانه پدری خود (صفدری) بدنیا آمده و از کودکی بقول خودش غریب عن الاوطان بود. پدر و مادر اندرش در غیابش مرده و خودش وی از پیدایش تا مرگ حوادثی را دیده که در کر و نولوچی ذیل ترتیب و اختصار میگردد:



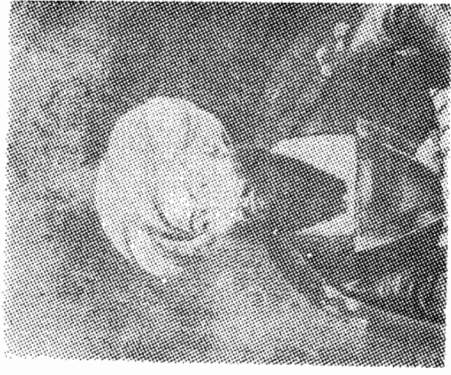
بعضی از شاهان معاصر سید



امیر محمد افضل خان



امیر دوست محمد خان



امیر محمد اعظم خان

## کرونولوجی سیدجمال الدین افغانی

سنوات	وقایع
شعبان ۱۳۵۴ ق ۱۸۳۸ م	تولد در شیر گپ (اسدآباد کنړ) شرقی افغانستان
حدود ۱۲۶۰ ق ۱۸۴۴ م	آموزش ابتدائی در سو لدخو داز ابن علی
حدود ۱۲۶۰ ق	تبعید با سید صفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل
حدود ۱۲۶۲ ق ۱۸۴۵ م	سفر و هجرت سید صفدر از کابل به اسدآباد همدان
حدود ۱۲۶۴ ق ۱۸۴۷ م	آموزش در قزوین؟ تاده سالگی
۱۲۶۶-۱۲۷۲ ق ۱۸۴۹ م	شاگردی بر ترضی انصاری در سن ۱۲ سالگی
۱۸۵۵ م	تا ۱۸ سالگی
۱۲۷۲ ق ۱۸۵۵ م	سفر به هند
۱۲۷۳ ق ۱۸۵۶ م	سفر بمکه و استان بول از هند در ۲۰ سالگی
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	تاریخ مهر مریم نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)
	بازگشت از مکه و سفر دو مبه تهران
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	و آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گدیری
	رفتن بهر ات و حضور به لشکر گاه امیر دوست محمد خان
	در محاصره هرات و اشتراک در مر اسم جلوس
۱۲۷۸-۱۲۸۰ ق	امیر شیر علی خان در هرات (عکس ۱۵)
۱۸۶۱-۱۸۶۳ م	

## کرونولوجی سیدجمال الدین افغانی

سنو ات	وقایع
شعبان ۱۳۵۰ ق ۱۸۳۸ م	تولد در شیر گپ (اسدآباد کنړ) شرقی افغانستان
حدود ۱۳۶۰ ق ۱۸۳۳ م	آموزش ابتدائی در مولد خود از ابن علی
حدود ۱۳۶۵ ق	تبعید با سیدصفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل
حدود ۱۳۶۵ ق ۱۸۳۵ م	سفر و هجرت سیدصفدر از کابل به اسدآباد همدان
حدود ۱۳۶۶ ق ۱۸۳۷ م	آموزش در قزوین؟ تاده سالگی
۱۲۶۶-۱۲۷۲ ق ۱۸۳۹ م	شاگردی مرتضی انصاری در سن ۱۲ سالگی
۱۸۵۵ م	تا ۱۸ سالگی
۱۲۷۲ ق ۱۸۵۵ م	سفر به هند
۱۲۷۳ ق ۱۸۵۶ م	سفر بمکه و استان بول از هند در ۲۰ سالگی
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	تاریخ مهر مرید نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)
	بازگشت از مکه و سفر دو ماهه تهران
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	و آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گدیری
	رفتن بهر ات و حضور به لشکر گاه امیر دوست محمد خان
	در محاصره هرات و اشتراک در مراسم جلوس
۱۲۷۸-۱۲۸۰ ق	امیر شیر علی خان در هرات (عکس ۱۵)
۱۸۶۱-۱۸۶۳ م	

وفات امیر دوست محمد خان در هرات (عکس ۱۳)	سه شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸ ق
خلاء دو ساله (در کجا بود؟)	۱۲۸۰-۱۲۸۲ ق
خروج از مکان مشرفه (بغداد؟)	جمادی الاولی ۱۲۸۲ ق ۱۸۶۵ م
دخول به تهران (منزل فریب مسجد خانعلی؟)	او آخر رجب ۱۲۸۲ ق .
تحریر مجموعۀ رسائل خطی	۱۶ شوال ۱۲۸۲ ق
خروج از تهران	مهر ۱۲۸۳ ق ۱۸۶۶ م .
جلوس امیر محمد افضل خان در کابل	مهر ۱۲۸۳ ق
ورود بطوس	صفر ۱۲۸۳ ق .
در مشهد (جو اب سید هادی همدانی) بامضای	
جمال الدین الحسینی الاستنبولی	صفر ۱۲۸۳ ق
سرودن ساقی نامه در مشهد	صفر ۱۲۸۳ ق
خروج از طوس	جمادی الاولی ۱۲۸۳ ق
ورود به هرات و توقف چهل روز در سرای نور بیگ	او آخر جمادی الاولی ۱۲۸۳
توقف در ام القری (؟) (شاید فراه)	رجب ۱۲۸۳ ق
در قندهار (بازار شکار پور سر ای جین هند و)	رجب ۱۲۸۳ ق
توقف در قندهار (بازار هرات ۸ ماه)	شعبان ۱۲۸۳ ق تاریخ الاول
	۱۲۸۳ ق
خروج از قندهار، نظم عربی	ربیع الاول ۱۲۸۳ ق ۱۸۶۷ م
در غزنی تنمۀ نظم عربی	جمادی الاولی ۱۲۸۳ ق
وفات امیر افضل خان و جلوس امیر اعظم خان	
در کابل (عکس ۱۴)	جمادی الاخری ۱۲۸۳ ق

درد در بار امیر محمد اعظم خان و نوشتن مکتوبی باو	لیلة السبت جمادی الاخره ۱۲۸۳ م
منزل در بالاحصار کابل	جمعه ۲۵ جمادی الاخره ۱۲۸۳ ق
در کابل در سر اجه امیر دوست محمد خان	
نوشتن چند ساله	سلخ صفر ۱۲۸۵ ق ۱۸۶۸ م
بر آمدن امیر اعظم خان از ارگ کابل	شب ۸ جمادی الاولی ۱۲۸۵ ق
نوشتن رسالۀ طبی و اوزان کابل در بالاحصار	جمادی الثانیه ۱۲۸۵ ق
فتح امیر شیرعلی خان بر کابل	جمادی الاخری ۱۲۸۵ ق
شکوائیه در بالاحصار کابل بامضای استنبولی	رجب ۱۲۸۵ ق
در کابل در حالت پریشانی در منزل سردار ذوالفقار خان	
(بن سردار محمد امین خان بن امیر دوست محمد خان)	جمعه ۱۲ رجب ۱۲۸۵ ق
شکوائیه و افکار فلسفی در کابل (۷ روز پیش	
از خروج از آن)	۱۳ رجب ۱۲۸۵ ق
صدور دو فرمان امیر محمد اعظم خان بنام سید	
در تأسف بر رفتن (تصویر ۸۸-۸۹ اسناد و مدارک)	بی تاریخ .
خروج از قندهار (بعض حج)	۲۵ شعبان ۱۲۸۵ ق
خروج امیر اعظم خان از افغانستان	او آخر رمضان ۱۲۸۵ ق
ملاقات با شخصی صاحب ذوق در بمبئی	۷ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
کتابت اشعار ملاحادی سبزواری در مسجد	
حاجی حسین بمبئی	۱۴ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
امیر اعظم خان در بیر چند	مهر ۱۲۸۶ ق ۱۸۶۹ م

سکو نت در مسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی  
 ظاهر آدر بمبئی نوشتن یک بیت ترکی فصولی  
 ثبت بیستی از امیر علی شیرزائی از زبان سید علی  
 رمزی ظاهر آدر استانبول  
 در استانبول در قریب جامع فاتح در محل مکتب  
 در استانبول عضو مجلس معارف  
 در جملیه مصر  
 وفات امیر اعظم خان در شهر و دخر اسان و دفن او  
 در سزار بایزید بسطامی  
 و رود بقاهره و سکنی در جنب سیدنا الحسین و شغل  
 به تعلیم  
 در استانبول در جو ارسلطان محمد فاتح ۴ ماه  
 اخذ تذکره مرو و در مصر برای مسافرت استانبول  
 در حالت اخراج  
 شب ۳ جمادی الاولی  
 ۱۲۸۸ ق ۱۸۷۱ م  
 تدریس تلویح الاصول در قاهره مصر انجام یافت  
 بامهرگر ۱۲۸۷ ق  
 سه شنبه ۲۶ شوال ۱۲۹۰ ق  
 ۱۸۷۳ م  
 آغاز بتدریس شرح اشارات در مصر  
 تحریر الواوردات فی سرائج التعلیمات بخط ابراهیم در الازهر ۱۲۹۱ ق

تدریس فلسفه در قریب قلعه مصر  
 تقاضای دخول در مجمع فرماسو نری قاهره  
 نویساندن اقسام العلوم ابن سینا بخط امین و ضادر مصر  
 تحشیه شرح جامی که در کلکته آغاز و تا ص ۱۸۷ نوشته  
 در مصر  
 تدریس حکمة العین در الازهر مصر  
 دخول در لجمصر (فرماسو نری)  
 مطالعه حکمة العین در مصر  
 در مصر  
 نقل تعلیقات بر تذکره خواجه نصیر از شرح نظام  
 نشابوری، در بربان مصر  
 نقل نصائح الحکما در مصر  
 انشاء مقاله وضع سلسلین و انحطاط ایشان در مصر  
 ختم تدریس حکمة العین برای طلبه الازهر  
 محرم ۱۲۹۲ ق ۱۸۷۵ م  
 ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ ق  
 رجب ۲۹۲ ق  
 شوال ۱۲۹۲ ق  
 آغاز ۲۹۳ ق ۱۸۷۵ م ختم  
 ۲ جمادی الثانیه ۱۲۹۳ ق  
 ۱۸۷۶ ق  
 ۱۰ محرم ۱۲۹۳ ق  
 صفر ۱۲۹۳ ق  
 جمادی الاولی  
 شعبان رمضان ۱۲۹۳ ق  
 شب دو شنبه ۳ شوال  
 ۱۲۹۳ ق  
 سلخ ذیقعد ۱۲۹۳ ق  
 صفر ۱۲۹۳ ق ۱۸۷۶ م  
 شب پنجشنبه ۲ جمادی  
 الثانیه ۱۲۹۳ ق

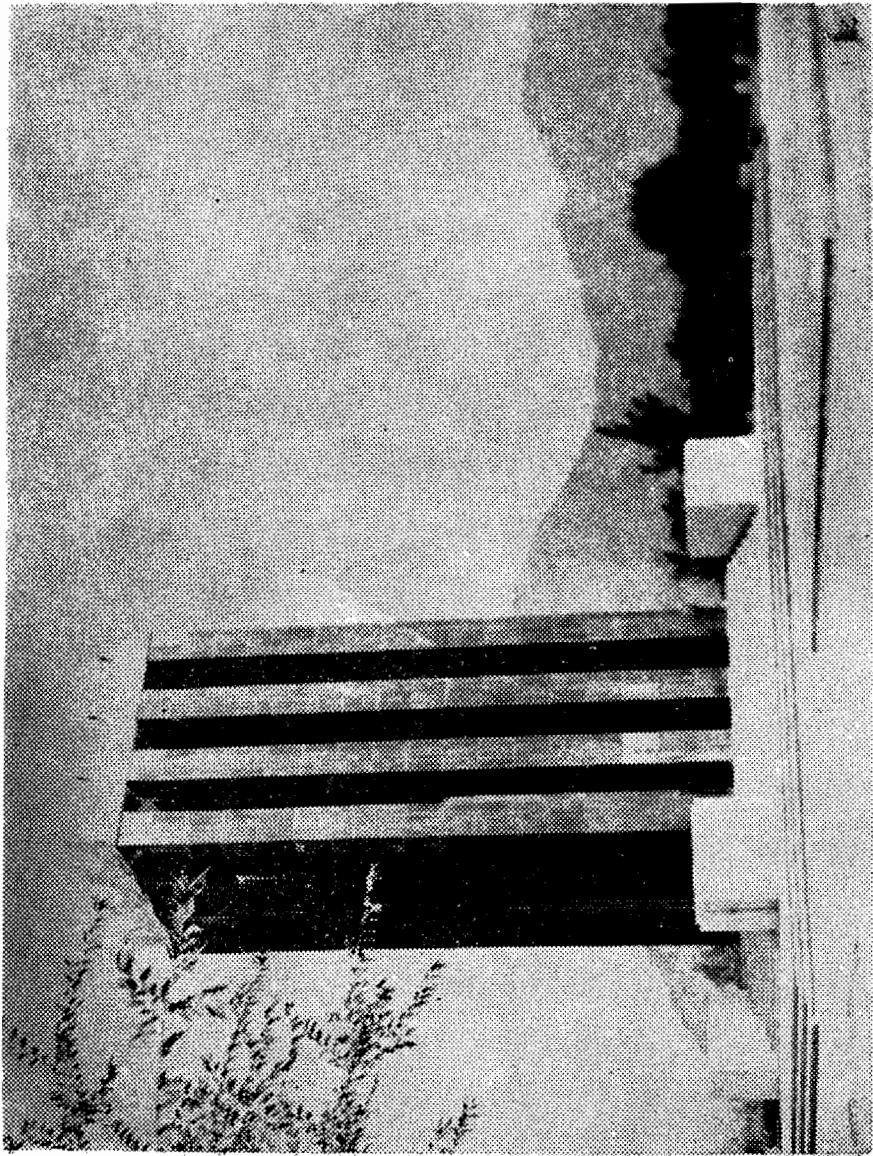
وفات سید مسیح الله برادراندر سید در اسدآباد همدان ۱۰ ربيع الثاني ۱۲۹۶ ق ۱۸۷۸ م  
 در مصر و اخراج او از فرما سون ۱۲ رجب ۱۲۹۶ ق  
 عزیمت از مصر به هند شوال ۱۲۹۶ ق  
 در حیدرآباد کن (هند) سفر پنجم او بهند ربيع الثاني شوال ۱۲۹۷ ق  
 ۱۸۷۹ م  
 کتابت ترجمه عربی نیچر یه ۹ ص صفحه محرم ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۰ م  
 کتابت مقالات مندرج در مجله معلم شفیق حیدرآباد محرم تا ذیحجه ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۱ م  
 حکومت هند سید را به کلکته احضار کرد شعبان ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م  
 سفر لندن و اسر یکا (برای مطالعه دیمو کراسی اسر یکا) رجب ۱۳۰۰ ق ۱۸۸۲ م  
 تقریر بر تعلیم و معلم در البرت هال کلکته ۷ محرم ۱۳۰۱ ق ۸ نومبر ۱۸۸۳ م  
 وفات سید صدق در پدر سید در اسدآباد همدان ۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م  
 خروج از کلکته بعزم لندن او اخر ۱۸۸۳ م  
 نامه علی شفقته از روم بنام سید پارس ۱۸ جمادی الثانيه ۱۳۰۱ ق  
 مکتوب سید به بلنت به لندن ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۰۱ ق  
 مکتوب علی شفقته از لندن به سید در پارس ۱۳۰۱ ق ۱۳۰۱ م  
 در ایتالیا رجب ۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م  
 در پارس ذیقعه ۱۳۰۱ ق  
 نشر عروة الوثقی در پارس ۱۸ شماره آخر آن ۲۶ ذیحجه ۱۳۰۱ ق  
 توقیف عروة الوثقی ۱۳۰۲ ق ۱۸۸۴ م  
 توقیف در لندن به خواهش بلنت شوال ۱۳۰۲ ق (ژوئیه ۱۸۸۵ م)

دروین ۱۳۰۲ ق سپتامبر ۱۸۸۵ م  
 در استانبول ۱۳۰۲ ق ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ م  
 خروج از لندن و حرکت به بو شهر صفر ۱۳۰۳ ق ۱۸۸۶ م  
 در بو شهر ۱۶ شعبان ۱۳۰۳ ق  
 در اصفهان ۴۳ ق ۱۸۸۶ م  
 در تهران حد و حد ۲۲ ربيع الاول ۱۳۰۴ ق  
 در سجمو دآباد ۱۲ شعبان ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م  
 در مسکو ۲۸ شوال ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م  
 در مسکو ۲۳ یقعه ۱۳۰۴ ق  
 در پتر سبورگ ۴ سال ذیقعه ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ تا  
 ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م  
 ملاقات باناصرالدین شاه در مو نیخ ذیقعه ۱۳۰۶ ق ۱۸۸۹ م  
 اخذ تذکره سرورازوین ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م  
 گذر از قفقاز ۱۸ ربيع الاول ۱۳۰۷ ق  
 در تهران ۶ ربيع الثاني ۱۳۰۷ ق  
 در بست شهزاده عبدالعظیم ذیحجه ۱۳۰۷ جمادی الاولى  
 ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م  
 حرکت به قوم و اخراج به عنف از ایران ۲۸ جمادی الاولى ۱۳۰۸ ق  
 ۱۸۹۰ م  
 در راه خروج از ایران در کرمانشاه ۱۵ جمادی الثانيه ۱۳۰۸ ق



(عکس ۱۷) سید جمال الدین افغانی در بستر علالت آخرینش در استانبول .

در بغداد	۲۰ رجب ۱۳۰۸ ق
در بصره	۲۳ شوال ۱۳۰۸ ق
در لندن	جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق ۱۸۹۱ م
ملاقات بر اون در لندن با سید	پائیز ۱۳۰۹ ق
نشر جریده ضیاء الخاقین در لندن	رجب ۱۳۰۹ ق
شرمکتو بش در ضیاء الخاقین در ارو و ذاع ایران	شهره شهبان ۱۳۰۹ ق در آج ۱۸۹۲
رفتن به استانبول بدعوت سلطان عبدالحمید	صفر ۱۳۱۰ ق
توقف تحت امر اقامت جو اسپس در استانبول در	
مهمانخانه سلطانی	۱۳۱۱ ق ۱۸۹۳ م
قتل ناصر الدین شاه در شاه عبدالعظیم تهر ان	عصر ۱۷ ذیقه ۱۳۱۳ ق ۱۸۹۵ م
بضرب تفنگچه شاگرد سید رضا کرمانی	
ابتلاء بمرض سرطان فک اسفل در استانبول	
(عکس ۱۷)	
وفات در استانبول و دفن وی در قبرستان	رجب ۱۳۱۳ ق ۱۸۹۶ م
شیخ ر سز اریغی (عکس ۱۸)	ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه صبح روز سه شنبه
انتقال تابوت استخوان وی بوطن و دفن در	۵ شوال ۱۳۱۴ ق ۹ مارچ ۱۸۹۷ م
ساحه بو هنتون کابل (عکس ۱۹)	یکشنبه ۱۰ جدی ۱۳۲۳ ش ۱۹۳۳ م



(عکس ۱۹) آرامگاه آخرین سیدجمال‌الدین افغانی در ساجه پوهتون کابل .



۶

# عواقب ملوک طوائف کثر

و فرار سید محمود دیاچا

## توزیع اراضی وی از طرف دولت

بین سادات کثر

تو هم شب را بسر کمی می‌بری ای شمع کم فرصت !

گرفتم سوختی پروانه آتش بجانی را

سیدجمال‌الدین که مردخوش نصیب کاسگاری نبود، پدرش در ایام کودکی او از وطن فراری شد، و خودوی احوال و اوضاع ناگوار و جانفرسای عصر تولد و کودکی خود را باین الفاظ توضیح میدهد :

«من در سنه ۱۲۵۰ ق متولد شدم و اکثر عمر خود را زیاده از نصف قرن بترك اضطرابی در بلاد افغانی خود و سرزمینی که نخستین بار تن مرا پساوید (۱) گذرانیدم . زیرا در آنجا اضطراب افتاده و سلبهٔ اهواء و اغراض بود .» (۲)

در چنین حالی که مملکت در جنگ‌های داخلی و فشا ر استعمار چپان هند می‌سوخت، قدرتی مرکزی وجود نداشت، و بنای اتکای فیودان برزور و زربود، رقیبان خاندانی سید صفدر او را از بسکن اجدادش کشیدند (۳) و پادشاه جدید امیر شیر علی خان هم بدادش نرسید و چنانچه در کرونولوجی

(۱) اول ارض مس جلدی ترابها .

(۲) مخزومی : خاطرات سیدجمال الدین طبع بیروت ۱۹۳۱ م .

(۳) اینکه درین اواخر برخی از جرائد تهران، علت خروج سید را از افغانستان قیام علماء اینجا و نمود ساخته اند صحت ندارد، و از آن خبری و روایتی در اینجا نداریم . اما اختلاف فیودان خاندانی و رجال دربار امیر شیر علی خان با او روشن است و شکایات سید هم ازین روست .

سیدی بینیم او هم بدر بارش بداد خواهی و خیر طلبی و راهنمائی آمد ولی بعد از شکست امیر محمد اعظم خان و سردنش در شهر و بسطام ( ۱۲۸۶ ق ۱۸۷۰ م ) هم کسی سخن او را نشنید . چنانچه این درد دل خود را سید در یک نامه خطاب به محمدحسن امین الضرب ( عکس ۸۲ اسناد و مدارک ) مورخ ۲۷ مارچ سال ( ؟ ) چنین شرح میدهد :

«من آنچه گفته‌ام و میگویم و کرده‌ام و میکنم همه محض و صرف از برای خیر است محمدیه بوده است و خواهد بود و بهیچ وجه انا نیت مرا درو مداخلی نبوده است .... امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست میگویم و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود، لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من درآمد گوش و دماغش را بریده کمرش را شکست . و خدیویت مصر را پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد، پای سنگین انگلیس را بر گلولی آن نهاده که نزدیکست که نفسش قطع شود، شیر علی خان و عائله آنرا تار و مار کرد .....» (۱)

در جدول کرونولوجی می بینیم که سید در جمادی الاخری ۱۲۸۳ ق در بالاحصار کابل بحضور امیر محمد اعظم خان مقرب و مقیم است،

(۱) اسناد و مدارک تصویر ۱۸۳ . چون انحلال شاهی امیر شیر علی خان و فرار اولاد او از افغانستان در ۱۲۹۶ ق ۱۸۷۹ م بود بنابراین ممکن است این مکتوب در مارچ ۱۸۸۰ م نوشته شده باشد .

و تاسفر ۱۲۸۵ ق در سراجۀ امیر دوست محمد خان تو قف دارد. ولی در رجب ۱۲۸۵ ق شکوائیه بی بی نویسندو از ان برمی آید که با اوضاع ناگوار و روبروست. و بازر روز جمعه ۱۲ رجب ۱۲۸۵ ق از بالاحصار کشیده شده و در حالت پریشانی تمام، در منزل سردار ذوالفقار خان بن سردار محمد امین خان پناهیده، تا که بتاریخ ۲۰ رجب از کابل بیرون می شود و از راه قندهار به بمبئی می رود.

ازین ماجرا برمی آید که سید از د ربار کابل و وطن خود مانند پدرش در نهایت یأس و پریشانی برآمده و بعد از آن زود نیامده است، زیرا درد ربار و زادگاهش کتر، رقیب سرسخت نیرو سندی داشت که بقول یکی از مؤرخان چنین معرفی شده است.

«سادات کتر از سادات صحیح النسب افغانستانند. در سنه ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ ق سید محمود کتری که از اشخاص مهم و متنفذ و د اباد وزیر اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان بود خود را پادشاه کتر معرفی نمود و از کابل اطاعت نمی کرد و مخصوصاً در موقع حرکت امیر عبدالرحمن بطرف قندهار بر کابل حمله نمود. سردار عبدالرسول خان مشارالیه را جلو گیری کرد، و امیر غلام حیدر خان چرخ سیه سالار و عبدالغفور خان را بر کوبی او گماشت و بر و حمله کردند و سید محمود طرف هندوستان فرار نمود. (۱)

(۱) سیدی فرخ: تاریخ سیاسی افغانستان ۳۲۸ طبع تهران ۱۳۱۳ ش

خاطرات تلخ و ناگوار جنگ اول انگلیس و افغان از ایام طفلی در خاطر سید باقی بود ( فبروری ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ ق - ۳ اپریل ۱۸۳۲ م ۲ صفر ۱۲۵۸ ق ) و بعد از آن خانه جنگی ها و پیکارهای داخلی ملوک طوائف را هم در کتر و هم در تمام افغانستان بچشم سر دیده بود که بقول خودش «مملکت سلطه خواهش های شخصی ملوک طوائف داخلی و سیاست خارجی بود» و باز در غیابش تجاوز دوم انگلیس بر وطنش آغاز گشت (۲۰ نومبر ۱۸۷۸ م ذیقعه ۱۲۹۵ ق) تا که در آخر انگلیس شکست خورد، و سرلیپل گرفتن نماینده سیاسی هند بر تانوی با امیر عبدالرحمن خان ولد امیر محمد افضل خان که از تاشکند آمده بود - در زسۀ شمال کابل - مذاکره و موافقه کرده و تخت کابل را بدو سپرد (۱۷ شعبان) ۱۲۹۷ ق ۲۷ جولائی ۱۸۸۰ م).

تجاوزهای متعدد استعمار انگلیسی بر افغانستان و ممالک شرقیه از هند تا مصر و عثمانی نفرت شدید و بغض آشتی ناپذیری را در دل سید کتر نسبت به استبداد و استعمار ایجاد کرد که در راه دفاع آن زندگانی خود را وقف نمود و سر خود را داد.

امیر عبدالرحمن خان - که سرد آهنین دلیر سخت گیری بود - در اولین برخورد خود با فیودالی سید محمود پاچا - از بقایای خانواده سرسخت نیرو سندی که پدر سید جمال را از کتر کشیده بود - مواجه گردیده و چنانچه گفته شد، بعد از اعلان شاهی در کتر از جنرال غلام حیدر خان چرخ سیه سالار امیر در سنه ۱۸۸۲ م شکست خورد و به قریه ستائی مهمندپناه برد تا که در سال ۱۸۸۶ م به قلمرو انگلیسی باورای دریای سند پناهیید و با باهای

دو هزار کلدارتنخواه درراولپندی و حسن ابدال مقیم گشت و بعد از ۱۹۰۵م درگذشت (۱) و بساط فیودالی کنپ برچیده شد.

از راپور های ثبت شده دیوان قضا کنپ مربوط ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴م ق که در سابق هم مطالبی را از آن برداشتیم ، چنین برمی آید که امیر ماسورین خود را به کنپ برای بسط قدرت مرکزی فرستاد و از آنجمله سرد اداری قلمدستی که میرزا احمد علی خان نامداشت بمنصب سرشته

(۱) بنگرید : گزیتیر افغانستان - کابل ص ۳۲۱. در روز نامچه پشاور بابت ۱۱ جولائی و جون ۱۸۸۲م که در اسناد سری اندیا آفس لندن محفوظست می نویسد که سید بهاء الدین پدرسید محمود درسنه ۱۸۶۷م تمام کنپ را گرفت و بعداز آن بانماننده سیاسی انگلیس بمذاکره پرداخت . گریفن در نامه ۲۹ مارچ ۱۸۸۰م (مکاتیب سری اندیا آفس ۳۳ / ۵۴۶) به مارشال را برتس نوشت که وی سلطه کابل را قبول ندا ردوسن به پسرش سید محمود بیست هزار روپیه معاش و توپهای کوهی داده ام . چون درسنه ۱۸۸۲م امیر عبدالرحمن خان سید محمود را بکابل خواست تا مالیات چند ساله ۳۷۰/۰۰۰ روپیه را بپردازد وی مقدار آنرا ۲۴۰ هزاروا نمود کرد و گفت که فقط شصت هزار را بطور هدیه میدهم . چون پدرش هم از طرفداران امیر شیرعلی خان بود بنابراین امیر او را ازین برد (روز نامچه پشاور ۱۱ جون ۱۸۸۲م در مکاتیب سری اندیا آفس ۳۲/۱۲۶۹) مأخوذ از کتاب افغانستان ۱۸۰۰ - ۱۸۹۶م تألیف حسن کاکر طبع لاهور ۱۹۷۱م ص ۸۶ (بعده)

داری آنجا گماشت و هم سیدغلام پاچا را که از بنی اعمام سیدجمال الدین بود بحکومت دره نور فرستاد .

امیر فرمان داده بود که تمام اراضی کنپ که بسید محمود پاچاتعلق داشت بین همه افراد خانواده سادات توزیع گردد ، که اسناد این توزیع و مالیه بندی و برچیدن نظام فیودالی از کنپ در کتاب ثبت اسناد دیوان قضا کنپ محفوظست .

مثلاً در (ص ۱۴) گوید : تقسیم وظیفه سید محمود که درسنه گذشته (۱۳۰۲ق) از حضور انور و الا مقرر شده .... نامهای خانواده ها و افراد ایشانرا به تفصیل میدهد که تلخیص این توزیع ترکات سید محمود چنین است :

جمله سادات کنپ ۲۵۹ نفر و وظیفه خورندکل ۲۳۰۴ روپیه نقد و ۵۰۰ دینار (ص ۱۸) وظیفه دارقدیمی سادات جمله ۲۴ نفر و رثه سیدغلام دستگیر پادشاه و میرزاشاه بابا کنپی جمله ۲۴ نفر ، وظیفه جمله : ده هزار و هشت صد و هشتاد و چهار روپیه نقد و ۹۶ خروارجنس .

(ص ۳۸-۳۹ سنه ۱۳۰۴ق)

در کنپ سراقده آباء و اجداد این خاندان بزرگ که همه احفاد سید مصطفی بن سید علی ترمذی بوده اند موقوفاتی هم داشته که در صفحه آخر این کتاب ثبت دیوان قضا چنین نوشته شده :



جمیس سنا (ابونظاره) همکار سید جمال الدین افغانی درپاریس .

« سیرز احمدعلی خان بیان کرد که فرمان مبارک اسمی ما آمده

که و قیامت راضبط (۱) کنید، نجریر غره شعبان ۱۳۰۳ ق »  
اینست عواقب فیودالی کتر که درحیات سید جمال الدین بنیان آنرا  
اسیر عبدالرحمن خان بر کند و در حالیکه سید صفدر در حالت پیری و ناتوانی  
و نایبانی و غربت وطن در اسد آباد همدان در گذشته بود (حدود ۱۳۰۱ ق)  
در همین سال رقیبش سید محمود پاچا هم از کتر رانده شد و در سنای خود  
(هند) بمرد و این شمع کم فرصت که پروانه آتش بجانی را سوخته بود نیز  
آرام و سلامت ندید .

صدق الله العلی العظیم : ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت  
الارض ولكن الله ذو فضل علی العالمین (البقره ۲۵۱)

یعنی : و اگر نه باز داشت خدای استی سردمان را برخی ازیشان ببری ،  
تباه شدی زمین ، و لکن خدای خداوند فضل است بر جهانیان . (۲)

(۱) یعنی در جمله اموال دولت گرفته شود .

(۲) ترجمه تفسیر طبری حدود ۳۶ ق ۱۳۹/۱ طبع حبیب یغمائی

تهران ۱۳۳۹ ش .

## استدراک

### « ۱ »

#### افغانیت سید در اسناد خارجی

در سنه ۱۸۸۳ م سالیکه سید افغانی در پاریس بمعیت جمس سانوا مشهور  
به ابو نظاره (بابه عینکی) سرگرم نشرات جنبش آفرین، و ارسال  
نامه‌های تهدیدآمیز به سران کشوری مصر و نمایندگان سیاسی  
انگلیس در قاهره با مضای مستعار المنتقم و غیره بود، وزیر خارجه  
انگلیس در نامه محرمانه ۵۹۱ مورخ ۱۵ جون ۱۸۸۳ به سفیر خود  
در پاریس خبر داد، که بمبدء این اعمال یکنفر افغانی بنام جمال-  
الدین است و باید از پلیس پاریس گزارش احوال وی بدست آید.  
رئیس پلیس فرانسه در نامه ۶ جولای ۱۸۸۳ چنین جواب میدهد: «...  
آقای جمال الدین نویسنده و ادیب اصلش افغانی ۵۰ ساله مجرد است»  
که از کلکته بپاریس آمده است» (۱)

---

(۱) بایه گذار نهضت‌های اسلامی تالیف صدر و اتقی ۱۶۵ طبع تهر ان ۱۳۳۸ ش.

## « ۲ »

سفیر انگلیس در برابر تزاری در نامه محرمانه شماره ۷ مورخ ۷  
فبروری ۱۸۹۰ م از سنت پترزبورگ به لندن می‌نویسد: «... میرزا  
محمودخان سفیر ایران در روسیه امروز نزدیک من آمده و بطور  
خیلی محرمانه... بمن گفت شیخ جمال الدین در حال حاضر در ایران  
است... ظاهراً شیخ تبعه ایران است، و یا لاقلاً از یک پدر و مادر  
افغانی در آنجا به دنیا آمده است...» (۲)

## « ۳ »

سید در سنه ۱۳۰۹ ق با سردیر پال مال گزیت لندن که  
آرتور آرنولد نام داشت مصاحبه می‌نموده که در آن از اوسوال  
می‌کند: «علاقه و ارتباط شما با ایران چیست؟  
سید در جواب گوید: من افغانی هستم، که یکی از خالص‌ترین  
هم‌نژاد ایرانی (مرا داریابی) می‌باشد (۳)

## « ۴ »

وقتی سید از تهران با شماره ناصرالدین شاه و درباریانش همراه  
امین‌الضرب بتاريخ ۱۰ می ۱۸۸۷ م بمسکو رسید، روزنامه مسکو  
گزیت ۱۳ جولائی ۱۸۸۷ م درباره او چنین نوشت:

(۲) همین مأخذ ص ۱۶۵.

(۳) همین مأخذ ص ۲۰۷.

« این شخص اهل کابل است از آنجا بقاهره تبعید شده بود... (۴)

## « ۵ »

## تکملة کرو و نولو جی

در (ص ۷۰) بعد از سطر (۶) اضافه شود:

سفر چهار ماهه سید بکابل؟ ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م در وائل شاهی امیر  
عبدالرحمن خان. در ص ۱۷ بعد از سطر (۶) اضافه شود: اخذ  
اجازه بامضای ناصرالدین شاه در باره رفتن بفرنگستان و ب ۳۰ ق ۱۸۸۷ م در  
(ص ۷۱ بعد از سطر ۱۳) اضافه شود:

در تهران بحضور ناصرالدین شاه: سه شنبه ۱۵ جمادی الاولی  
۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م در (ص ۷۲ بعد از سطر ۷) اضافه شود:  
احتجاج رسمی دولت قاجاری بانگلستان در باره اعمال سید: ۲۸  
اپریل ۱۸۹۲ م در ص ۷۲ بعد از سطر اخیر اضافه شود:  
مراسم تجلیل سال هشتم وفات او در کابل: مارچ ۱۹۷۷ هجرت  
۱۳۳۵ ش در (ص ۷۲ بعد از سطر ۱۵) اضافه شود:  
مستتر کر این امر یکائی ضریح نفیسی برای قبر سید بمشوره و همدستی خلیل یک رئیس  
موزه استانبول ساخت که مستطیل است و بدو طرف با خط ثلث جلی نوشته دارد:

(۴) همین مأخذ ص ۱۵۰.

## شرح کلیشه صفحه ماقبل مناظر مختلف مقبره سید در استانبول

۱- کتابه عکس ۶ بزبان ترکی (طرف پای):

بوسزار دنیا ننگ هر طرفنده گی مسلمان لرگ صمیمی دوستی اولان اسر یقائی خیر پرور  
ستر چارلس قره یین طرفندن بنا ایدیلمشدر ۱۹۲۶

ترجمه: این سزار توسط دوست صمیمی مسلمانان جهان سرد خیر پرور آقای  
چارلس کراین ساخته شده است . ۱۹۲۶

۲- کتابه عکس ۸ بزبان ترکی (طرف راست وچپ):

جهان چونکه باقی . . . دگل وفابولماز اندن نه سلطان نه قول

. . . . . مدتی جهانگ همیشه بود رعادتی

ترجمه: جهان چون بقایی ندارد، باشاه روینده وفایی ندارد، مدت عمر زود گذراست  
وعادت جهان همواره چنین است .

۳- کتابه عکس ۷ بزبان ترکی (بالای سر):

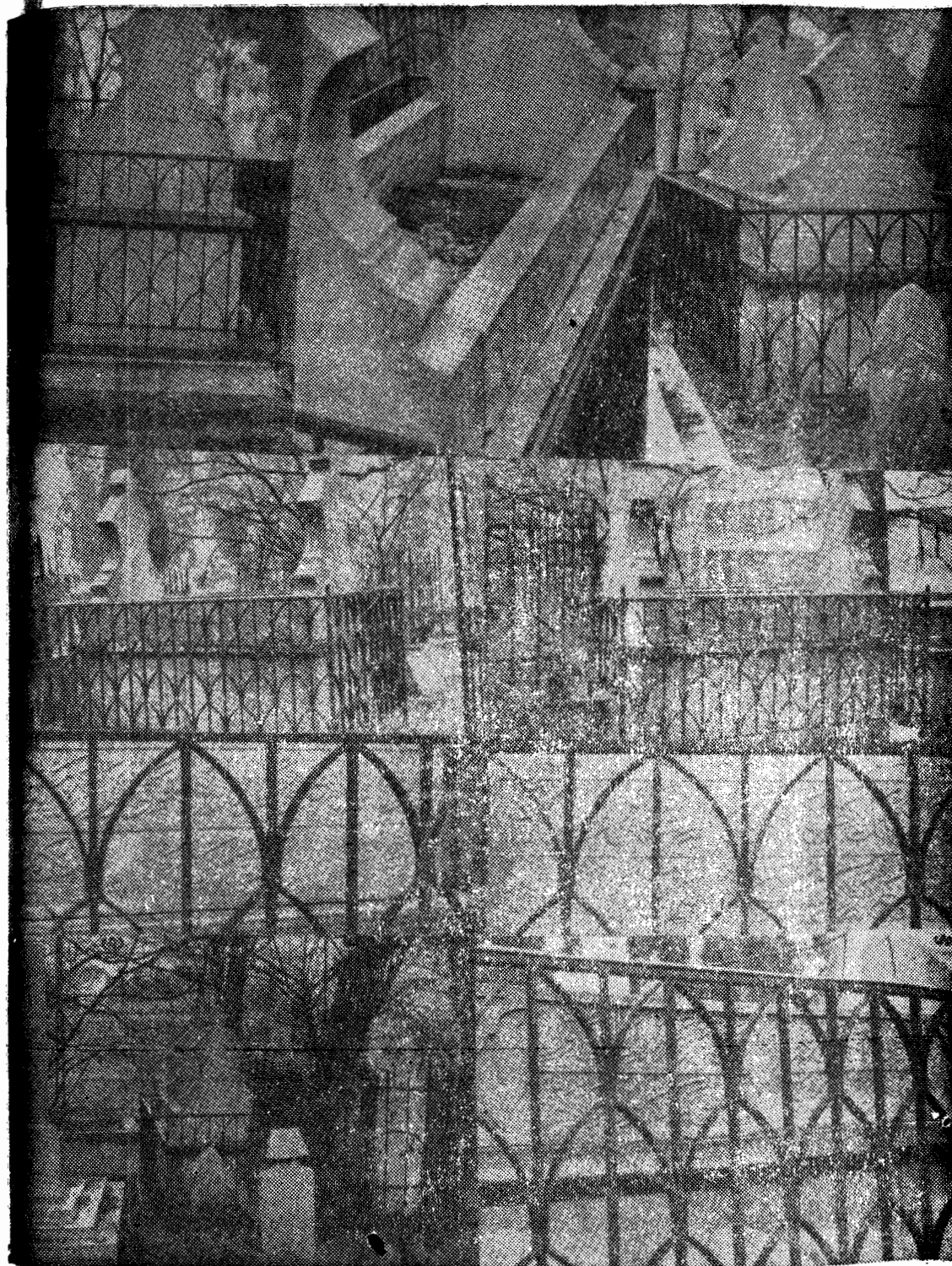
بو بوک اسلام عالمی جمال الدین افغانی بو راده یاتور .

دوغدیغی تاریخ روحنه فاتحه تولدیگی تاریخ

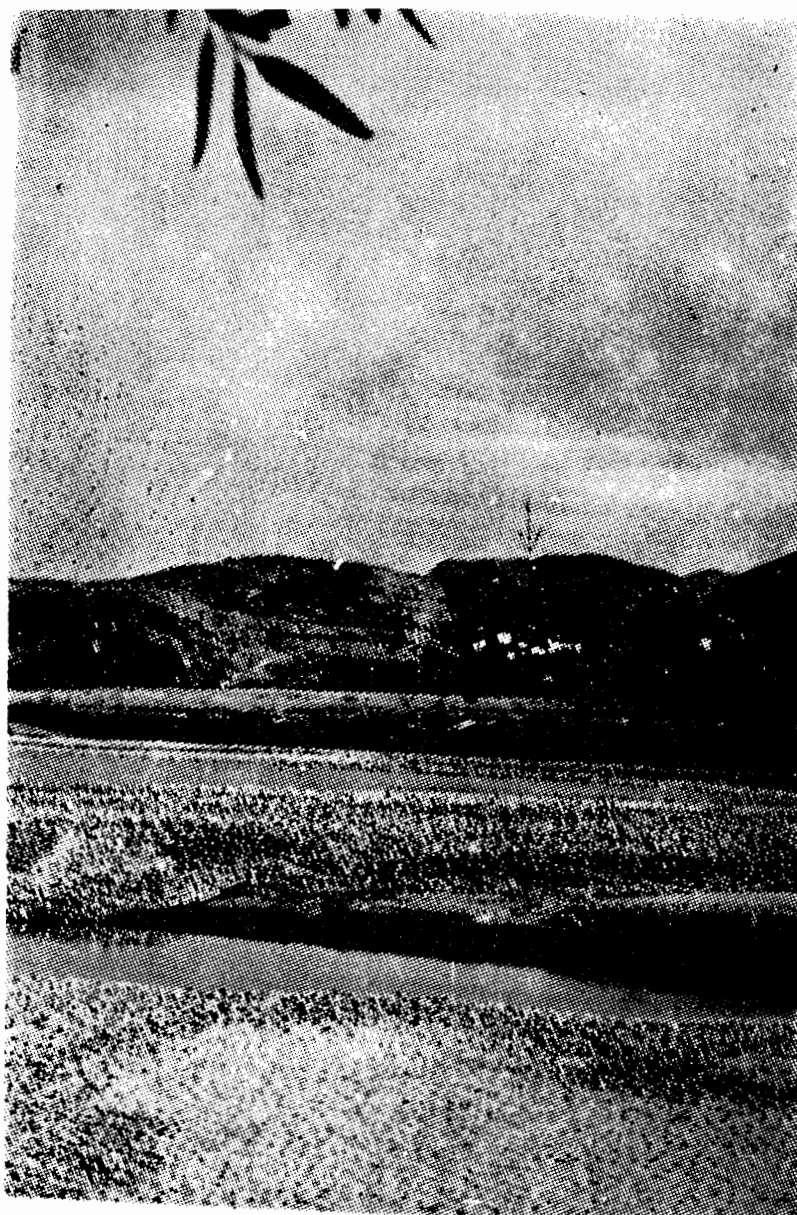
۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۸ میلادی (کمال) ۵ شوال ۱۳۱۴-۹ سارت ۱۸۹۷

ترجمه: عالم بزرگ اسلام جمال الدین افغانی درینجا خفته است بر روان  
اوفاتحه باد .

تاریخ تولد . . . . . (خطاط کمال) تاریخ وفات . . . . .



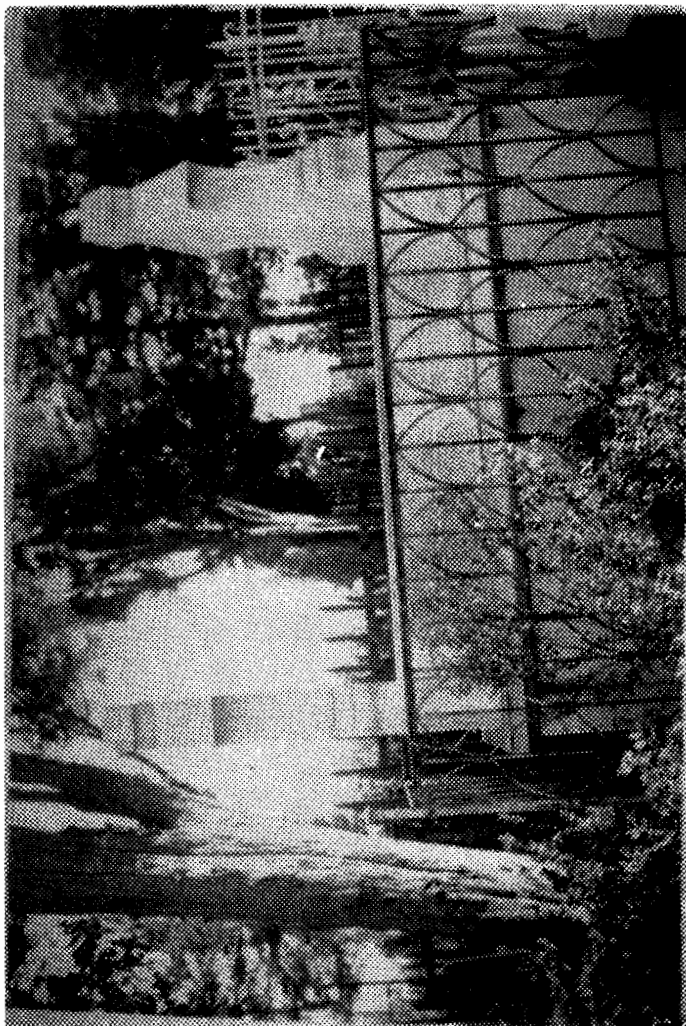




(عکس ۲۳) قریه صفدرکپ برکنار دریای گنر.

### یک تصحیح مهم

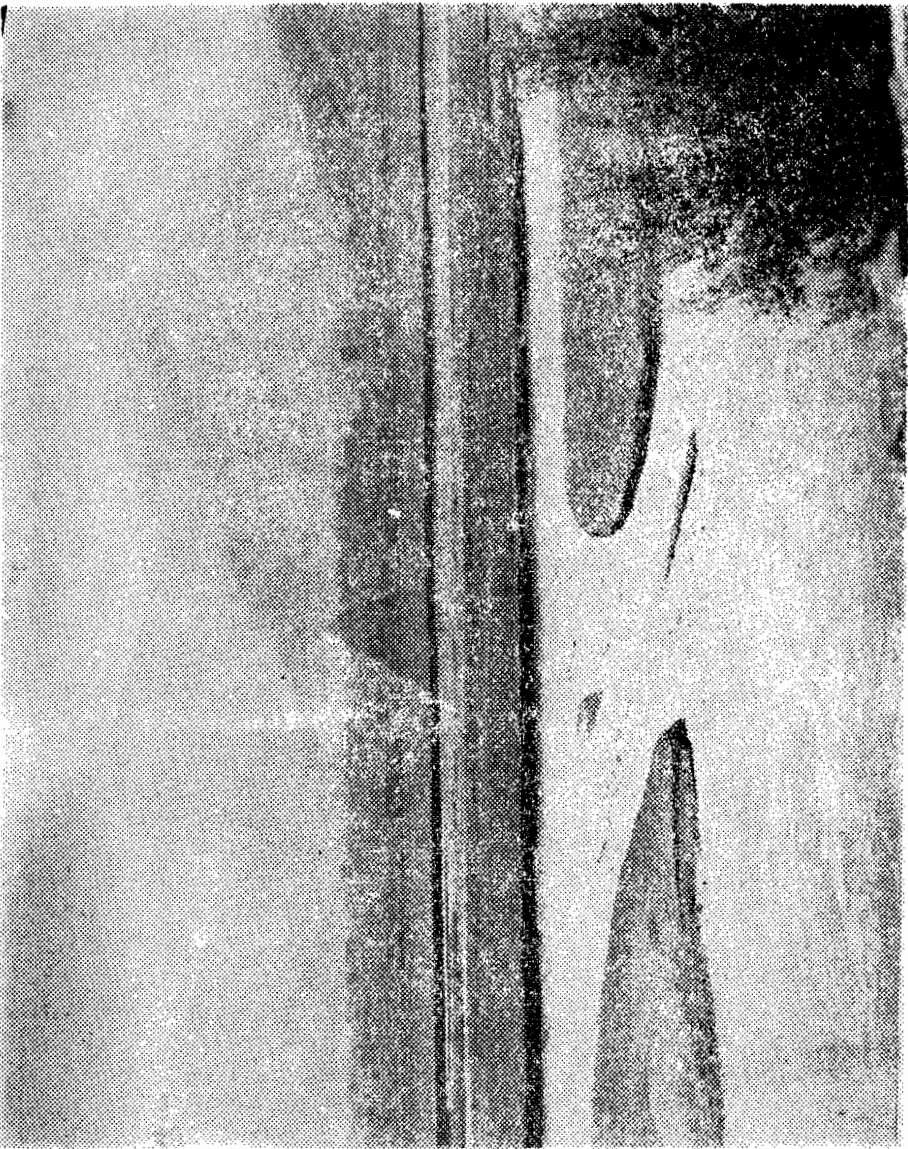
در شجره نسب صفحه ۹ و سلسله نسب میا عباس به سید جمال می پیوندد که  
دو پسر بنام عبدالله و ظهیر الدین داشت و میا عباس از سلاله سید عبدالله است  
(بنگرید ص. ۱۰۰)



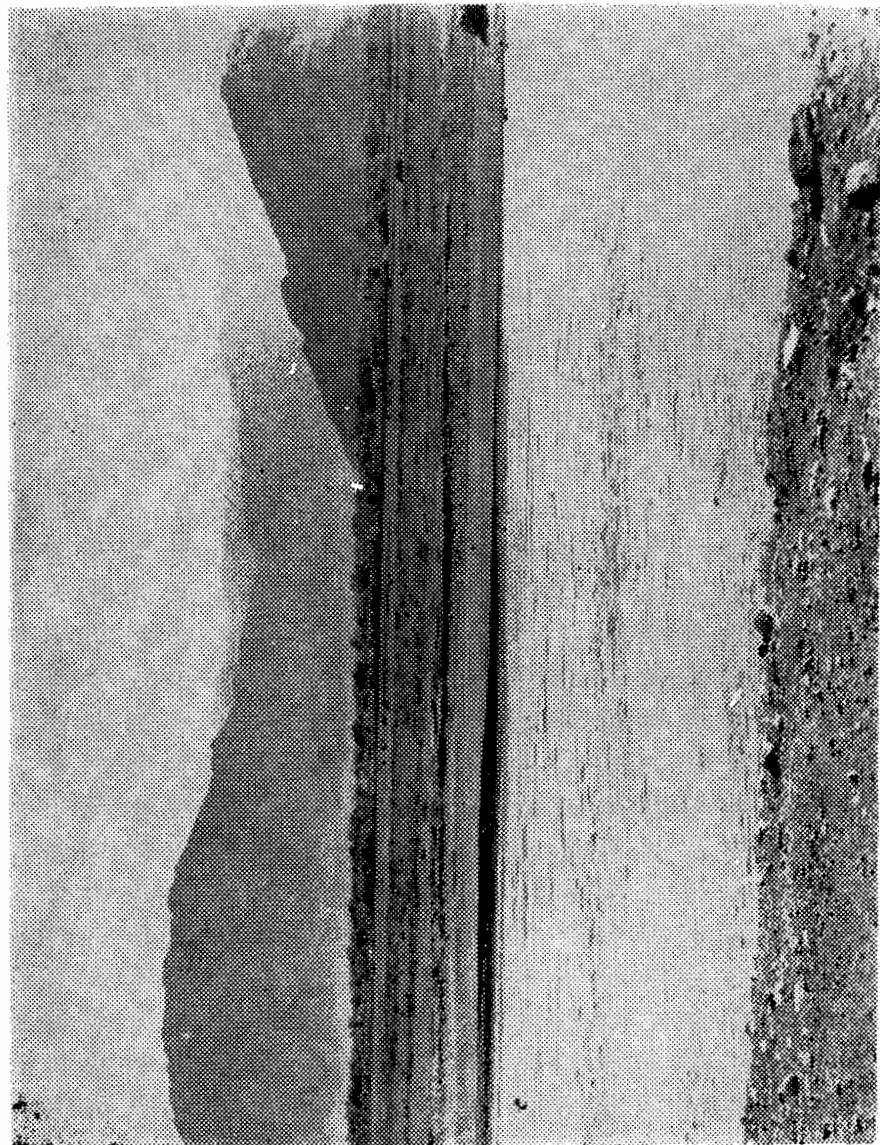
(عكس ۱۸) مرقه سيدجمال الدين افغانى درقبرستان «شيخ مرادبغى» استانبول .



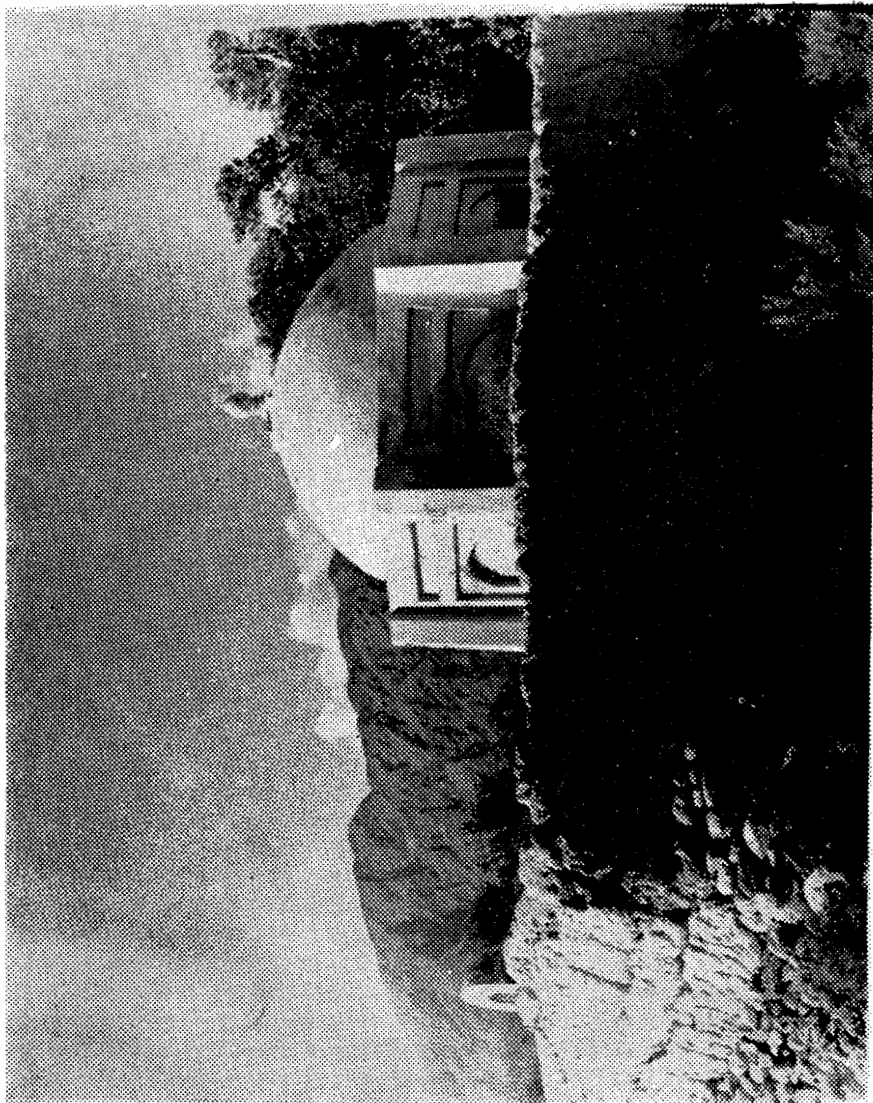
(عکس ۱۹) منظر عمومی شیختر مزاریشی دراستانبول که سیدجمال الدین افغانی رادر آنجا دفن کرده بودند -



( عکس ۱۶ ) دریای کتر و دورنمای پشد، مسکن سادات خاندان سیدعلی ترمذی (پیرابان)



(عکس ۱۶) دو نیمی کنار چپ دریای کتر مدفن اجداد سیدجمال الدین افغانی .



(عکس ۱۶) منظر عمومی گورستان خاندان سیدجمال الدین افغانی در دونهی کتی.

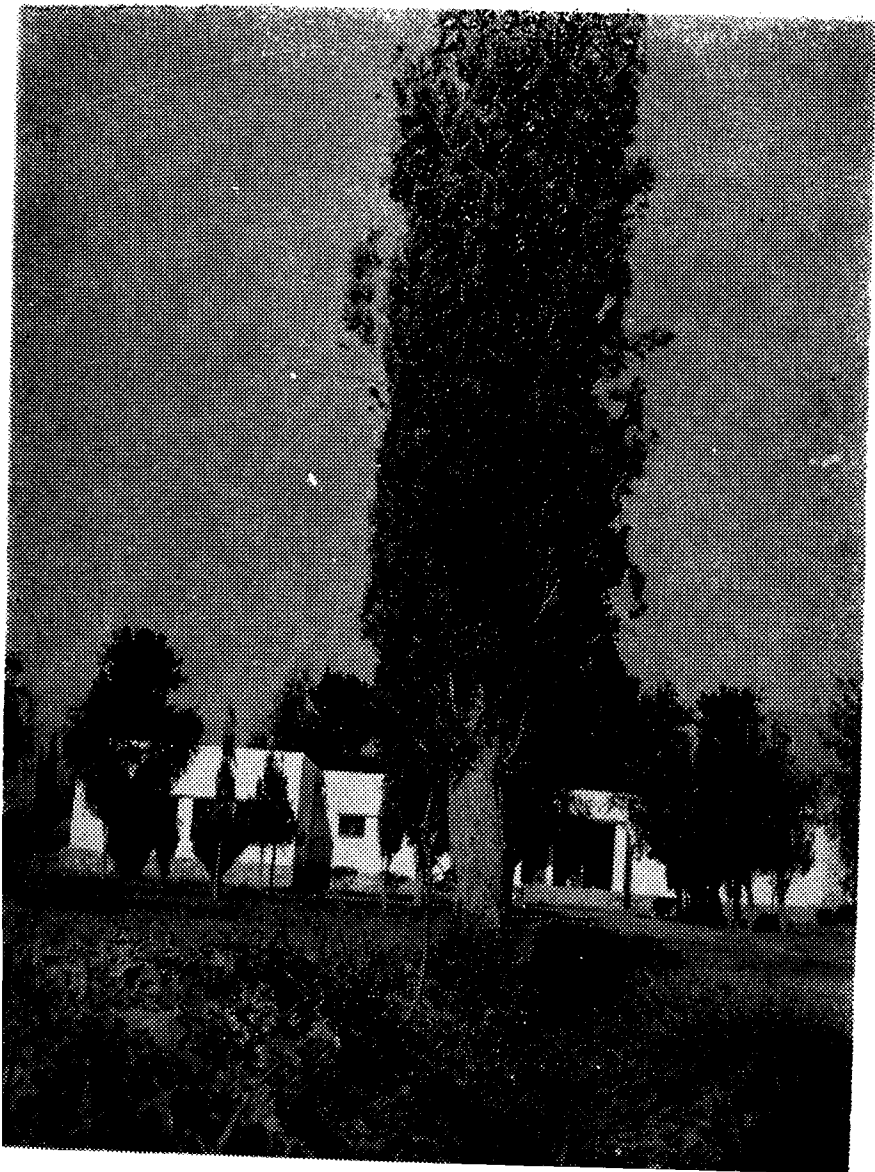


سید جمال الدین افغانی به لباس ترکی در استانبول .



شیخ محمد عبده شاگرد و همکار نزدیک سید (متوفی ۱۹۰۵ م) این شخص در سالهای  
اخیر زندگی مقام مفتی اعظم مصر را عهده دار گردیده بود .

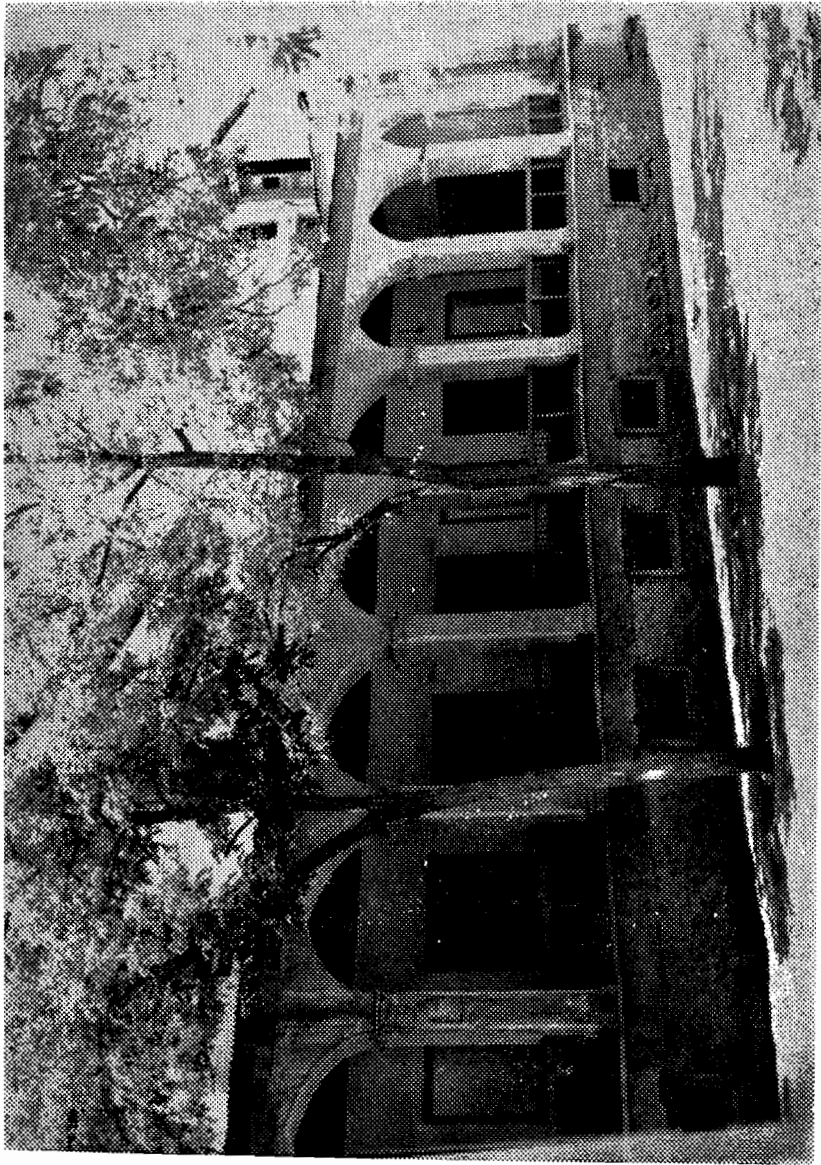




لیسه سید جمال الدین افغانی در کترو.



ناصرالدین شاه قاجار پادشاه معاصر سیدجمال الدین افغانی در ایران .



مسجد گدروی شهر کابل نخستین آموزشگاه سیدجمال الدین افغانی .



سیدجمال الدین افغانی در مسکو .

العدد الاول

الجزء الاول  
مدير التحرير  
الشيخ محمد عبد  
BACHARAH EN GAZI  
CHICK MOHAMED ABDO.

من هذا ان يفتت البيا بجوارز اوساط  
في اي موسم كان وينظروا في  
الكرهه او القصب على ارضهم طيرها الى  
انها اكرهه حيلة الصوان  
8, rue Mareil, a Paris



جريدة سنابية ادبية  
مدير التحرير  
الشيخ محمد عبد

12 مارس سنة 1904

عولها يندوا عليها الا انك تصارون اليها والفرح ما ليس  
في ذروها وانصت على قولها يصحرا من سرك البراع  
تصبا سم القدر لا الهوا لا في ذلك صفة ليل المطيع كانت  
الكرهه المزاج العدا، واعتدوا ذرعة الا انك انك  
فانك معهم سبل الصلح بل طردان الصلح على تلك  
البلاد وهو لارج لارج وكل كمالا على وجوه ايام يدان  
لم تكن بعد ذلك الكرك في يدي الطير حتى خلفها  
حواك اخرى وضع على سدره واوهم بدموا لها الكمان  
لا بل في نغم السلسل على عود انهم ولا يدرى لان  
بالاكتفاء هذه الكرك العنينا ووليا يهتد من عودها ان

14 جمادى الاول سنة 1301

بسم الله الرحمن الرحيم . وما ظنك وكنا انك انسا  
واليك الصبر . هذا ما اوداه القبان لاله من قول الحق  
منطقا بما سأل العزى وكان الله العزى في نجاح العباد .  
حلفت مذاهب الظالمين اولادهم طهرت . يسلطان  
على طوق رما لا تكبروا لانهم لم يوتوا . اولاد لا يدرى  
من لام لي حرمهم بالصفا . حتى صابروا تبتة لا تكبر  
وحسوا انهم حتى الظلم من انفسهم ومحمدا بهم من  
صية الطير وانما هم من الصم صمدا ولا تحبب القربى  
الغريبة .  
فصدا الهوام الى خبيرة اليم وتغري بسقطاني العسال

صفحة اول شماره اول جريدة عروة الوثقى .

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**